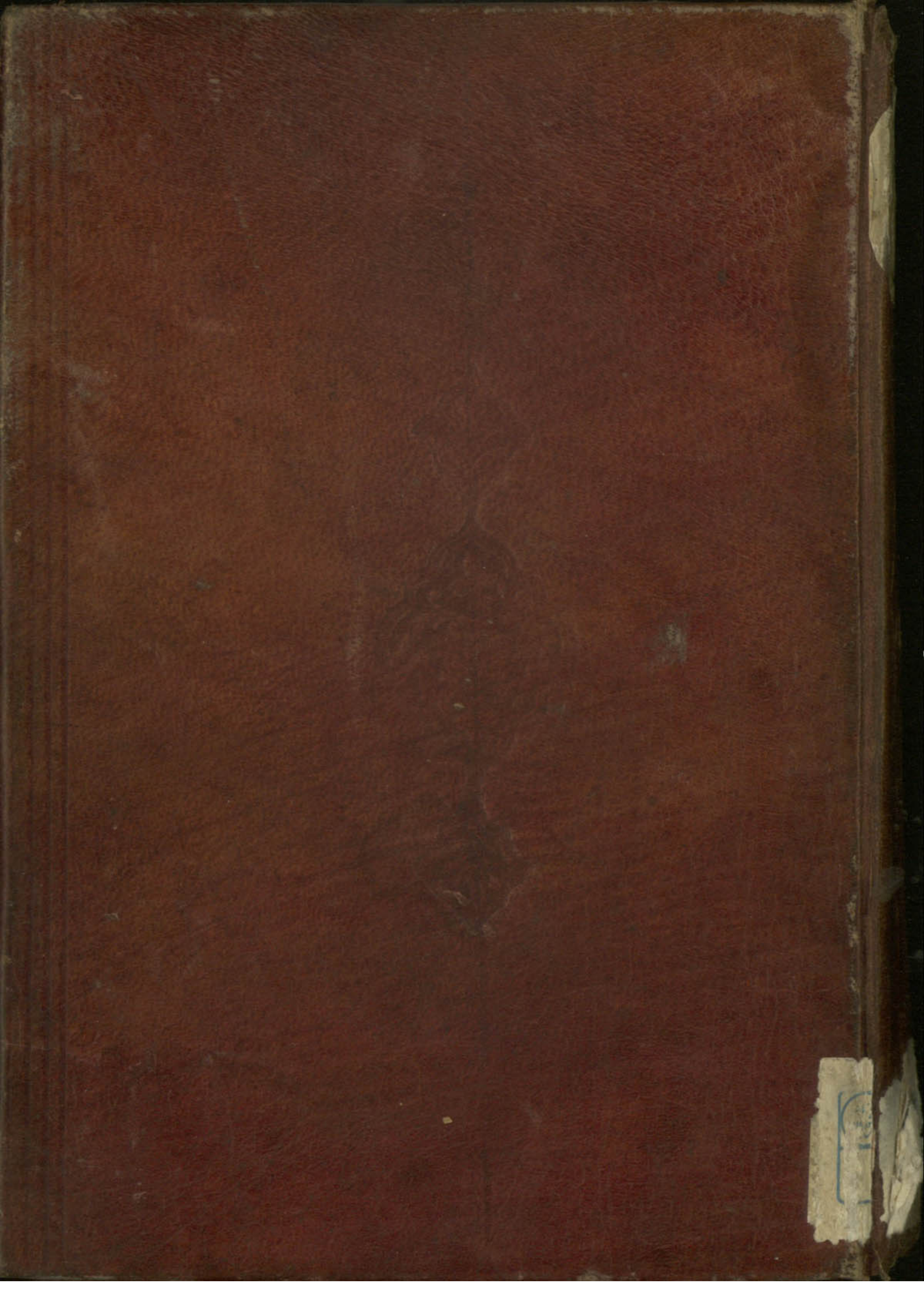



۲۶
کتابخانه مجلس شورای ملی
بازدید شد
۱۳۸۲
۶۳۲۱
۸۱۹۸

ومیان آن چیز که او مطلوب بود از اختیار پس گوییم که اختیار سعادت وقت
با آنک سعادة وقت نفس اختیار نیست خطا بود ب انک در همه اختیار
سعادت وقت مطلوب نبود که اگر کسی خواهد که اختیاری کند برای خراب
کردن قلعهٔ یا از برای دارو دادن شخصی را بیمار شود و دران بیماری هلاک شود
آن اختیار جز طالع نحوس راست نیاید پس معلوم شد که در همه اختیارها سعادة
وقت مطلوب نیست ج انک او تعریف اختیار بسعادت وقت مختار
کردست و تعریف مختار جز بدان نتوان کردن که گویند مختار آن چیز باشد که
متعلق اختیار بود پس این دور باشد د انک درین حد تکرارست زیراکه
چون گفته باید که طالع وقت اختیار شایسته غرض بود پس بذکر سعادت
وقت هیچ حاجت نباید زیراکه سعادت وقت در تحت این سخن در آید ه انک
گفت که آمیخته شدن او با صاحب طالع هم خطاست زیراکه وقت را امتزاج
نبود با صاحب طالع بلکه امتزاج جز میان دو کوکب صورت نبندد و انک
ممازجت طالع یک سبب است از اسباب سعادة وقت و باز آن سبب
سببهای دیگر می باید چنانکه بیان آن گفته اند پس اگر با ذکر سعادت وقت
ذکر سببهای سعادة وقت باید کرد چرا دیگر سببها یاد نکرد و اگر چنانست
که با ذکر سعادت وقت ذکر اسباب سعادت وقت واجب نبود پس ذکر
این سبب کردن زیادت بود پس علی کل حال درین حد زیادتی یا نقصانی
حاصل باشد ز انک این شرطها که درین حد یاد کرده است یافته نشود
اختیارها که وقت ضرورت کرده شود و چون بعضی اختیارها ازین حد برون

بود این حد خطا بود و بدانک حد چیزها گفتن کاری دشخوارست و هیچ کس را این
معنی مسلم نشود مگر کسانی را که علم منطق که قسطاس مستقیم است تمامی حاصل
کرده آید و گوشار ازین علم خالی بوده است و چون خطای این حد پیدا شد
ما در حد اختیار گوییم که اختیار عبارتست از گزیدن وقتی که او بهترین وقتها باشد
که یافته شود از آن وقتها که موافق مقصود بود در آن مدت که آن وقت در
وی طلب کنند و از آن اشکالها که گفته شد برین حد هیچ نیاید فصل دوم
در موضوع این علم و مبادی وی بدانک موضوع هر علمی آن چیز باشد که دران
علم از احوال ذاتی بحث کنند و موضوع این علم افلاک و کواکب است
از آن روی که از قوة بفعل آید آن چیز که اختیار از برای او کرده باشد و اما
مبادی این علم یا از قضایا تجربی باشد یا از قضایاء معقول و کسانی که گفتند
که مبادی این علم قضیها تجربی است پس خطا کردند زیراکه اصحاب احکام
را اتفاقیست بر انک چون قمر با خداوند طالع متصل نبود بدان ستاره
که صاحب حاجت بود از سیارات ما قمر را و صاحب طالع را متصل کردانیم
بکوکبی از ثوابت که آن کوکب بطبع خداوند حاجت بود از سیارات
تا آن مقصود حاصل شود و معلومست که تجربه ما بمعرفت طبایع ستارهای
ثابته نرسد زیراکه کمترین شرطی در صحت تجربت آنست که یک فعل از یک
کوکب در یک درجه بارها ببینند و این انگاه باشد که عمر بدان وفا کند چه
کواکب ثابته دو دور یا بیشتر تمام کنند لیکن یک دور ایشان در بیست
چهار هزار سال تمام شود پس عمر تجربت احوال ایشان چگونه وفا کند پس

معلوم شد که اگر چیزی از طبایع ستارهای ثابته جز بوحی و الهام خوابها درست
معلوم نشدست پس معلوم شد که در مبادی این علم چنانک بقضایای تجربی
حاجتست بقضایای معقول هم حاجتست فصل سیوم در فایدهٔ اختیار باید
دانستن که طالع وقت یا طالع مولود و برج انتها و طالع تحویل از سه وجه
خالی نبود یا هر دو سعد باشند یا هر دو نحس باشند یا یکی سعد باشد و دوم نحس اما اگر
هر دو سعد باشند لابد بود که سعادتی عظیم حاصل شود و اگر هر دو نحس باشند لابد
بود که نحوستی عظیم حاصل شود و اگر یکی سعد باشد و دوم نحس این قسم نیز سه قسمست
یا سعد غالب بود یا نحس غالب بود یا هر دو برابر باشند اگر سعد غالب بود
انچه از وی مساوی اسباب نحوست بود ببدفع آن نحوست مشغول شود
و انچ ازان مقدار فاضل آید سبب حصول سعادت شود و اگر نحس غالب بود
حکم همان بود که گفته آمد و اگر برابر باشند هر دو بیکدیگر مشغول شوند و آن شخص
را نه سعادت حاصل شود و نه نحوست چنانک دو شخص در قوت برابر باشند
هر یکی از ایشان یک طرف از قوی بکشند چون هر دو غایت قوة خود
در عمل آرند و هر دو قوه مساوی باشد لابد باشد که آن قوة در میان ساکن
گردد و بهیچ جانب حرکت نکند و چون این قاعده معلوم گشت ظاهر شد که
اختیار نیک سود مند بهمه تقدیرات زیراکه طالع اصل و برج انتها و
طالع تحویل آن شخص نیک باشند و طالع سعد اختیار یار شود لابد باشد که
سعادت زیادت گردد و اگر آن طالعها بد باشد طالع سعد اختیار اگر
در غایت سعادت بود آن نحوست زایل کند و باشد که سبب سعادة گردد

واگر نه باری بعضی ازان نحوست کم کند پس پیدا شد که اختیار کردن نزدیک
عقلا از مهماتست اگر سایل سوال کند و گوید که در اختیار هیچ فایده نیست
و برین پنج دلیلست ا انک اگر ستارکان را اثر نیست در سعادت و نحوست
پس اثرهای ستارکان که در طالع مولود و طالع تحویل او بودند ممکن نباشد
پس در اختیار کردن هیچ فایده نبود و اگر ستارکان را هیچ اثری نیست در
سعادت و نحوست پس در اختیار کردن بر هر دو تقدیر هیچ فایده نیست ب
انک ما بسی منجمان دیدیم که از برای سفر کردن دو شخص یک اختیار کردند
دران سفر یکی سود مند آمد و دوم سخت زیان کار و اگر آن اختیار را اثری
بودی بایستی که منفعت آن یا مضرت آن بهر دو شخص رسیدی ج انک باتفاق
اثر ستارکان که در طالع مولود و برج انتها و طالع تحویل باشد قوی تر از آن
باشد که اثر آن ستارها که در طالع وقت اختیار باشد زیراکه طالع وقت
طالعی عاریتی است و طالع مولود اصلی و هرگز عاریتی با اصل برابر نبود پس
طالع اختیار دفع اثرها طالع اصل نتواند پس در اختیار هیچ فایده نیست
د انک دفع تقدیر الهی ممکن نیست ه مصطفی علیه السلم می فرماید که من آمن
بالنجوم فقد کفر و اگر نجوم حق بودی کفر نبودی و چون حق نبود در وی هیچ فایده
نبود جواب آن سخن اول آنست که این طالع مولود و برج انتها و
طالع تحویل انگاه واجب باشد که ظاهر گردد که اورا مانعی و دافعی نباشد
اما چون طالع وقت اختیار دافع آن اثرها بود لازم نباشد که این اثرها
در وجود آید و همچنان که ترشی هر که آن وقت برقرار باشد که شکر با وی آمیخته

نشود اما چون شکر بادی پا میزد چنانک از شیرینی شکر لختی کم شود و از ترشی
سرکه نیز لختی کمتر شود هم چنین چون طالع مولود اقتضاء نحوست کند و طالع
وقت اختیار اقتضاء سعادت کند هر یک از اثر آن دیگر لختی کمتر گرداند
تا آن نحوست که مقتضی طالع اصل بود کمتر شود جواب آن سخن دوم
از دو وجه اول آنست که چنانک طالع اختیار نیک لختی از نحوست طالع
مولود کم کند طالع مولود از سعادت طالع اختیار کم کند پس چون دو کس
بیک اختیار بسفر روند یکی را نیک آید و دوم را بد این معنی برای آن چنین
بود که طالع مولود و طالع تحویل یکی نیک بوده باشد و آن دوم بد آن کس
را که طالع مولود و برج انتها و طالع تحویل نیک بوده باشد و اختیار با آن
یار شود لاجرم او را منفعتی تمام از آن سفر حاصل آید و آنکس را که طالع
مولود و طالع تحویل بد بوده باشد چون اختیار نیک با آن یار شود هم چند
لختی از نحوست کمتر کند لیکن چون غلبهٔ اسباب نحوست را بوده است
لاجرم از آن سفر مضرتی بوی رسد و اگر نه اختیار نیک اتفاق افتاده بودی
مضرت وی بیش از آن بودی جواب که منجم در اختیارات دعوی قطع
یقین نکند البته بلکه منتهی کار او آن بود که غلبهٔ ظنی فرا نماید و هر چه مقطوع
به نبود باشد که خطا افتد ولیکن نظر عاقل بدان جانب باشد که بیشتر اتفاق
افتد اگر چنانست که منفعت بیشتر بود بر ترک آن گفتن روا ندارد چنانک
هیچ عاقل بترک طب و معالجت نگوید از بهر آنک علاج کردن گاهی زیان
دارد و گاهی سود و چون ازین معنی هیچ قدح لازم نیاید جواب

از سخن سیوم آنست که دلیلها که در اختیارات اعتبار میکنند دلایل عامست
و دلیلها که در طالع مولود بود دلیلهاء خاص است و عام در نجوم مقدم بود
بر خاص و از بهر آنست که چون احوال کواکب در بعضی اوقات دلیل بود
بر قحطی یا زلزله اهل آن شهر با اختلاف طالعهاء ایشان متساوی باشند در
آن بلا و اگر بعضی از دلاء فلکی اقتضاء هزیمت لشکری کند بیشتر قوم در قتل و رنج
برابر باشند با آنکه طالع هر یک مخالف طالع آن دیگر باشد پس معلوم شد
که دلیلها که در باب اختیارات رعایت کنند قوی تر است از آن دلیلها
که در طالع مولود هر یک باشد و چون این درست شد سوال سایل باطل
باشد جواب از سخن چهارم آنست که هر چند دفع تقدیر الهی مقدور
بشر نیست لیکن ایزد تعالی هر چیزی سبب چیزی دیگر کرده است چنانک
نان خوردن را سبب سیری و دارو خوردن سبب زوال خلطها و عبادت
کردن سبب نجات و معصیت را سبب عقاب پس اگر از آنکه ما تقدیر خدای تعالی
را منع نتوانیم کردن لازم آید که ترک اختیار بگوییم از آنکه ما تقدیر خدای تعالی
را منع نتوانیم کردن پس باید که ما ترک نان خوردن بگوییم و ترک طاعت کردن
و فرمان برداری بجای آوردن بگوییم و گوییم اگر تقدیر خدای تعالی چنانست که
ما از نیک بختان باشیم بدبخت نشویم پس چنانک این سخن از شرع و عقل دور است
سوال سایل باطل باشد جواب از سخن پنجم آنست که آنچه پیغمبر علیه السلم
فرموده است که من آمن بالنجوم فقد کفر معنی نه آنست که ظاهر آن پنداشتند
زیرا که اگر کسی ایمان آورد بنجوم از آن جهت که هستی ایشان دلیل است بر

هستی آفریدگار حی و عالم و قادر و قدیم این کفر نشود بلکه عین ایمان بود بل که عالی تر
درجتی بود در ایمان نه بینی که چون ابرهیم علیه السلم در ستارگان و ماه و آفتاب
نظر کرد و بواسطهٔ آن نظر باری تعالی را بدانست ایزد تعالی میفرماید و
تلک حجتنا آتیناها ابرهیم دیگر باید دانست که نظر در نجوم بر شش وجه است
ا آنست که تغیری ایشان نظر کند تا بواسطهٔ آن نظر آفریدگار را عالم
و علم و قدرة بدانند ب انکه حرکات ایشان نظر کند تا اوقات نماز و
روزه و زکوة و حج و سمت قبله بدانند و نظر کردن در ستارگان برین وجه
واجب بود ج انکه در مقادیر و اجرام و ابعاد و دوری ایشان از اختلاف
و تفاوت نگاه کند چنانک در کتبهاء علم حکمت و هیات بیان کرده اند
و نظر کردن در ستارگان ازین وجه مندوب الیه باشد زیرا که هر کس که این
علم بهتر بداند آثار حکمتهای خدای تعالی در آسمانها و زمینها بهتر بداند د انکه
اعتقاد دارند که این ستارگان را هیچ اثر نیست درین عالم بطبع لیکن چنانک
ایزد تعالی از راه عادة طلوع آفتاب را سبب روشنایی عالم گردانیده و
نزدیکی او را بسمت سر سبب حرارت هوا کرده و دوری را از سمت سر سبب
برودت هوا کرده هم چنانک نظر این ستارگان را اسباب سعادت و
نحوست گردانیده است از راه عادت نه از راه طبیعت اتفاق است
جملهٔ فقهاء و متکلمان که اعتقاد در علم نجوم برین وجه نه کفر بود و نه ضلالت
ه انکه اعتقاد دارند که این ستارگان بطبع موثرانند درین عالم و این
اعتقاد هر چند خطاست ولیکن بکفر نکشد و انکه اعتقاد دارند که این ستارگان

مدبر عالم اند و سعادت و نحوست جز از فیض ایشان حاصل نشود و بر ما عبادت
ایشان واجبست و این اعتقاد کفر صریح است پس معلوم شد که ایمان بنجوم کی
ایمان بود و کی کفر بود و این تفصیل سبب آن درین کتاب آوردم تا هر
کس که درین علم نظر کند چنان نظر کند که منفعت آن او را حاصل بود و مضرت
آن باعتقاد با او نگردد فصل چهارم در چیزها که رعایت آن در اختیارات
واجب بود بدانکه هفت چیز است که رعایت آن در اختیارات واجب
بود چون در وقت جهلت بود اول صلاح حال قمر و مراد ما از لفظ صلاح قمر
آنجا که یاد کنیم یا حصول سعادت بود یا عدم نحوست و بدانکه رعایت
صلاح حال قمر کردن در اختیارات از برای آن اولیتر از رعایت دیگر
ستارگان که قمر را سه خصلت است ا انکه نزدیکتر همه ستارگان است
بزمین پس تاثیر او درین عالم اولیتر از تاثیر دیگران ب حرکتهاء قمر بر تغیر است
و چیزها که درین عالم حادث می شود پیوسته در تغیر باشد پس اضافت
این حوادث بحرکتهاء سریع قمر اولیتر بود از اضافت آن بحرکتهاء بطی
ستارگان ج قمر از غایت سرعت حرکت انوار کواکب با یک دیگر
آمیخته گرداند و امتزاج ایشان سبب حدوث حوادث گردد درین عالم
پس ازین سه وجه که در قمر یافته میشود و در دیگر ستارگان یافته نمی شود رعایت
حال قمر در اختیارات اولیتر بود و بدانک قمر دلیل ابتدا بود و خداوند
خانهٔ او دلیل عاقبت باشد ولیکن بشرط آنک قمر در اوتاد بود یا ناظر باشد
بطالع اما اگر چنین نبود دلیل ابتدا طالع بود و دلیل عاقبت رابع

صلاح خداوند خانه قمر ح صلاح طالع د صلاح خداوند طالع ه صلاح خانه غرض
چنانک خانه دهم بر کارهای سلطانی و صلاح خداوند خانه غرض و اولیتر آن
باشد که خداوند خانه غرض ستاره بود که مدبر آن غرض بود چنانک جهد کنند
تا خداوند خانه عاشر آفتاب بود زیراکه عاشر تعلق به سلطان دارد و آفتاب
نیز تعلق بسلطان دارد ز صلاح ستاره که مدبر غرض بود اینست صفت
چیزکه رعایت آن واجب بود در اختیارات چنانک در وقت مهلت بود
والیس حکم کوید که اختیار کردن روا نبود الا بدو شهادت و آن شهادت
صاحب طالعست اما با شهادت ماه و اما بشهادت کوکب حاجت و
خانه غرض و حکیمان دیگر می کویند که چون خانه غرض و خداوند خانه غرض تباه
باشد صلاحیت دیگر دلیلها هیچ سود ندارد زیراکه بسیار بود که طالع و ماه هر دو
مسعود باشند لیکن خداوند بیت العرض ساقط بود یا تحت الشعاع بود پس هیچ
منفعت حاصل نشود مثال این آنست که حسن سهل از خراسان بیرون
آمد بطالع اسد و مشتری و ماه در ثور در وسط السما و آفتاب در اسد
بود و در برج ملوکی لیکن خداوند بیت العمل و آن زهره بود و او در سنبله
بود در هبوط لاجرم کار او در اضطراب بود و از بودن ماه و مشتری در
وسط السما و بودن آفتاب در خانه خویش در برج ملوک هیچ مقصود حاصل
نشد پس معلوم شد که رعایت کردن صلاح خداوند خانه غرض بهمه حال
واجبست فصل پنجم در بیان چیزها که رعایت آن سبب کمال بود
اختیار را و آن یازده چیز است اول آنچه تعلق بقمر دارد و آن بر دو قسم است

بعضی آنک تعلق بآن اجتماع یا بدان استقبال دارد که مقدم بود بر آن اختیار
و بعضی دیگر آنک تعلق بحالهای دیگر دارد از احوال قمر اما قسم اول بدانک
نظر کردن حال اجتماع و استقبال از شش وجه است ا آنک آن اجتماع
یا استقبال یا در وتدها طالع بود یا در برجهای مایلی الوتد یا در زایل الوتد اگر در
وتدی از اوتاد باشد آن نیز هم بر دو قسم بود زیراکه آن اجتماع و یا آن استقبال
یا با یکی از سعود باشد یا نه اگر با سعود بوده باشد قمر چون از اجتماع یا از آن
استقبال باز کردد یا بسعدی دیگر پیوندد یا بنحسی اگر بسعدی دیگر پیوندد دلیل
خوبی آن کار بود هم در ابتدا و هم در انتها و اگر بنحسی پیوندد دلیل خوبی ابتدا بود
و تباهی انتها و اما قمر اگر در وقت اجتماع یا استقبال با سعدی نبوده باشد در
وقت بازکشتن از آن اجتماع یا از آن استقبال با سعدی پیوندد یا بنحسی اگر بسعدی
پیوندد دلیل تباهی ابتدا بود و خوبی انتها و اگر بنحسی پیوندد دلیل آن بود که آن
کار هم در ابتدا و هم در انتها تباه باشد و اما اگر آن اجتماع یا آن استقبال
در برجهای اتفاق افتد که مایلی اوتاد طالع الاختیار بود دلیل آن باشد که آن
اقسام چهارگانه که یاد کرده شد میانه باشد و اما اگر در برجهای زایل اتفاق
افتد که زایل باشند دلیل باشد که آن اقسام چهارگانه در غایت ضعف بود
الا در جانب شر زیراکه ادلال نحوست هرچند که بدحالتر باشد نحوست
ایشان بیشتر بود ب آن چیزها که با اجتماع و استقبال تعلق دارد آنست که
خداوند طالع اجتماع یا استقبال چون در وتدها از طالع افتد یا مشرق بود یا در
خانه خود بود دلیل های آن کار بود ج آنک اجتماع و استقبال چون در آن

نحس یا خداوند خانه او بود یا نبود اگر خداوند خانه او نبود دلیل آن بود که آن
کار در وجود نیاید و اگر خداوند خانه او بود یا با و سعدی متصل باشد یا نباشد
اگر بسعدی متصل باشد در اول کار خصومتی پدید آید و بعاقبت بصلح انجامد
و اگر بسعدی متصل نبود آن کار در وجود آید ولیکن با وحشت بسیار و بهترین
حالها ماه در ابتداء کارها آن بود که ماه از سعدی بازگشته باشد مگر در حق
آنکس که خواهد که بگریزد که در حق او بهتر آن باشد که از نحسی منصرف باشد ز اولیتر
آن بود که ماه در شب فوق الارض بود و در روز تحت الارض ح آنک اثنی
عشریه ماه دلیلست بر عاقبت پس اگر اثنی عشریه موضع قمر با سعدی باشد
چنانک آن سعد موافق آن عمل باشد و اثنی عشریه آن سعد با قمر باشد دلیل
آن کند که آن کار بغایت خوبی در وجود آید ط در ابتدا کارها بهتر آن بود
که ماه متصل بود از سفلی بعلو و معنی انتقال از سفل بعلو آنست که از ستاره
بازگردد و بستاره پیوندد که فلک او بالای فلک ستاره نخستین بود یا
از ستاره که روی در هبوط نهاده بود بازگردد و بستاره پیوندد که روی
بشرف نهاده باشد و این شرط در همه ابتداها نگاه باید داشتن الا در آن
وقت که پادشاه بجنگ خواهد رفتن زیراکه باید که ماه درین کار روی
از علو بسفل نهاده باشد ی بهترین ابتداها آن باشد که در آن وقت هر دو
نیز در حدود سعد باشند و یکدیگر ناظر باشند از نظرهای سعد و آن حدها موافق
آن کار باشد که ابتدا خواهند کردن و خداوند حدها ناظر باشند برین نظرها
سعد اینست جمله چیزها که تعلق دارد برعایت حال قمر الثانی آنچ تعلق

دارد برعایت خانه ماه و آن آنست که چون خداوند خانه ماه نحس باشد باید
که ناظر نبود بقمر از اوتاد طالع الثالث آنچ تعلق برعایت حال طالع
دارد و آن هفتست ا آنک طالع یا برجی منقلب بود یا برجی ثابت
یا برجی ذوجسدین و هر یک ازین اقسام بعضی را شایسته بود و بعضی
را نبود اما برجهای منقلب اگر طالع باشند دلیل کند که آن کار را
بقا نبود و زود تباه کردد و هر بنایی که طالع او این برجها باشد زود زایل
شود و خصومتها در وی دراز نکشد و هر کس که بگریزد زود باز آید و کسی که در وی
وعده کند بدان وفا نکند و خوابها و سخنها که در وی اتفاق افتد باطل بود و سفرها
که در وی افتد در اکثر اوقات خوب آید و بعد از آن که این سخنها یاد کرده شد
نظر باید کرد در برجهای منقلب از چهار وجه اول آنک برج حمل از همه بروج
سریع الانقلابست و اما سرطان در سرعت انقلاب از وی کمترست و لیکن
از دلو بیشترست که خداوند او ماه از همه سریعترست و میزان در انقلاب
معتدلست و جدی نیک بطیء الانقلابست از جهت زحل دوم آنک اگر این
برجها منقلب سعدی بوی ناظر آید دلیل آن بود که آن کار هرچند با ابتدا
تباه بود ولیکن بعاقبت تمام شود و اگر نحسی بوی ناظر بود دلیل بود بر غایت
تباهی کار و اگر سعود و هم نحوس ناظر باشند تمام شود لیکن بمحنت و مشقت
سوم آنک خداوند طالع در برجی ثابت بود و انقلاب آن کار در مدة
دراز حاصل شود چهارم نظر باید کردن در درجه طالع و در آن درجه که ماه
در وی باشد اگر خداوند حد آن درجه مریخ بود انقلاب آن کار در دفعه بود و اگر

برج اتفاق افتد که طالع مولود صاحب اختیار باشد و بروجه صالح اتفاق
افتد کار تمام کردد د انک خداوند آن حد ان اجتماع یا آن استقبال و
خداوند خانه ان اجتماع و یا آن استقبال با هم موافق باشد دلیل ان باشد
که آن کار که ابتدا کنند روزکار دراز باقی ماند ه انک ان برج که اجتماع
یا استقبال درو ی اتفاق افتاده باشد بجای بیت الحیوه باشد و خانه دوم
ازوی بجای بیت المال والبیع والشری و هم برین قیاس خانها دیکر را اعتبار
باید کرد پس چون خواهی که بعد ازان اجتماع و یا بعد ازان استقبال اختیار
کنی از برای کاری جهد کن تا قمر و طالع در برجی افتد که لایق ان کار باشد
چنانک اکر خواهی که بنا نهادن را اختیار کنی جهد باید کردن تا ماه یا صاحب
طالع در رابع باشد از موضع آن استقبال و یا ان اجتماع و انک اکر ادلار
فلکی دران ساعت که ابتدا کار خواهی کردن موافق باشد با ادلار فلکی در
وقت اجتماع و استقبال دلیل بقا بود و باید که بغایت کمال رسد د بهترین
سعدی را که در اختیارات رعایت کنند آن سعد باشد که در وقت اجتماع یا
استقبال مستولی بوده باشد بر طالع اختیار باید ان موضع که در وقت اختیار
در وی بوده باشد و اکر چنانک آن سعد خداوند آن حد باشد که اجتماع و
استقبال دران حد باشد بهتر بود و اکر آن سعد با آن شرطها که کفته شد خداوند
طالع قران یا سال هزاره باشد یا خداوند طالع تحویل سال یا خداوند فردارت
باشد دلیل کند بر غایت کمال آن کار ح اکر چنانک ارباب مثلثات قمر در
وقت اجتماع یا استقبال از نحوس سلیم باشد و ناظر بهترین دلیل تمامی آن کار

بود و الا دلیل ضعف بود و اما قسم دوم و آن در اعتبار حالهای قمرست در
غیر اجتماع و استقبال و آن از ده وجه است ا انک هر کاری که ابتدا او
ان وقت اتفاق افتد که ماه از نقطه راس جدا شود آن کار تمام کردد زیراکه
روی بجانب شمال نهاده است ب انک ابتدا آن وقت اتفاق افتد که
ماه در برجی مستقیم الطلوع باشد آن کار آسان بر آید ج انک ماه وقت
اجتماع تا تربیع اول دلیل بود بر کارها که از سر راستی و درستی رود
و از تربیع اول تا استقبال دلیل بود بر خصومت زیراکه مقابله دلیل
مضادت بود و از مقابله تا تربیع دوم دلیل آن بود که انکس را بخصومت
دعوت کنند و آنرا کاره بود و از تربیع دوم تا اجتماع دلیل بود بر کارهای
پوشیده د انک ما بیان کردیم که ماه دلیل ابتداست و خداوند خانه او
دلیل عاقبت پس در ابتداء کارها حال ماه با خداوند خانه او بر چهار قسم بود
اول انک قمر در وتدی از اوتاد طالع باشد و خداوند خانه او بوی ناظر
دلیل بود که آن کار در ابتدا و در انتها بخوبی حاصل شود دوم انک قمر
در وتدی از اوتاد بود لیکن خداوند خانه از وی ساقط بود و آن دلیل
خوبی بود در ابتدا و تباهی انتها بود سیوم انک قمر در اوتاد نبود لیکن خداوند
خانه بوی ناظر بود و این دلیل تباهی بود در ابتدا و خوبی انتها د انک قمر نه
در اوتاد بود و نه خداوند خانه بوی ناظر بود و این دلیل تباهی ابتدا و انتها بود
و این چهار قسم که یاد کرده شد در همه چیزها که دلیل ابتدا و دلیل عاقبت بود
اعتبار باید کرد و الله اعلم ه در ابتدای کارها اکر ماه متصل باشد بجنبی آن

نتواند کرد ب انک اکر خداوند خانه نحوس باشد باید که نظر او از تثلیث یا از تسدیس
باشد و هم چنین خداوند خانه ماه و خداوند خانه حاجت زیراکه نظر نحوس از تثلیث
و تسدیس و نظر سعود از مقابله و تربیع بد نبود ج خداوند طالع چون نحس بود
باید که نظرها او از اوتاد دلتر نبود و بطالع نباشد د جهد باید کردن تا خداوند
طالع با سهم السعاده با هم باشند که آن دلیل کمال بود الخامس اعتبار حال
درجات طالع بدانک هر درجهٔ از برجی خاصیت او خاصیت آن برج
باشد که دوری او از برج حمل هم چندان بود که دوری آن درجه از اول ان برج
چنانک درجه نخستین از حمل شایسته بود مر ابتداء کارها را و درجه دوم ازو
شایسته بود زراعت را و درجه سیوم از جوزا شایسته بود چیزی خولدن
و خدمه پادشاه را و درجه چهارم از سرطان شایسته بود کاریزها پرون
آوردن و همه را برین قیاس دیکر درجات اعتبار باید کردن پس چون این درجات
مسعود باشد آنرا در تحصیل این مهمات در حق خود استعمال باید کردن و اکر
منحوس باشد در ابطال آن مهمات در حق دشمن بکار باید داشتن و باید دانستن
که هر کاه که مشتری و زهره درین برجها باشند دلایل ایشان قوی بود و اکر
زحل و مریخ درین برجها باشند دلایل ایشان نیک ضعیف بود مکر در درجهٔ که
منحوس باشند چنانک اکر مریخ اندر هشتم درجه بود از عقرب مخالفت تمام در
میان مردم ظاهر شود مرک مفاجاه بسیار اتفاق افتد و اکر شخصی مخالفت
پادشاه آغاز کند درین وقت آفت او بسیار شود و اکر مشتری در طالع تحویل
درین درجه بود کار آسان شود السادس حال دیکر وتدها باید که اوتاد

از نحوس خالی بود و رعایت این معنی کردن بعد از طالع اولیتر بعاشر پس
سابع و پس رابع السابع اعتبار خانه غرض و آن از دو وجه است ا انک
پیش ازین بیان کردیم که خانه حاجت باید که مناسب ان حاجت بود اکر
نبود باید که در خانه حاجت سعدی قوی حال بود و اکر نه باری ناظر بود و باید
که خداوندا و از نحوس سلیم باشد ب جهد باید کردن تا خانه حاجت در اصل
طالع مولود مسعود بوده باشد و خداوندا و قوی حال الثامن اعتبار حال
ستاره حاجت و آن از دو وجه است اول جهد باید کردن تا ستاره
حاجت ناظر بود بطالع و بخداوند طالع و بخانه حاجت یا از تثلیث یا از
تربیع اکر سعد باشد اما اکر نحس بود جهد باید کردن تا نظر او از تربیع و
مقابله نباشد پس اکر نظر ستارهٔ حاجت بطالع میسر نشود باید که ناظر بود بصاحب
طالع و ماشاء الله می کوید که نظر ستاره حاجت بصاحب طالع بهتر ازان
بود که نظر او بطالع ب جهد باید کرد تا خداوند خانه ستاره حاجت
قوی حال بود زیراکه او بر عاقبت دلیلست والله اعلم التاسع اعتبار حال
سهام و آن از چهار وجه است ا صلاح سهم السعاده اعتبار باید کرد که او
دلیل ابتداست ب صلاح خداوندا و را اعتبار باید کردن که او دلیل عاقبت
است ج سهم السعاده باید که ناظر بود بماه پس اکر نظر سهم السعاده بماه میسر نشود
باید که میان هر دو ستارهٔ سعد بود تا هر دو را با هم مجتمع کند و اولیتر آن
بود که از ماه بستانند و بسهم السعاده دهند د باید که آن سهم که منسوب بود بدان
حاجت مسعود بود و باید که سهم السعاده با وی مشارک بود در آن سعادت

زحل باشد انقلاب آن کار در عسر و محنت بود و اگر عطارد با زهره بود یا
مشتری آن کار حاصل شود پس بر زودی منقلب شود اما اگر طالع یا
خانه ماه برجهاء ثابت باشد دلیل ثبات آن کار بود و سعادت و نحوست
آن کار متعلق بود بنظر سعود و نحوس و او شایسته است مر بنا کردن را و زن
خواستن را الا زفاف که لایق او برجهاء منقلب است و مر آن بیماری که طالع
او این برجها ثابت بود دراز کشد و خصومتهاء وی بصلح نه انجامد و بباید دانستن
که عقرب سبک ترین برجها ثابت است از برای آنک خداوندی مریخ است
و اسد از همه ثابت تر است وقتی در مدخل خویش می آرد که دلو از همه ثابت
تر است که خداوند او زحلست و اما برجهاء ذو جسدین چون طالع باشند یا
خانه ماه باشند دلیل آن بود که از آن کار که در وی ابتدا کنند اعراض کنند و بار
دیگر باوی رجوع کنند و صلاح و فساد آن متعلق بود بنظر سعود و نحوس و این
برجها شایسته بود کارها را که بدو کس تعلق دارد چون بیع و شری و شرکت
و هر کس که درین طالع حبس کنند از حبس بیرون آیند و بار دیگر بگیرند و اگر گریخته
را بیابد بار دیگر بگریزد و اگر وعده کند خلاف کند و بیمار اگر بهتر شود باز
دیگر بیمار شود ب اعتبار آنک طالع برج معوج بود یا مستقیم اگر معوج بود یا ماه
در وی بود دلیل کند بر دشخواری آن کار پس اگر سعود ناظر باشند دلیل باشد
بر امید داشتن حصول آن چیز و اگر نحوس ناظر باشد دلیل غایت دشخواری
بود و اگر هم سعود و هم نحوس ناظر باشند دلیل توسط بود و بباید دانستن که چون
ماه درین برجها بود و زاید بود در نور و در حساب دلیل آن باشد که اگر چیزی

بفروشند سود کند و آنچه بخرند چون بفروشند هم سود کند و اما برجها مستقیم
الطلوع اگر طالع باشند یا خانه قمر باشند دلیل تمامی آن کار کنند و شایسته
بود دوستی کردن را و وفا جستن را پس اگر سعود ناظر باشند دلیل بود
بر غایت کمال این کار و اگر نحوس ناظر باشند دلیل دشخواری بود و اگر هم سعود
و هم نحوس ناظر باشند کار متوسط بود و بباید دانستن که چون ماه درین برجها باشد
و ناقص بود یا در نور یا در حساب چیزها بهار ارزان خریده شود و در فروختن
سود نبود ج اعتبار آنک اگر طالع برجی باشد که او دلیل پرندگان بود و آن جوزا
و سنبله و قوس و حوت برای صید نیک بود و برجها که دلیل پر آواز چون
برجهاء آبی از برای مطربان نیک باشد و بروج آتشی برای کارهاء آتش نیک
بود د برجهاء نهاری لایق اختیارات نهاری بود و برجهاء لیلی موافق اختیارات
لیلی و هم چنین ستارگان نهاری موافق اختیارات نهاری و ستارهاء شبی
موافق اختیارهاء شبی پس اگر حال برخلاف این بود این کارها از شایسته
بنظر سعود و نحوس بود ه باید که طالع بطبع مانندهٔ آن مقصود بود چنانک
برجهاء آتشی مر کارهاء سلطانی را و چنانک خانهاء مریخ جنگ را و باید که
سعود را در طالع حصهٔ تمام بود ز اگر طالع برجی معوج بود منقلب و درجات
عاقبت در برجی مستوی ثابت باشد اول آن کار دشخوار بود و آخرش آسان
الرابع اعتبار حال خداوند طالع و آن از چهار وجه است ا انک باید
که خداوند طالع ناظر بود بطالع بطلمیوس گفت است که هر آن ستاره
که ناظر نبود بخانهٔ خود مهمان بود که مردی از خانهٔ خود دور بود حفظ خانه

العاشر اعتبار آن ساعت که در وی اختیار اتفاق افتد چنانک اگر آن
اختیار از برای کار خیر بود باید که در ساعتهاء سعد یا مشتری یا زهره باشد و
یا در ساعات عطارد چون مسعود بود و اگر اختیار از برای کار بد بود
بر عکس این باید الحادی عشر کارها که در وی ثبات طلبند جز بشهادت
زحل راست نیاید و کارها که در وی از طول مدت احتراز کنند جز بشهادت
مریخ راست نیاید اینست آن یازده وجه که در اول فصل وعده کردم فصل
ششم در بیان چیزها که از وی احتراز باید کردن و آن هفتست ا چون تحویل
اجتماع تباه بود و نحوس بر آن طالع مستولی باشند پرهیز باید کردن در آن ماه
از ابتدا کردن کارها که دوام آن مطلوب باشد ب انک چون اجتماع برین
در آن ماه که در وی ابتداء کاری خواهی کردن اگر در درجه اتفاق افتاده
باشد که قران زحل و مشتری در آن درجه اتفاق افتاده باشد یعنی آن قران
که تو در وی باشی از ابتدا کردن در آن ماه احتراز باید کردن که آن نیک تباه
بود خاصه اگر نحوس مستولی بوده باشد و اما اگر هر دو سعد در آن درجه
گرد شده باشند آن نحوست زایل شود و آن ماه را شایستگی آن
بود که در وی کارها ابتدا کنند ب آنچه تعلق بماه دارد و آن از پنج وجه است
ا حذر باید کردن از آن که ماه در طالع باشد خاصه بشب الا در بیع و شری چون
ماه مسعود بود و در طالع بود و این معنی روا باشد اصطفی حکم گوید که ماه چون
در غایت تری است اثر سعادت و نحوست زود در وی پیدا شود پس اگر
در طالع بود تغیرهاء عظیم بومزاج انکس بدید آرد ب حذر باید کردن از

انک ماه ساقط بود از طالع ج حذر باید کردن از ممازجت ماه با مریخ در
اول روز و در اول ماه و از ممازجت او با زحل در آخر ماه خاصه در شب
د حذر باید کردن از انک ماه را و خداوند خانه او را با یکدیگر نظر عداوت بود
زیرا که دلیل مضادت و خصومت کند در آن کار که ابتدا کرده باشد مگر کارها
که از قبل زنان باشد که آن سهل تر باشد ه حذر باید کردن از نحوستهاء قمر
و آن یازده وجه است ا انک در محاق باشد و آن چنان بود که میان او
و میان آفتاب دوازده درجه بود یا کمتر و بدتر آن بود که رونده بود
با فتاب ب انک در خسوف باشد و بدترین آن بود که خسوف در آن برج
اتفاق افتد که ماه در و بوده باشد در اصل طالع مولود ج مقابله او با آفتاب
و نزدیک بعضی این نحوست نیست د انک تربیع آفتاب بود ه انک
مقارن نحوس بود یا تربیع نحوس یا مقابله نحوس بود و انک محصور بود
بین النحسین ز انک میان او و راس و یا ذنب دوازده درجه بود یا
کمتر ح انک در طریقهٔ محترقه بود و آن از نوزده درجهٔ میزان تا نه درجهٔ
عقرب باشد ط انک در آخر برج بود در حدهاء نحوس ی انک با ثانی عشر
نحوس بود یا انک زایل بود از وتدها مگر در برج سوم که آن فرح اوست
یب انک بطی السیر بود چنانک سیر او از سیزده درجه و یازده دقیقه کمتر باشد
یج انک وحشی بود و آن چنان بود که از نحسی بازگشته بود و هیچ کوکب نپیوندد
ید انک روی بجانب جنوب نهاده باشد یه انک در جدی باشد اینست
نحوستهاء ماه و جملهٔ حکما اتفاق کرده اند که چون قمر منحوس بود بعضی از آنچه یاد

کرده شد واجب باشد احتراز کردن از ابتدا ء کارها والله اعلم سیوم تعلق
بخداوند طالع وبخداوند خانهٔ قمر وخداوند خانهٔ حاجت دارد وآن از نه
وجه است ا برمیز باید کردن ازانک این دلیلها راجع باشند دوم حذر
باید کردن ازانک ذنب در طالع باشد یا در خانهٔ حاجت یا با آفتاب یا
باماه یا باستارهٔ حاجت بود سیوم حذر باید کردن ازانک این دلایل
سه کانه منحوس باشند خصوصا ازانک مقهور باشد زیرا که این دلیل فساد اوتاد
بود چهارم حذر باید کردن ازانک نحوس در اوتاد باشند واگر ستارهٔ حاجت
بود خاصه که آن سبب مشقت بود پنجم حذر باید کردن ازانک خداوند حاجت
نحس بود خاصه اگرچه در طالع باشد ششم حذر باید کردن ازانک خداوند
ششم در وتد باشد هفتم زایل بودن خداوند خانهٔ قمر ونحس بودن او دلیل بود بر
فساد هر اختیاری که اتفاق افتد وصلاح قمر درین باب سودمند نیاید هشتم
چون خداوند خانه غرض نحس بود باید که در اوتاد نبود لیکن باید که جایگاه او
یا حادی عشر بود یا تاسع یا ثالث یا خامس هم آن وقت که اختیار رفته و
حرب کنند نهم درجهای که آن را بلیان جاهها خوانند وآن درجهای باشد نحس
وتاریک وازان حذر باید کردن اما در حمل ازین درجات پنج است و یا
یر کح کط ودر ثور چهار است ح کج کد که ودر جوزا پنج است ب
یب یز کو ل ودر سرطان پنج است یب یز کج کو ل ودر اسد هفت
است و کح یو یک کح کح ودر سنبله پنج است ح کح یو کا که ودر
میزان چهار است ا ز کو ل ودر عقرب پنج است ط یب کب کو کط

ودر قوس شش است د یب یه کد کو ل ودر جدی پنج است ب یو کب
کو کح ودر دلو پنج است ا یب یو کو کط ودر حوت پنج است ا ط کد
کو کح این درجهاییست که چون سعد در وی باشد نیک ضعیف باشد وچون
نحس در آنجا بود دلیل بود بر سعادت عرضی وباشد که دلیل باشد بر تمامی
نحوست ه اعتبار اوقات والیس حکیم گفت پرهیز باید کردن از ابتداء کارها
کردن پیش از کسوف بهفت روز وهم چنین پیش از خسوف بسه روز وبعد از
کسوف بهفت روز وبعد از خسوف بسه روز دیگر و آنچ تعلق دارد بروزها
وآن از چهار وجه است ا روزها که آنرا نام البست گویند حکما اتفاق کردند
که از وقت اجتماع ماه با آفتاب تا اجتماع دیگر مرتبها بسیار است وهر مرتبه
کاری دیگر را شاید وشرح این آنست که از وقت اجتماع تا دوازده
ساعت گذشته ازان آفتاب را بود واین دوازده ساعت سخت تباه
بود زیرا که چهار ساعت نخستین دلیل هلاک تن وجان باشد وچهار ساعت
دوم دلیل بیماری وتباهی حال وچهار ساعت سیوم دلیل تباهی مال واگرچه
دلیل بیماری شود وبعد ازین دوازده ساعت دیگر تعلق بزهره دارد واین
ساعتها شایسته بود کارهای را که تعلق بزنان دارد وزنی وپایان وبعد
ازین دوازده ساعت دیگر تعلق بعطارد دارد واین ساعتها شایسته است
کارهای عطارد را وبعد ازین دوازده ساعت دیگر تعلق بماه دارد وآن
شایسته باشد راه رفتن وپیش سلطان شدن وخریدن وفروختن را خاصه
که قمر مسعود بود وبعد ازان دوازده ساعت دیگر زحل را باشد واین شایسته

باشد زراعت را وجوی کندن را ودرخت نشاندن را وبنا نهادن خاصه در
چهار ساعت نخستین وشایسته است چون ماه زاید النور بود وبعد ازان
دوازده ساعت دیگر مشتری راست واین ساعتها شایسته است در
کارهای سلطانی وشرکت ومانند این وبعد ازان دوازده ساعت دیگر مریخ
راست چهار ساعت نخستین او شایسته است بر نشستن را وسلیح پوشیدن
وجنگ کردن را وچهار ساعت دوم شایسته است حجامت وفصد را وچهار
ساعت سیوم هیچ کار را نشاید بعد ازین نوبت بار دیگر با آفتاب رسد وآن
ساعتها بست بود ونیک تباه باشد وهم برین ترتیب ساعات بست باز می
آید والیس حکیم میگوید که تمامی حال ماه کمتر ازانست که تمامی ایام بست ب حذر
باید کردن از ابتداء کارها در ایام نقصان وان از اول بیست هفتم ماه بود
تا نیمه چهارم از ماه دیگر وبعد ازان تا تمامت یازده روز روز زیادت بود
وبعد ازان از ابتداء روز دوازدهم تا نیمه روز نوزدهم ایام نقصان بود وبعد
ازان تا آخر بیست وششم ایام زیادت بود ج حذر باید کردن از اتساع وآن
نهم وبیستم وبیست هفتم ماهست د حذر باید کردن از اسباع وآن هفتم وچهاردهم
وبیست یکم وبیست هشتم ماهست ه روا نبود که دلیل این کار که ابتدا خواهند
کردن هرگز فوق السعود باشد یا تحت النحوس اینست چیزها که ازوی احتراز
باید کردن در اختیارات والله اعلم فصل هفتم در آن کس که آثار اختیار در
حق وی ظاهرترست آثار اختیار در حق پادشاهان نیک ظاهر شود زیرا که هر چه
در حق ایشان ظاهر شود در حق رعیت هم ظاهر شود وهر اثر که عامتر بود ظاهرتر

بود ظاهرتر بود حکما گفتند که اختیار راست دلالت بدلیلهاء عام ودلیلهاء عام را
اثر جز در حق کسانی که افعال ایشان عام بود ظاهر نشود وان نباشد الا پادشاهان
فصل هشتم در چیزها که اختیار را ازبهر آن روا باشد گوشیار میگوید هر کاری که
هر روز یا هر هفته یا هر ماه در وجود آید اختیار را ازبرای آن مفید نبود واین
نیک نیست ازبرای آنک بگرمابه رفتن هر هفته اتفاق افتد غالبا بازانک
او اختیار گرمابه رفتن پیش از همه اختیارها شرح داده است وحق آنست که هر چند
آن کار دیرتر در وجود آید وکمتر تکرار کند اثر اختیار در وی ظاهرتر بود فصل
نهم در آنک اختیار چگونه باید کرد در وقتی که تاخیر میسر نشود حکما گفتند که چون تاخیر
ممکن نبود وطلب صلاح دلیلها میسر نشود ابتدا آن وقت باید کرد که مشتری یا
زهره در طالع بود زیرا که ایشان شر آن ابتدا را دفع کنند عمر فرخان گوید این
سخن در کارها درست باشد که ازوی طلب ثبات ودوام نکنند اما آن کارها
که دوام ازوی مطلوب باشد تمام نگردد الا آنگاه که قمر سلیم بود از نحوستها دوریتوس
می گوید که چون تاخیر کردن ابتدا ممکن نبود تا وقت صلاح ماه ماه را از طالع
ساقط باید کردن وباید که در طالع سعدی باشد وبدین سخن مقالت اول
را ختم کنیم والحمد لله حق حمده والصلوة والسلام علی رسوله مقالت دوم
در جزئیات بدانک ما این اصلها که بیان کردیم در مقالت نخستین چنان
بیان کردیم که هر کسی که خاطر قوی وطبع مستقیم دارد بدان اصول وقوف
تمامی حاصل دارد او را حاجت نیاید به بیان اختیارات جزوی زیرا که
بیشتر سخنها که در اختیارات جزوی شود جز آن نبود که ما در مقالت کلی شرح

دادم لیکن چون خاطر کس بدین معنی وفا نکند لاجرم مفاد و شصت چیز که حاجت
بدان بیشتر افتد درین مقالت آوردیم و نیک و بد آن از یکدیگر جدا کردم
تا بر خواننده آسان بود و اینست فهرست چیزها ا بگرمابه رفتن ب موی
از سر باز کردن ج نوره بکار داشتن و پاکیزگی د در ناخن چیدن ه آهن
باندام بردن و فصد و حجامت کردن ز حجامت کردن ح خون بسیار
بیرون کردن ط ختنه کردن ی ابتداء علاج کردن یا علاج اعضا یب
علاج جنس بیماریها یج داروی مسهل خوردن ید دارو که سودا آورد یه
دارو که صفرا آرد یو مطبوخ خوردن یز دارو که علت از سر و چشم بردن
کند یح غرغره و قی کردن یط علاج بیماریها دیرینه ک در آن دارو که اسهال
عظیم کند کا جامه بریدن و پوشیدن کب صناعت زر و نقره کج در خریدن
کد در فروختن که در شرکت کردن کو در مال فرستادن از برای سود
کز در وام طلب کردن کح در وام دادن کط در صنعت کیمیا ل در عزیمت
کردن از بهر دوستی لا عزیمت کردن از بهر دشمنی لب در تعویذ نوشتن
لج در کارها پوشیده کردن لد در آنکه کسی خواهد که پنهان شود له در
پیدا کردن کارها لو در سفر کردن بجهتی از جهات لز در اختیار ربعی از
ارباع شبانروز لح در نامه نوشتن و ابتدا کردن بعرض حاجت لط
در ابتداء آموختن نبشتها م در تعلیم ادب ما در تعلیم دودها مب در تعلیم
سباحت مج در فرزند بکتاب فرستادن و بدایه سپردن مد در بنیاد
افکندن مه در هدم کردن مو در درختها نشاندن مز در تخم کاشتن مح

در اجارت زمینها مط در چارپا خریدن بر نشستن را ن در خریدن
آنکه بروی نتوان نشستن نا در برده خریدن نب در برده آزاد کردن
نج در شیر دادن کودک را ند در باز داشتن کودک را از شیر نه
در نکاح کردن نو در زفاف کردن نز در سفر کردن بر خشک
نح در سفر کردن بر آب نط در جنگ رفتن س در شهر شدن سا
در بیعت و بر تخت مملکت نشستن سب در عقد لوا سج در کشادن لوا سد
در خراج ستدن سه در حاجت خواستن سو در صید کردن مرغان سز
در صید کردن چارپایان سح در صید دریا کردن سط در تماشا بر خشک
ع در تماشا بر اسب عا در تماشای آب عب کشتی در آب روان
کردن عج در شراب کردن عد در وقت شراب خوردن عه در
مهمانی رفتن عو در شطرنج و نرد باختن عز در چوگان زدن عح در وقت
دعا کردن اینست فهرست والله اعلم اول در گرمابه رفتن چیزهای که این
اختیار بوی تمام شود آنست که باید که طالع و قمر در حمل یا عقرب باشد
و الا در قوس یا حوت یا سرطان یا اسد محمد ایوب گوید بهترین آنست که
ماه در سرطان بود و اگر درین حال متصل بود بمشتری یا بزهره از تثلیث
یا از تسدیس دلیل بود بر آسایش و زیادتی جمال و اگر ماه در حوت بود
باید که متصل بود بزهره تا کمال مطلوب حاصل آید اما آنچه از وی
پرهیز باید کردن سه است ا روا نبود که قمر مجاسده عطارد یا زهره
یا زحل بود ب روا نبود که در خانهای یکی ازین ستارها بود ج اگر ماه

در برجی منقلب بود و عطارد در طالع بود دلیل بر آن بود که زود بیرون
آید و اگر ماه متصل بود بزحل و زحل در اوتاد بود دلیل باشد بر ضجر شدن
و اگر متصل با آفتاب بود دلیل بود بر تشنگی و اگر متصل بود بمریخ دلیل
بود بر آنک صفرا و حرارت از حد درگذرد ۲ در موی از سر باز کردن
چیزهای که این اختیار بوی تمام شود دو است ا باید که قمر در برجهای
ذو جسدین باشد الا در سنبله محمد ایوب روا دارد که در میزان بود یا در دلو
کوشیار گفته است باید که در برجهای آبی بود ب باید که ماه متصل بود بیکی از
هر دو سعد زیرا که آن دلیل بود بر آنک موی باز دیگر در شادی بر آید و اما
آنچه از وی حذر باید کردن شش چیز است ا نباید که ماه در برجهای منقلب
و ثابت بود خاصه جدی زیرا که دلیل آن بود بر آن که موی دیر بر آید
و خداوندش را بسبب آن غم باشد ب باید که ماه متصل نباشد بزحل هم ازین
علت که گفته شد ج باید که متصل نبود بمریخ د روا نبود که زحل یا مریخ در
طالع وقت باشند ه روا نبود که قمر در حمل باشد و روا نبود که قمر در طالع
بود ۳ در نوره بکار داشتن و پاکیزگی چیزهای که این اختیار بوی تمام
شود چهار است ا که ماه متصل بود با آفتاب یا تحت الشعاع چنانک
از آفتاب جدا شده باشد ب باید که در برجهای آبی بود و روا نبود که در
حمل و ثور و اسد و جدی بود محمد ایوب گوید که باید که ماه در برجهای زمینی بود
ج باید که ماه متصل بود بستارگان که در هبوط باشند یا محترق یا راجع
زیرا که این دلیل باشد که آن موی دیر بر آید د باید که خداوند طالع

مخدر از وتد السما و وتد الارض بود ۴ در ناخن چیدن آنچه این اختیار بدو
تمام شود دو است ا باید که ماه در خانهای زهره یا خانهای مریخ یا خانهای
مشتری باشد محمد ایوب می گوید بهترین آن بود که ماه در خانه ثور یا سرطان
یا عقرب یا دلو باشد ب باید که ماه زاید باشد در نور یا در حساب یا در هر دو
اما آنچ از وی حذر باید کردن چهار چیز است ا حذر باید کردن از آنک
ماه در جوزا و حوت بود زیرا که این دو برج و خداوندان ایشان بد باشند
این کار را و دلیل بود بر آنک آن ناخن دیگر نروید ب حذر باید کردن
از آن که مریخ در طالع وقت بود یا با ماه در یک برج باشد زیرا که مخاطره
بود که گوشت ببرد ج حذر باید کردن از آنک زحل در طالع بود یا قمر
د حذر باید کردن از آنک زحل در طالع بود یا قمر و ماه متصل بود بستاره
راجع خاصه چون در هبوط بود و الا هم در وقت آفت در ناخن پدید آید
۵ در آهن باندام بردن آنچه این اختیار بوی تمام شود سه است ا آهن باندام
آنگاه روا بود بردن که ماه در برجی بود که اندام منسوب نبود بدان
برج و سر منسوبست بحمل و گردن و قفا بثور و دوش و بازو بجوزا و سینه بسرطان
و پشت و پهلو باسد و شکم و روده بسنبله و سره بمیزان و فرج بعقرب و
سر دو ران بقوس و سر زانو بجدی و ساقها بدلو و پایها بحوت کوشیار
میگوید اگر در آن برج که عضو بوی منسوب باشد سعدی قوی در وی باشد
آهن بردن بوی روا باشد ب باید که ماه ناقص النور باشد و سلیم باشد از
نحوس ج باید که ماه متصل بود بمشتری و مشتری فوق الارض باشد اما در عاشر

یا حادی عشر یا در تاسع بود پس اگر بودن مشتری درین مواضع میسر نشود باید
که در طالع بود و قمر باید که ناظر بود با آفتاب و قابل النور باشد از وی
زیراکه این دلیل بود که صحت بزودی حاصل شود و اما آنچ از وی
حذر باید کردن دو چیز است ۱ آنک ماه بری بود از مقارنهٔ آفتاب ب
باید که بری بود از نظر نحوس خاصه از مریخ ۶ در فصد کردن آنچ این اختیار
بوی تمام شود چهار است ۱ سجزی گوید بهتر آن بود که ماه در برجی ثابت
بود الا در ثور ب قصرانی گوید بهتر آن باشد که ماه زاید باشد در نور و در
حساب ج باید که در برجهای مذکر باشد د باید که متصل بود بسعود اما
آنچ از وی حذر باید کردن هشت چیز است ۱ آنک خانهٔ ماه برجهای منقلب
و ذوجسدین باشد خاصه جوزا ب باید که خانهٔ ماه و طالع برجهای ارضی
نبود ج از برج حوت حذر باید کردن د در وقت اجتماع تا سیزده درجه این
کار نشاید ه از وقت استقبال احتراز باید کردن و حذر باید کردن از آنک
زحل و مریخ در طالع باشد یا با ماه زیراکه این دلیل بود بر آنک جای
جراحت ریم کرد و تباه شود و حاجت آید به بریدن آن و درین باب
احتراز از مریخ واجب ترست ز احتراز باید کردن از آنک زحل در ثامن
نبود از طالع ح حذر باید کردن از آنک مریخ در مثلث قمر باشد ۷ در حجامت
کردن آنچ این اختیار بروی تمام شود دو چیز است ۱ محمد ایوب می گوید باید
که خانهٔ ماه و طالع برجی از برجهای هوایی بود زیراکه چون چنین باشد
خون فاسد برود و خون صافی بماند و نفع او ظاهر شود و باید که ماه متصل

بود بمشتری ب سجزی گوید باید که ماه زاید النور بود و قصرانی گوید که باید که ماه
ناقص النور والحساب بود و اما آنچه از وی حذر باید کردن سه چیز است
بدترین همه آنست که در ثور یا در اسد باشد ب دورثیوس گوید چون در ثانی
عشر یا در ثالث ایشان نحسی بوده باشد در غایت تباهی بود ج محمد ایوب گوید
حذر باید کرد از آنک ماه تحت الشعاع بود و از آنک طالع یا خانهٔ ماه برجهای
ارضی بود زیراکه خوف آن باشد که سودا پدید آید و از آنک برجهای آبی
بود زیراکه خوف آن بود که فالج و لقوه پدید آید ۸ در خون سپید
بیرون کردن آنچ این اختیارات بروی تمام شود چهار است ۱ باید که ماه زاید
النور والحساب بود ب باید که بعد از اجتماع و پیش از استقبال بود ج باید که
ماه متصل بود بمریخ از تثلیث یا از تسدیس د باید که خداوند ماه ناظر بود
از تثلیث یا از تسدیس و چون خواهی که خون اندک بیرون آید چنانک نفع آن
حاصل بود ضد این شرطها اعتبار باید کردن و باید که ماه از عطارد ساقط
بود ۹ در ختنه کردن آنچ این اختیار بوی تمام گردد هفت چیز است ۱ باید
که ماه مستعلی بود بر زهره ب باید که ماه متصل بود به یکی از دو سعد ج
باید که در برجهای شمالی بود د باید که زاید بود ه باید که خداوند خانهٔ او شمالی
بود و باید که خداوند طالع صاعد بود ز باید که خانهٔ ماه و طالع برجی هوایی
بود و اما آنچ از وی حذر باید کردن دو است ۱ حذر کن از آنک ماه
در عقرب بود خاصه چون مریخ بوی ناظر بود از او تاد ب اما اگر نظر مریخ از
تثلیث یا از تسدیس باشد و ماه ناقص بود بد نبود ۱۰ در ابتداء علاج کردن

آنچ این کار بوی تمام گردد آنست که اگر سعدی در طالع بود مقصود زود
حاصل شود و ذکر خوب طبیب ظاهر گردد و اگر در عاشر بود بیمار فرمان
برد و تخلیط نکند و اگر در سابع بود علاج زود بذیرد و اگر در رابع بود علاج
کارگر آید و اما آنچه از وی حذر باید کردن چهار است ۱ آنک
اگر نحسی در طالع بود آن علاج خطا رود و تباهی آن زود ظاهر شود و اگر در
عاشر بود بیمار تخلیط کند و کار دشخوار شود و اگر در سابع بود بیمار از آن
علت بعلتی دیگر رود و اگر در رابع بود در خطر هلاک باشد ب اگر در
ابتداء علاج قمر منحوس بود بیمار و طبیب از یکدیگر ضجر شوند و اگر از سعدی
منصرف شود و بسعدی دیگر متصل بیمار و طبیب از یکدیگر راضی باشند
ج اگر خداوند طالع آن وقت منحوس باشد بخداوند هشتم و خداوند هشتم در
طالع شود بهمه حال آن بیمار بدست طبیب هلاک شود د اگر ماه در طالع بود
هنگام دارو خوردن علت دوم پدید آید ۱۱ در علاج اعضا درین باب
به چیز نظر باید کرد ۱ هرگاه که عضوی را علاج خواهی کردن بدانک آن
عضو از اعضا کدامست و به کدام برج متعلق است پس ماه باید که در آن
برج مسعود بود ب اگر علاج نیمهٔ بالایین خواهی کردن از تن و آن از سر تا
ناف بود باید که قمر میان وتد السماء و وتد الارض بود و اگر علاج نیمهٔ زیرین
خواهی کرد باید که قمر در نیمهٔ دیگر بود از فلک ج اگر مقصود از علاج ناقص
کردن خلطی بود یا چیزی که بدین ماند باید که ماه ناقص النور و زاید السیر باشد
و در طالع سعدی ۱۲ در علاج چشم بیماریها آنچ درین باب رعایت باید

کردن دو چیز است ۱ اگر مریخ دلیل بیماری بود در آن وقت علاج باید کردن
که مشتری در وتد باشد و اگر دلیل این بیماری زحل بود در ابتداء علاج باید که
آفتاب در وتد باشد و اگر دلیل بیماری عطارد بود در ابتداء علاج باید که
زهره در وتد باشد و اگر دلیل بیماری ماه بود باید که در وقت علاج ماه در
مقابله خداوند آن برج بود که ماه درو بوده باشد در وقت ابتداء بیماری
ب باید که ماه خالی بود از نحوس و از احتراق و متصل بود بسعود و اما
آنچ از وی حذر باید کرد آنست که در هبوط باشد یا در وبال یا در طریقهٔ محترقه
یا در مقابله خداوند سادس یا خداوند ثامن یا مجامع آفتاب باشد یا بمقابلهٔ او
یا تربیع یا میان او و اوج او دوازده درجه باشد ۱۳ در دارو مسهل خوردن
که اسهال جملهٔ خلطها کند شش است ۱ آنک طالع و خانهٔ ماه برجهای آبی
بود و بهترین عقرب است و میزان هم روا داشتند ب باید که ماه ناقص النور و
الحساب باشد ج باید که منصرف باشد از سعدی و متصل بسعدی دیگر د
باید که دوری او از ذنب پیش از سیزده درجه بود ه باید که عرض ماه جنوبی
بود و باید که هابط بود در جنوب و باید که فوق الارض بود و متصل بود
بستاره تحت الارض و آن ستاره در رابع نبود و اما آنچ از وی
حذر باید کردن دو چیز است ۱ بودن در برج اسد نهایت تباهیست
ب نباید که ماه متصل بود بنحوس که اگر متصل بود بزحل کار دگر نیاید و باشد
که علتها دیگر پدید آید و اگر بمریخ متصل بود درد ناف و پیچیدن روده پدید
آید و کوشیار نظر مریخ از تثلیث و تسدیس روا داشتست تا دارو کارگر

آید وار مقابله ماه بامشتری احتراز کند والا اثر دارو ضعیف بود واکر با آفتاب ناظر بود از نظرها بتباه حرارت وپیوست زیاده شود واکر متصل بود بکوکب رابع آن دارو قی برآورد ١۴ در داروی که سودا آورد درین معنی دو چیز نکاه باید داشت ا باید که طالع وخانه ماه برجی آبی بود تا ضد سودا باشد ب باید که ماه متصل بود بمشتری وانچ ازوی حذر باید کردن دو است ا انک طالع وخانه قمر برجی ارضی نبود ب انک ماه با زحل متصل نبود ١٥ در داروی که صفرا آرد درین معنی دو چیز نکاه باید داشت ا انک طالع و خانه ماه برجی هوایی بود ب انک متصل بود بزهره واز دو چیز حذر باید کردن ا طالع وخانه ماه برجی آتشی بود ب انک متصل بمریخ بود یا بآفتاب ١٦ در مطبوخ دو چیز نکاه باید داشت ا انک طالع وخانه ماه برجی آبی بود ب انک ماه متصل بود بزهره واز دو چیز حذر باید کردن ا انک طالع یا خانه ماه برجی آتشی ویا خاکی بود ب انک متصل بود بزحل یا بمریخ یا بآفتاب وطالع وخانه ماه برجی منقلب بود وبرجهار ثابت بغایت بد بود ١٧ در داروی که اسهال عظیم آرد درین باب دو چیز نکاه باید داشت ا انک ماه متصل بکوکبی بود که از تحت الشعاع بیرون نخواهد آمدن ب باید که ماه متصل بود بستاره که مستقیم شده باشد در آن وقت وآنچ ازوی حذر باید کردن اینست که ماه متصل بود بستاره تحت الشعاع یا دافع واما آن دارو که کار رمانه کند درو دو شرطست ا انک ماه در برجهای ذوجسدین بود ا انک در تربیع سعدین یا تربیع عطارد بود چون مسعود باشد

١٨ در داروی که علت از سر وچشم ببرد درین اختیار چهار چیز نکاه باید داشت ا باید که ماه در حمل یا ثور بود ب باید که از استقبال باز کشته بود وروی باجتماع نهاده ج باید که بطی السیر بود د باید که میان او ومیان ذنب کمتر از یازده درجه بود وآنچه این کار را نشاید ضد این چیزهاست که یاد کرده شد ١٩ در غرغره وقی کردن درین باب سه چیز نکاه باید داشتن ا محمد ایوب کوید که ماه در حمل باشد میان دوازده درجه تا بیست درجه وکوشیار وابو نصر قرانی می کویند باید که در حمل بود یا در ثور وبطلیموس میکوید که باید که در برجهای آتشی بود لیکن بشرط آن که مسعود بود بزهره ب باید که ماه ناقص النور بود ومسعود ج محمد ایوب کوید باید که ماه متصل بود بسعود واما آنچ ازوی احتراز باید کردن آنست که متصل بود بمریخ یا با وبال از تربیع خاصه چون در حمل باشد ٢٠ در علاج بیماریهای دیرینه درین معنی سه چیز نکاه باید داشتن ا باید که ماه در برجهای ارضی بود وبهترین ثور است ب باید که مسعود در اوتاد ماه باشد ج باید که ماه خالی بود از مناحس و آنچ ازوی حذر باید کردن آنست که ماه متصل بود بزحل زیراکه آن سبب درازی بیماری بود ٢١ در جامه نو بریدن وپوشیدن آنچ درین معنی رعایت باید کرد شش چیز است ا انک ماه در برج ذوجسدین بود ب انک خداوند سابع ناقص السیر بود ومنحدر در جنوب ج انک ماه زاید النور والحساب بود د انک باید که قابل ماه ساقط وضعیف بود ه انک متصل بود بزهره او بمشتری بود و انک پوشیدن در ساعت سعود اتفاق افتد ز انک در طالع

سعدی بود وماه در عاشر ومسعود بود بدان سعد که در طالع باشد واز دو چیز حذر باید کردن ا انگ ماه در بروج ثابت بود دوا شد مترهول است ب حذر باید کرد از مجاسده قمر بنحوس یا مقابله یا تربیع ایشان خاصه آفتاب زیراکه مقابله ومقارنه افتاب دلیل آن باشد که آن جامه بتاریخ تن کهنه شود وبعاقبت آن جامه با خداوندش در کور نهند ٢٢ در صناعت زر ونقره درین معنی چهار چیز نکاه باید داشت ا باید که ماه در برجهای آتشی بود ب باید که ناظر بود با فتاب یا بمریخ از تثلیث یا از تسدیس واکر ناظر بود بسعدین از هر نظر که باشد روا باشد ج باید که ماه در برجهای ذوجسدین باشد واولیتر آن بود که آن برج مستقیم الطلوع باشد د باید که صاحب طالع صاعد بود ٢٣ در خریدن درین معنی شش چیز نکاه باید داشتن ا باید که ماه در برجهای مستقیم الطلوع باشد زیراکه اکر چنین باشد مشتری را بهتر باشد واکر در برجها معوج الطلوع بود مشتری را زیان بود وبایع را سود ب باید که ماه زاید النور والحساب بود ج باید که سهم السعاده در خانه مشتری بود ومتصل باشد بسعود د ماه از آن وقت که از اجتماع باز کردد تا تربیع اول دلیل بود بعدل وانصاف در معامله واز تربیع اول تا مقابله دلیل بود بر حصول مقصود بایع واز مقابله تا تربیع دلیل بود بر نیکی حال مشتری واز تربیع دوم تا مقارنه نیک باشد خریدن چیزها در بهتر ه باید که ماه ساقط بود از مریخ وعطارد والا خصومت آرد وهم چنین باید که از مجاسده ذنب ساقط بود و باید که ماه متصل باشد بسعود اتصال پسندیده ٢۴ در فروختن درین معنی چهار

چیز نکاه باید داشت ا باید که ماه منصرف باشد از سعدی وبسعدی دیکر متصل واکر بنحسی پیوندد بایع را زیان دارد ب باید که ماه در شرف خود بود ج باید که ماه در برجها معوج الطلوع بود د باید که ناقص النور والحساب بود که اکر چنین باشد دلیل بود بر سود بایع وزیان مشتری ٢٥ در شرکت وانبازی درین معنی دو چیز نکاه باید داشت ا باید که طالع وخانه ماه برجهای ذوجسدین باشد وبعضی از حکما اسد وجدی را درین معنی روا داشته اند ب اما جوزا دلیل دوستی وامانت باشد وسنبله دلیل منفعت وحسن بود وقوس دلیل منفعت بود ولیکن با خصومت واسد دلیل منفعت وجدی دلیل آن باشد که هر دو از یکدیکر شاد باشند اما دیکر برجها این کار را نشایست اما حمل دلیل آن بود که آن شرکت زود زایل شود وثور دلیل عاقبت بد بود وسرطان دورویی باشد ومیزان دلیل زود رها کردن آن شرکت بود وعقرب دلیل کند بر جنک ودلو دلیل کند بر زیان کردن در معاملتها وما در مقدمه پیدا کردیم که احوال سعادت ونحوست بنظر ستارکان بکردد جه بهترین نظرها درین باب آنست که سعودها قریب باشند یا در طالع یا ناظر باشند از تثلیث بماه یا بطالع اکر خداوند خانه ماه ناظر بود بماه دلیل بود بر انک ایشان در وقت مفارقت از یکدیکر راضی باشند ودران شرکت سود کنند واکر ناظر نبود دلیل باشد که هر دو انباز یکدیکر را بخیانت متهم کنند و بدان سبب انبازی باطل شود واما آنچه ازوی حذر باید کرد دو چیزست ا بودن نحوس در اوتاد ب نظر خداوند خانه ماه بماه از مقابله یا از تربیع که خصومت

برآرد ومفارقت ۲۶ در فرستادن مال از جهت سود درین باب سه
چیز بکار باید داشت ا باید که ماه وعطارد هر دو مسعود باشند وماه بعطارد
متصل بود ب ثانی وحادی عشر که بیت المال والرجا اند خداوندش هر دو
باید که صالح باشند ج باید که عطارد در نور مریخ بود تا آن مقصود زود
حاصل شود ۲۷ در وام طلب کردن درین باب پنج چیز بکار باید داشتن
ا باید که ماه در عقرب یا در قوس یا در اسد یا حوت باشد ب باید که طالع
یکی ازین برجها باشد ج باید که ماه ناقص النور بود د باید که ماه بری بود از
نحوس ومتصل باشد بسعود یا بعطارد در آن وقت که عطارد مسعود باشد ه
باید که صاحب طالع وصاحب سابع سلیم باشند از نحوس ومشاکل یکدیگر
واما آنچه ازوی حذر باید کردن سه چیز است ا آنک ماه بتربیع مریخ بود
ب آنک در مقابله زحل باشد ج در مجاسده زحل باشد واین از همه بتر است
۲۸ در وام دادن باید که مشتری یا عطارد ناظر باشند بماه تا وام زود باز
بار رسد واما آنچ ازوی حذر باید کردن پنج چیز است ا آنک قمر
در موضع مظلم باشد وآن از نوزده درجه میزان تا سه درجه عقرب بود ب
آنک ماه را عرض نبود از منطقة البروج ومحققان موضع مظلم را طریقه محترقه
گویند ج آنک هابط بود در جنوب د آنک در اول درجها جوزا واسد و
قوس بود یا طالع این درجها بود ه باید که عطارد دور باشد از نظر زحل
ومریخ زیرا که مریخ سبب خصومت وعداوت بود وزحل دلیل مطل بود ۲۹
در صنعت کیمیا هفت چیز درین باب نگاه باید داشت ا باید که اوتاد

اربعه از نحوس خالی باشند ب باید که طالع ذوجسدین باشد ج باید که صاحب
طالع در عاشر باشد یا در حادی عشر د باید که ماه ناظر باشد بآفتاب از نظر
سعد ه باید که سعود بوده باشد در طالع اجتماع ویا استقبال که پیش از آن
بوده باشد و باید که خداوند خانها مسعود باشند ز اگر عمل کیمیا از
برای زر بود صلاح آفتاب نگاه باید داشت واگر از برای نقره بود
صلاح ماه رعایت باید کرد واما آنچ ازوی حذر باید کرد سه چیز است
ا پرهیز از نحوست عطارد ب پرهیز از آنک طالع برج معوج باشد ج پرهیز
از آنک طالع در حد نحوس باشد یا در مقابله ومقارنه ایشان یا با ذنب بود
۳۰ در عزیمت کردن از بهر دوستی درین معنی یازده چیز نگاه باید داشتن
ا باید که طالع برج ذوجسدین باشد ب باید که آن کار در ساعت زهره
کنند خاصه در روز زهره ج باید که زهره خالی بود از نحوسها د باید که زهره
ناظر بود بطالع ه باید که زهره خداوند حد طالع باشد و باید که ماه متصل
بود بآفتاب از تثلیث یا از تسدیس ز صلاح عطارد ومشتری وآفتاب نگاه
باید داشت ح باید که زحل ومریخ وماه در اوتاد نباشند وبر آن ستارگان
مستولی نباشند ط اگر این عمل از برای ذکور بود طالع وخداوند طالع
باید که مذکر بود واگر از برای اناث بود طالع وخداوندش نیز مونث باشد
ی چون عزیمت خواهی کردن از برای کاری بباید نگریستن تا آن کار
از کدام ستاره حاصل شود وبکدام عضو تعلق دارد پس در وهم آن ستاره
را بدان عضو مسلط باید کرد وهر چند وهم قوی تر بود آن کار زودتر حاصل

آید ا دلیل آنکس که این عزیمت در حق وی خواهند بباید شناختن تا اگر ستاره
او مذکر بود آن کار در ساعت ستاره مونث کنند دوم آنک تا آن ستاره
که عزیمت بوی تمام شود قوی تر باشد از آن ستاره که دلیل آن شخص بود
۳۱ در عزیمت کردن از بهر دشمنی درین معنی هشت چیز نگاه باید داشتن ا
طالع باید که برج منقلب بود ب ماه باید که در برج منقلب بود ج باید که زحل
ومریخ ناظر باشند بماه ونظر زحل درین باب اولیتر د این کار در ساعت
زحل باید کرد ه باید که زحل در وسط السما بود وقوی حال بود و باید که هر دو
نیر ناظر بزحل باشند ز باید که نیرین از یکدیگر ساقط باشند ح باید که خداوند
طالع زحل باشد ۳۲ در تعوید نوشتن دروی سه چیز نگاه باید داشتن
ا صلاح قمر وطالع ب نظر قمر وطالع ج صلاح عطارد ۳۳ در کارها پوشیده
کردن درین باب نه چیز نگاه باید داشت ا ماه که تحت الشعاع بود
وروی باجتماع دارد ب باید که خداوند طالع هم چنین بود ج باید که هر دو
نیر از یکدیگر ساقط د باید که هر دو نیر در تحت الارض باشند ه واگر ستارگان
دیگر تحت الارض باشند بهتر بود و مریخ باید که ساقط بود از طالع ز ماه باید
که متصل بود بعطارد وهر دو تحت الشعاع باشند ح باید که آفتاب
متصل بود بخداوند خانه خویش یا بخداوند چهارم خود ط باید که صاحب
طالع ساقط بود از وسط السما اما اگر خواهی که آن کار با آنک پوشیده
شود باید که خداوند طالع ونیرین منحوس باشند با آن شرطها که گفته شد
۳۴ در آنک کسی پنهان خواهد شد باید که ماه از اجتماع بازگشته بود و

وهنوز تحت الشعاع بود واگر نه باید که فوق الارض بود ومتصل بسعدی
تحت الارض و باید که خداوند خانه او هم چنین بود ۳۵ در پیدا کردن کارها
درین معنی پنج چیز نگاه باید داشت ا باید که ماه در برجهای منقلب بود
ب باید که نیرین ناظر باشند بیکدیگر از تثلیث یا از تسدیس ج باید که
نیرین ناظر باشند بطالع وطالع مسعود باشد د باید که آفتاب ناظر
بود بطالع از تثلیث ه باید که یکی از نیرین در وسط السما بود ۳۶ در سفر
کردن بجهتی از جهات عالم ا از برای طلب معیشت اگر ستارگان که موافق
این کار باشند در طالع وقت سوال باشد جانب مشرق بهتر بود واگر در
وتد عاشر بود جانب جنوب بهتر بود واگر در سابع باشند مغرب
بهتر بود واگر در رابع باشد شمال واگر میان دو وتد باشد ازین وتدها که گفته
شد سفر بجایی باید که در میان دو جانب بود که تعلق بدان دو وتد دارد
۳۷ در اختیار ربعی از ارباع شبانروز از برای طلب حاجتها اگر دلیل
آن حاجت در طالع بود یا در ناحیت مشرق اول روز آن کار را بهتر بود
واگر در میان وسط السما بود واگر در جنوب بود آخر روز بهتر بود واگر در
وتد سابع بود ومغرب نیمه اول از شب آن کار را بهتر بود واگر میان وتد
الارض وطالع بود ودر شمال آخر شب بهتر بود ونحوس را برین قیاس باید کرد
۳۸ در نامه نوشتن وابتدا کردن بعرض حاجت درین معنی هشت چیز نگاه
باید داشتن ا کوشیار گوید باید که طالع برج منقلب بود محمد ایوب گوید
باید که طالع برجی بود که عطارد را در وی نصیبی باشد چنانک یا خانه او بود

یا شرف یا مثلثه یا حد یا وجه او پس اگر عطارد در حظوظ خود نبود باید که ماه
با خداوند طالع درین حظها بود از عطارد و اگر این میسر نشود باید که عاشر
برجی بود که عطارد را در وی حظی بود ب باید که طالع و خداوندش دور
باشند از نحوس ج باید که خداوند طالع در وسط السما باشد یا روی بوسط
السما دارد د باید که عطارد در مشرق بود و مستقیم و در اوتاد بود و محترق نبود
ه باید که ماه با عطارد بود یا متصل باشد بدو و اگر نامه نوشتن از برای حاجت
بود باید که ماه متصل باشد بدان ستاره که مدبر آنکس باشد که نامه بوی
نویسند و باید که ماه مقبول آن ستاره بود چنانک اگر نامه به پادشاهان
نویسند باید که ماه متصل بود با آفتاب و اگر بقاضیان نویسند باید که متصل
بود بمشتری و اگر ببزرگان نویسند باید که متصل بود بزحل ز اولیتر آن بود
که ابتدا کنند که ماه در ثور بود از هشت درجه تا چهارده درجه و در جوزا
از یک درجه تا شش درجه و از سنبله از یک درجه تا هفت درجه و در جدی
و دلو از یک درجه تا هفت درجه ح باید که ماه زاید النور و الحساب باشد
و صاعد در شمال و اما آنچ از آن احتراز باید کردن آنست که ماه در
قوس یا در حوت بود ۳۹ در ابتدا آموختن نوشتنها باید که ماه در حمل
یا در ثور یا در جوزا یا در سنبله یا در میزان یا در حوت بود و در دیگر برجها
البته روا نبود و الاصح چیزی نیاموزد ۴۰ در تعلیم ادب درین باب پنج چیز
نگاه دارند و بکار باید داشت ا باید که عطارد و مشتری مستقیم باشند ب
باید که عطارد متصل بمشتری باشد ج باید که عطارد و مشتری در اوتاد طالع

باشند د باید که طالع وقت سنبله بود ه اگر عطارد در برجهای آتشی بود
دلیل کال بود و اما آنچ از وی حذر باید کرد آنست که مریخ در
طالع بود و الا آن کس دشمن این علم شود و اگر زحل در طالع بود هر چه خواند
فراموش کند ۴۱ در تعلیم رودها سه چیز نگاه باید داشت ا باید که طالع
جوزا بود یا میزان یا دلو زیرا که این برجها هوایی اند و آواز تعلق بهوا دارد
ب باید که ماه متصل بود بعطارد یا بزهره یا بیکی ازین دو ستاره برگشته
بود و بدیگری پیوسته و اگر چنین نباشد باید که ماه در خانه زهره بود و
متصل بعطارد یا در خانه عطارد متصل بزهره ج بهترین همه آن باشد که زهره
و عطارد و ماه بجملگی در یک وتد باشند از اوتاد اربعه ۴۲ در تعلیم سباحت
طالع باید که جوزا یا سرطان یا سنبله یا قوس یا حوت باشد و ماه در یکی
ازین برجها بود و خداوندان برج دور باشند از نحوس ۴۳ در فرزند بکتاب
و دایه فرستادن درین باب چهار چیز نگاه باید داشت ا باید که
خداوند طالع متصل باشد بسعدی در وسط السما یا در حادی عشر ب باید که
ماه مقبول بود از عطارد د باید که ماه و عطارد هر دو ساقط باشند از نحسان
و از نظر ماه بزحل یا مریخ یا مقابله آفتاب یا تربیع او حذر باید کرد ۴۴
در بنیاد افگندن درین معنی سیزده چیز نگاه باید داشت ا باید که ماه زاید
النور و الحساب بود یا هر دو ب باید که صاعد بود در شمال ج باید که در
برجهای ارضی بود د قصرانی گوید باید که در بروج ذو جسدین و بهترین سنبله
است محمد ایوب گوید باید که در برجی ثابت بود و بهترین اسد است و ثور

هم نیکست ه باید که ماه مشرق بود از طالع و باید که بشب فوق الارض و
بروز تحت الارض بود ز باید که روی نهاده باشد از هبوط بشرف ح
باید که در برجهای زاید بود ط باید که آغاز از مقتضم ماه بود یا چهاردهم ی
باید که ماه متصل بود بسعود از تثلیث یا از تسدیس یا باید که خداوند طالع
در برجی ارضی بود یب باید که خداوند خانه ماه ناظر بود بماه از تربیع زیرا
که ان دلیل تمام بود یج باید که اوتاد خالی باشد از نحوس خاصه وتد رابع
و اما آنچ از وی حذر باید کرد هشت چیز است ا باید که قمر و خداوند خانه
او و سهم السعاده منحوس نباشد خاصه از مریخ زیرا که باید که او را هیچ حصه
نباشد در بنیاد نهادن پس اگر او را نظری باشد باید که زهره قوی بود و متصل
بود بمریخ زیرا که میان مریخ و زهره صداقتی است و اگر خالی بود از نظر زهره
دلیل خرابی و سوختن ان خانه کند ب باید که در میان زهره و زحل هیچ نظر نبود
ج حذر باید کرد از انک قمر با زحل یا با ذنب بود د حذر باید کرد از انک
زحل در وتدی بود خاصه چهارم زیرا که تمام نشود و اگر تمام شود خداوند آن
بنا پیوسته در رنج بود از دزدان و مصیبتها و بعاقبت بنا خراب شود
ه پرهیز باید کردن از ان که خداوند خانه قمر ساقط بود از طالع و انک خداوند
طالع یا خداوند خانه ماه تحت الشعاع باشد یا منحوس بود زیرا که خداوند آن
خانه بمیرد پیش از تمام شدن آن ز انک ماه ناقص النور و الحساب بود ح
انک خداوند طالع منحوس بود یا در دوم باشد از طالع که آن دلیل باشد
که آن خانه بفروشد از برای ادای دین ط بهترین چیزها آنست که ماه هابط

باشد در جنوب و بهتر آنست که ما بین المیزان و الجدی باشد ۴۵ در هدم کردن
درین معنی ده چیز نگاه باید داشت ا باید که ماه هابط باشد در جنوب
ب باید که از نحوس منصرف بود و بسعود پیوسته و باید که آن سعد مشرق
باشد و صاعد و مستقیم ج اگر این میسر نشود باید که متصل بخداوند خانه قمر
از نظرها پسندیده اما اگر نظر تربیع یا مقابله باشد دشوار باشد آن خراب
کردن د اولیتر آن بود که طالع برجی هوایی باشد یا آتشی ه اولیتر آن باشد
که طالع و خداوندش و ماه درین برجها باشند که چون آفتاب در آن برجها
باشد روز روی بکوتاهی نهاده باشد و آن از اول سرطانست تا آخر قوس
و اولیتر آن بود که در برج ثابت باشد ز انک سعدی در وسط السما بود
ح اولیتر آن بود که آن سعد مشتری بود و در وسط السما بود ط باید که زحل
قوی حال باشد و ماه ناظر بوی از تثلیث یا تسدیس ی باید که ماه در برجهای
آبی یا در اسد بود ۴۶ در درختها نشاندن شش چیز است که نگاه باید داشت
ا باید که ماه در برج ارضی یا آبی بود کوشیار گوید باید که طالع و خانه ماه
برج ذو جسدین باشد ب باید که طالع برجی ازین برجها بود محمد ایوب گوید
که اگر ماه در طالع باشد آن درخت زودتر برآید اما باید که اتصال او
با سعدی باشد که آن سعد در طالع یا در عاشر بود یا در شرف خویش ج
قصرانی گوید باید که خداوند طالع مشرقی صاعد باشد که آن دلیل سرعت رستن
بود د باید که زحل قوی حال بود در اوتاد یا در مایلی الاوتاد و او را در طالع
شهادت بود ه بهتر آن بود که طالع یا خانه ماه برجی بود که دلیل آن درخت

باشد اما از سه چیز احتراز باید کرد ا زحل متصل بود بکوکبی که در هبوط خویش بود که آن درخت خشک شود ب باید که ماه متصل نبود بمریخ و نه با آفتاب که آن دلیل خشک شدن آن درخت بود از بی آبی و نیز آن بود که از برجهاء آتشی متصل بود ج انکه خداوند خانهٔ ماه در احتراق باشد که خداوند آن ثمرهٔ آن درخت نخورد **۷۸ در کاشتن تخم** درین معنی پنج چیز نگاه باید داشتن ا باید که طالع برج ذوجسدین باشد ب باید که خداوند طالع در برجی منقلب باشد ج باید که خداوند طالع بری بود از نحوس و ناظر باشد بطالع د باید که ماه در برجی منقلب بود زاید در عدد و حساب و اما از دو چیز احتراز باید کرد ا انکه قمر ناقص بود که آن دلیل بود که آن تخم تباه شود ب انک بطالع نحوس را نظری باشد البته آن کشت را آفتی رسد **۸۰ در اجارت زمینها** سه چیز نگاه باید داشت ا باید که اوتاد از نحوس خالی باشند ب باید که ماه متصل بود بسعدی و منصرف از سعدی و آن هر دو سعد یکدیگر ناظر باشند ج باید که ماه بخداوند خانه خود ناظر بود **۸۱ در چهارپا خریدن بر نشستن را** درین باب چهار چیز نگاه باید داشت ا محمد ایوب گوید که باید که طالع و خداوند ماه حمل باشد یا ثور یا یکی از برجهاء ذوجسدین و کوشیار گوید که باید در برج ثابت باشد الا در عقرب و دلو ب باید که خانهٔ ماه برجی ذوجسدین بود ج باید که متصل بود بکوکبی مستقیم السیر د سجزی گوید باید که اوتاد از نحوس خالی باشند و باید که خداوند ... و سادس سالم باشند از نحوس و اما آنچه از وی حذر باید کردن سه چیز است ا انک ماه بکوکبی مستقیم

متصل

متصل باشد که آن دلیل بود که آن حیوان بر خداوندگران و ناخوش آید ب باید که بزحل ناظر نبود ج باید که ماه در اسد یا در حوت یا مقابل مریخ نبود که آن دلیل اسب بود **۸۲ در خریدن انک بروی نتوان نشستن** اگر آن چهارپای ریاضت ناکرده بود باید که طالع وقت خریدن و موضع ماه نیمهٔ آخرین اسد بود و اگر خواهد که بهایش زیادت شود طالع وقت برج ذوجسدین باید و اگر چهارپائی بارکش بود طالع و خانهٔ ماه نیمهٔ آخرین قوس باید **۸۳ در برده خریدن** درین باب چهار چیز نگاه باید داشتن ا محمد ایوب گوید باید که ماه در برجهاء ارضی بود یا سوائی بود الا جدی نشاید عمر فرخان گوید در همه برجها روا باشد الا در حمل و عقرب و جدی و بهترین انک در صورت مردم بود قصرانی گوید حوت رواست ب باید که طالع و خداوندش و قمر و خداوند خانه قمر سلیم باشد از نحوس ج باید که خداوند سادس را با خداوند طالع ممازجت باشد د محمد ایوب گوید که آن برده خریدن که در دست ایشان صنعتی بود باید که طالع و خانهٔ ماه نیمهٔ آخرین جوزا باشد **۸۴ در برده آزاد کردن** درین معنی چهار چیز اعتبار باید کرد ا باید که ماه زاید النور بود و باید که متصل بسعدی مشرقی بود ب باید که طالع و خداوندش از نحوس بری باشند ج باید که هر دو نیز را نظر باشد از تثلیث یا از تسدیس و هر دو سلیم باشد از نحوس د از مقابله نیرین احتراز باید کرد که آن دلیل خصومت باشد میان بنده و خداوند سجزی گوید ماه در سابع بود منحوس باشد **۸۵ در شیر دادن کودک را** درین باب چهار چیز نگاه باید داشت ا باید که ماه بری بود از نحوس ب باید که متصل بود بزهره ج باید که زهره منحدر بود در فلک

د باید که زهره مستقیم السیر بود **۸۶ در باز داشتن کودک از شیر** آنچه درین باب نگاه باید داشت چهار چیز است ا باید که ماه دور باشد از شعاع آفتاب ب باید که خداوند خانهٔ ماه در برجی ارضی بود ج باید که طالع خانهٔ ستارهٔ سعد بود جز زهره که اگر زهره بود دلیل آن کند که مادر کودک شیر دیگر باره بوی دهد و باز از شیر بکند **۸۷ در نکاح کردن** درین باب ده چیز نگاه باید داشتن ا باید که طالع و دیگر وتدها سالم باشند از نحوس ب باید که ماه و زهره هر دو مسعود باشند ج باید که زهره در خانها مسعود بود یا در حدود ایشان د باید که زهره ناظر بود بخداوند خانهٔ خود در وتد با تصال وی اگر سعد باشد و اگر نحس بود باید که از وی بازگشته بود ه باید که ماه و زهره و مشتری هر سه مثلث باشند و بهتر انک در مثلثهٔ آبی باشند و باید که ماه در شرف زهره باشد یا در خانهاء وی یا در فرح وی یا در مثلثهٔ وی یا در قران مشتری یا در قران عطارد در ان وقت که عطارد مسعود باشد ز باید که آفتاب و طالع و خداوند طالع و آن ستاره که ماه از وی بازگشته بود سلیم باشند از نحوس زیراکه ایشان دلیل مراد باشند و همچنین زهره و سابع و خداوندش و آن ستاره که ماه بوی رونده باشد ح باید که سلیم باشد از نحوس زیراکه آن همه دلیل زن باشد و همچنین عاشر و ماه دلیل بود بر آنچ در میان ایشان بود و رابع و خداوند خانهٔ ماه دلیل عاقبت باشد ایشان را ط باید که وسط السماء خالی نباشد از سعدی ی باید که ماه در برجی ثابت بود و بهترین ثور و اسد است و بهترین میانهٔ ثور است از ده درجه تا بیست درجه و اما آنچه از وی احتراز باید کرد دو چیز است ا حذر کن از انک

زهره

زهره ناظر بود بنحوس یا بو میزا ازانک ماه در تربیع نحوسی یا در مقابلهٔ ایشان باشد که آن دلیل فرقت بود بسبب منازعت دشمن داشتن یکدیگر را **۸۸ در زفاف کردن** باید که ماه در حمل و سرطان و جدی و دلو نباشد و در برجهاء ثابت بود و باید که در ثانی عشر و ثانی و سادس نبود **۸۹ در سفر کردن بر خشک** درین معنی دوازده چیز بکار باید داشت ا باید که ماه در برجی خشک باشد و بهترین انک آن برج منقلب بود ب باید که طالع خالی بود از نحوس و همچنین خداوند طالع ج باید که رابع خالی نباشد از سعدی د باید که خداوند نهم سعد بود و در طالع بود ه باید که ماه در نهم طالع یا در ثالث وی بود یا در حادی عشر یا در پنجم بود و باید که متصل بود بمشتری یا با آفتاب ز باید که نحوس ساقط باشند از طالع و از ماه ح باید که هر دو نیر ناظر باشند یکدیگر و بطالع همچنین ناظر باشند ط باید که قابل تدبیر ماه قوی حال باشد در طالع یا در عاشر یا در حادی عشر که آن دلیل بود که او را در سفر چیزها بسیار حاصل شود ی باید که ماه ناظر بود بخداوند خانهٔ او یا باید که خداوند طالع و خداوند خانهٔ ماه در اوتاد باشند و سلیم از مناحس یب اگر آفتاب بتربیع سعود باشد یا در مقابلهٔ ایشان دلیل بر مراد بازگشتن بود و اما آنچه از وی حذر باید کردن هشت چیز است ا حذر باید کردن ازانک خداوند طالع از طالع ساقط باشد و همچنین خداوند خانهٔ ماه از ماه ب پرهیز باید کرد ازانک ماه در تحت الشعاع باشد یا در ثانی عشر یا در سادس ج حذر باید کرد ازانک عطارد همچنین باشد د حذر باید کرد

ازانک ماه در مقارنه نحوس باشد یا در تربیع یا در مقابله ایشان زیراکه نظر نحوس
بماه بدتر بود از نظر ایشان بطالع قصرانی گوید که اگر ماه در اول متصل باشد
بمریخ دلیل آفت است از دزدان یا از بادشاه یا از آتش و حذر باید کرد
ازانک ماه در رابع باشد که آن دلیل دشخواری راه بود و دوری مسافت
ز حذر کن از بودن ماه در طالع که آن دلیل بیماری بود در راه ح حذر کن از
انک هر دو نیر از طالع ساقط باشند که دلیل درازی سفر یا مردن انکس در
راه بود ط بدانک انکس که سفر خواهد کردن اگر طالع وی معلوم باشد باید که خداوند
طالع وی سلیم باشد از مناحس و بیم جنس بالحذاء وی ی باید که آن وقت
که در وی سفر خواهد کردن عاشر طالع مولود وی باشد یا دیگر وتدها وی و ماه در
طالع مولود وی باید یا در عاشر یا در تاسع و قوی حال بود ۵۸ در سفر اندر آب
آنچه اندر وی نگاه باید داشتن سه چیز است ا انک ماه در برجهاء آبی بود
و محمد ایوب گوید در برجهاء خاکی روا بود ب باید که این برجها خالی بود
از نحوس ج باید که اوتاد مسعود باشند و اما آنچه از وی احتراز باید کردن
دو چیز است ا انک ماه متصل باشد بزحل از وتد ب محمد ایوب گفت مکروهست
که در طالع ستاره بود مقیم یا ماه را اتصال بود بچنین ستاره ۵۹ در جنگ
دفعون درین باب بیست چیز نگاه دارند ا باید که طالع یکی از خانهاء ستارگان
علوی بود و بهترین خانها مریخ است یا انک مریخ بوی ناظر بود از تثلیث و
از تسدیس ب باید که خداوند طالع یا در طالع یا در وسط السما و یا در حادی عشر
باشد و اگر این میسر نشود باید که در رابع و یا سابع مقبول بود ج کوشیار گوید که ماه

در برجی منقلب بود و خداوند طالع برجی ثابت یا ذو جسدین باشد محمد ایوب
گوید باید که در سرطان بود بتثلیث مریخ و مشتری ناظر بود در عقرب و
حوت هم نیک باشد د باید که خداوند طالع مستولی بود بر صاحب
سابع ه باید که خداوند سابع در طالع یا در ثانی بود در جایگاهی نامقبول و
متصل بکوکبی ساقط و اگر خداوند طالع و خداوند سابع بیکدیگر ناظر باشند
از تثلیث یا از تسدیس دلیل صلح بود ز باید که خداوند مشم در ثانی باشد ح
باید که هر دو نیر متصل باشند بخداوند طالع ط باید که خداوند طالع متصل باشد
بخداوند عاشر ی باید که خداوند خانه و خداوند طالع ناظر باشند بطالع
از نظر پسندیده زیراکه این دلیل قوت یاران انکس را که ابتدا کند کار
زار را یا اگر اتفاق چنان افتد که خداوند سابع بخداوند ثانی متصل باشد دلیل
تباه شدن دشمنان باشد یب باید که آن ستاره که ماه از وی بازگشته بود
دران وقت قوی حال بود و ان ستاره که ماه بوی رونده باشد ضعیف بود
که آن دلیل قوت و منفعت مطلوب باشد یج باید که ماه منصرف بود
از ستاره و متصل بود بستاره که فلک وی زیر فلک آن ستاره
بود که از وی بازگشته بود قصرانی گوید چون ماه ناظر بود بطالع دلالت
وی قوی تر بود از دلالت خداوند طالع ید اگر غالب ظن آن بود که جنگ
خواهد افتادن باید که مریخ در وتد باشد و طالع از سعدی خالی نبود یه باید که
ثانی و خداوندش مسعود و قوی حال باشد یو باید که مریخ و عطارد و ماه و خداوند
خانه ماه قوی حال باشد زیراکه ایشان دلیل جنگ باشند یز اگر خواهد که مردم

خصم بیکدیگر رسند باید که آن ستاره که ماه ازو برگشته بود از طالع ساقط
باشد و ازان کوکب که قمر متصل بود و باید که خداوند طالع و خداوند سابع از
یکدیگر ساقط باشند و اگر هر دو کوکب بیکدیگر ناظر باشند از نظر مودت
ایشان را صلح افتد و اگر یکی ازین دو راجع باشد و در جایگاه موافق بود
خصم بروی غالب شود بعد از صلح پس اگر این کوکب راجع در ثامن بود خصم
او را بکشد و اگر در ثانی بود مال او بستاند و اگر در ثانی عشر بود یا در سادس عشر
او را در حبس کند یح اگر عطارد بمریخ متصل باشد و مریخ متصل باشد بسعدی انکس
که خصم بروی رسیده باشد جایگاه بوی دهد یط اگر عطارد تحت الشعاع بود
هر دو خصم بریکدیگر حیلت سازند ک اگر عطارد در تربیع سعود باشد هر دو
برابر باشند در قوت اما آنچه از وی حذر باید کردن دوازده چیز است
ا انکه خداوند طالع در ثامن بود ب انکه محرق باشد ج انک ساقط باشد یا متصل
بکوکبی ساقط د انکه خداوند سابع متصل باشد بکوکبی که در وتد باشد ه انکه
خداوند سابع متصل باشد بخداوند رابع زیراکه دلیل قوت خصم کند از برای
انکه رابع عاشر خانه خصم او باشد و انکه خداوند طالع متصل باشد بخداوند ثامن
ز باید که خداوند ثانی در سابع و در ثامن نباشد ح حذر باید کردن ازانکه ماه و
خداوند خانه او فاسد باشد ط حذر باید کردن ازانکه ماه و خداوند خانه او
فاسد باشد حذر باید کردن از فساد اثنا عشریه ماه که او دلیل عاقبتست ی
حذر باید کردن ازانکه زحل در خانه خداوند طالع باشد و خداوند خانه منجم و
خداوند طالع منحوس بود که ان دلیل هزیمت بود یا حذر باید کردن ازانکه خداوند

طالع بخانه خداوند سابع در اید و خداوند سابع در خانه خویش باشد و خداوند
طالع بوی متصل شود که ان دلیل هزیمت بود یب حذر باید کرد ازانکه دلیل
مطلوب بر بالای دلیل طالب بگذرد که آن دلیل ظفر خصم باشد و اگر جنگی
خواهد کرد باید که ارباب خانها دلیلهای آن کار با اوتاد ناظر باشند زیرا
که دلیل قوت و شجاعت باشد بطلموس گوید حذر کن از جنگ دران وقت
که ماه در ثور باشد ناظر بمریخ نظری ناپسندیده و چون در ثور و سرطان باشد باید
که بتثلیث با مریخ بود و هر دو سعد ناظر باشند و باید که در برجی آبی بود و در
برجهای خاکی نبود ۶۰ در شهر در آمدن آنچه درین باب اعتبار باید کردن نه چیز است
ا باید که دوم طالع وقت مسعود بود ب باید که خداوند برج کوکبی سعد باشد
ج باید که وی بر بالای زمین بود د اگر دوم کوکبی نحس باشد باید که ناظر بود
بخداوند طالع یا طالع از نظر پسندیده ه اگر خواهی که در شهری روی که در
انجا مقام بسیار کنی باید که ماه در اسد باشد مقبول از خداوند طالع و باید که
ماه قوی حال باشد ز باید که طالع و خداوندش بری باشند از نحوس ح
باید که سهم السعادة در طالع یا در وسط السما بود ناظر بصاحب طالع ط باید
که ماه بر بالای زمین بود و اما آنچه از وی احتراز باید کردن پنج چیز است ا
انکه ماه یا خداوند خانه او تحت الارض نباشد زیراکه آن دلیل خوف و
دشواری آن کار بود که دران شهر خواهد کردن اما اگر دران شهر کاری پوشیده
خواهد کردن اگر چنین باشد زیان ندارد و اگر تحت الشعاع باشد بهتر بود ب
انکه خداوند ثانی راجع بود یا تحت الشعاع یا منفم زیراکه ان دلیل بازگشتن

بود از ان شهر بودی یا انکه دران شهر هیچ سود نیابد ج انکه ماه مجاسده زحل
باشد زیرا که او دلیل دشواری و مضرت بود د انکه ماه با خداوند ثانی بود
با خداوند ثانی با عطارد و مریخ بوی ناظر بود از سابع که ان دلیل حاجت
بود واکر زحل بجای مریخ دلیل تاخیر بود دران کار که خواهند کردن و مال بهار
بسیار ضایع شود ه اکر ماه با مریخ بود در قوس یا ناظر بود بوی آن مضرت
از اتش بود ۶۱ در بیعت و بر تخت ملک نشستن درین باب نوزده چیز نکاه
باید داشت ۱ باید که طالع و خداوندش و ماه و خداوند خانه وی سلیم باشند
از نحوس پس ب باید که ناظر باشند بمشتری یا به سلث مریخ باشد ج باید
که طالع و خانه ماه برجهاء ثابت باشد قصرانی کوید بهترین اسد و عقرب باشد
محمد ایوب کوید عقرب در همه احوال بد سلت و برجهاء دوجسدین همه نیک باشد
خاصه قوس و حوت اکر خداوندان ایشان در برجی ثابت باشد د باید که
دلیل آن عمل قوی حال باشد چون آفتاب در کار سلطانی و مشتری در قضا
و وزارت و همچنین دیکر ستارکان ه بهترین آن بود که ماه با آفتاب متصل
باشد و آفتاب بمشتری از جایکاهی مقبول و اکر خداوند وسط السما مشتری بود
بغایت نیک باشد ز باید که آفتاب در برجها آتشی بود ح باید که اوتاد
چهارکانه از سعدی خالی نباشند خاصه وتد عاشر ط باید که خداوند عاشر ممازج
بود بخداوند طالع ی باید که ماه در ستارهٔ منصرف باشد و متصل ستارهٔ
که فلک او بالای فلک آن ستاره بود یا بهتران بود که آفتاب در وسط
السما باشد با زهره یا مشتری و بهتر از برج انکه در شرف خویش باشد یب

باید که خداوند طالع در وتد بود و بهترین همه وتدها عاشر است یج باید که خداوند
عاشر یکی از سعدین باشد ید باید که خداوند طالع در شرف خویش باشد یا
متصل بود بخداوند شرف طالع یه باید که طالع یا درجه وسط السما برجهاء
آتشی بود یا هوائی که آن دلیل هیبت باشد یو باید که ماه زاید باشد یز باید
که سهم السعاده قوی حال باشد و در اوتاد خاصه در عاشر یح سجزی کوید باید
که طالع و خداوند خانه و خانه ماه برجی مستقیم الطلوع باشد یط قصرانی کوید
بهتر آن باشد که طالع وقت عاشر طالع آن شهر بود یا آن اقلیم واکر آن
طالع وتدی از اوتاد طالع آن قران بود که در پیش کذشته باشد یا از اوتاد طالع
سالی یا از اوتاد طالع اجتماع یا استقبال باشد آن بهتر بود و اما آنچه از
وی احتراز باید کرد هشت چیز است ۱ حذر باید کرد از برجها که موافق ملوک
نباشند و آن حمل و سرطان و عقرب و جدی و دلو است و از آن برج که
در وی زحل یا مریخ یا ذنب باشد ب برهیز باید کرد از انک نحوس ناظر باشند
از اوتاد ج حذر باید کردن از فساد حال آفتاب که آن کار را بنده بود
د حذر باید کرد از آن چیز و استقبال یا اجتماع که در پیش کذشته باشد منحوس باشد
یا نحوس بروی مستولی باشد ه حذر کن از کسوف یا از خسوف که آن سخت
بد باشد و حذر کن از انک ماه در زایل وتد باشد یا منحوس بیکی از آن نحوس
که در مقدم یاد کرده شد ز حذر کن از انک ماه از آفتاب منصرف بود
که آن دلیل نقصان کند ح حذر کن از نقصان ماه در نور یا در عدد یا در
حساب ۶۲ در عقد لوا آنچ در وی اعتبار باید کرد پنج چیز است ۱ باید که

ماه در یکی از خانهاء عطارد باشد یا زهره یا مشتری واکر لوا بستن از بهر حرب
باشد باید که ماه در خانهاء مریخ باشد و بهترین عقرب است ب قصرانی کوید
باید که ماه و خداوند طالع در خانهاء مریخ و مشتری باشد ج باید که ماه از نظر
مریخ خالی نباشد از تثلیث یا از تسدیس د باید که طالع و خداوند وی و ماه
و خداوند خانه وی مسعود باشد ه باید که خداوند طالع و خداوند خانه ماه مستقیم
باشد و آنچ از وی حذر باید کرد آنست که خداوند طالع یا خداوند خانه قمر
راجع باشد ۶۳ در کشادن لوا اکر خواهند که بار دیکر آن کار بوی رسد شش
چیز نکاه دارند ۱ انک ماه در برج ذوجسدین باشد و همچنین طالع برج
ذوجسدین باشد ب باید که ماه در اوتاد باشد ج باید که متصل بود بسعود
د باید که زاید بود در نور ه باید که صاعد بود در شمال و باید که طالع خالی
بود از نحوس واکر خواهند که بدان کار نرسد سه چیز اعتبار باید کرد ۱ باید
که طالع و خانه ماه برج ثابت باشد ب باید که ماه ساقط بود از طالع ج
باید که ماه منحوس بود و در جمله آنچ در ابتدا این یاد کرده شد عکس وی اعتبار
باید کرد ۶۴ در خراج ستدن باید که ماه متصل باشد بزحل در اول ماه از
تثلیث یا از تسدیس و در خانه زحل باشد و بهترین آنست که سعود بوی ناظر
باشند ۶۵ در حاجت خواستن پنج چیز نکاه باید داشت ۱ انک طالع برج
اسد بود ب انک ماه در ثور بود در وسط السما ج انک ماه و خداوند طالع
متصل باشد بسعود د باید که ماه زاید بود ه باید که ماه صاعد بود ۶۶ در صید
کردن مرغان آنچ در وی اعتبار باید کرد یازده چیز است ۱ انک ماه در

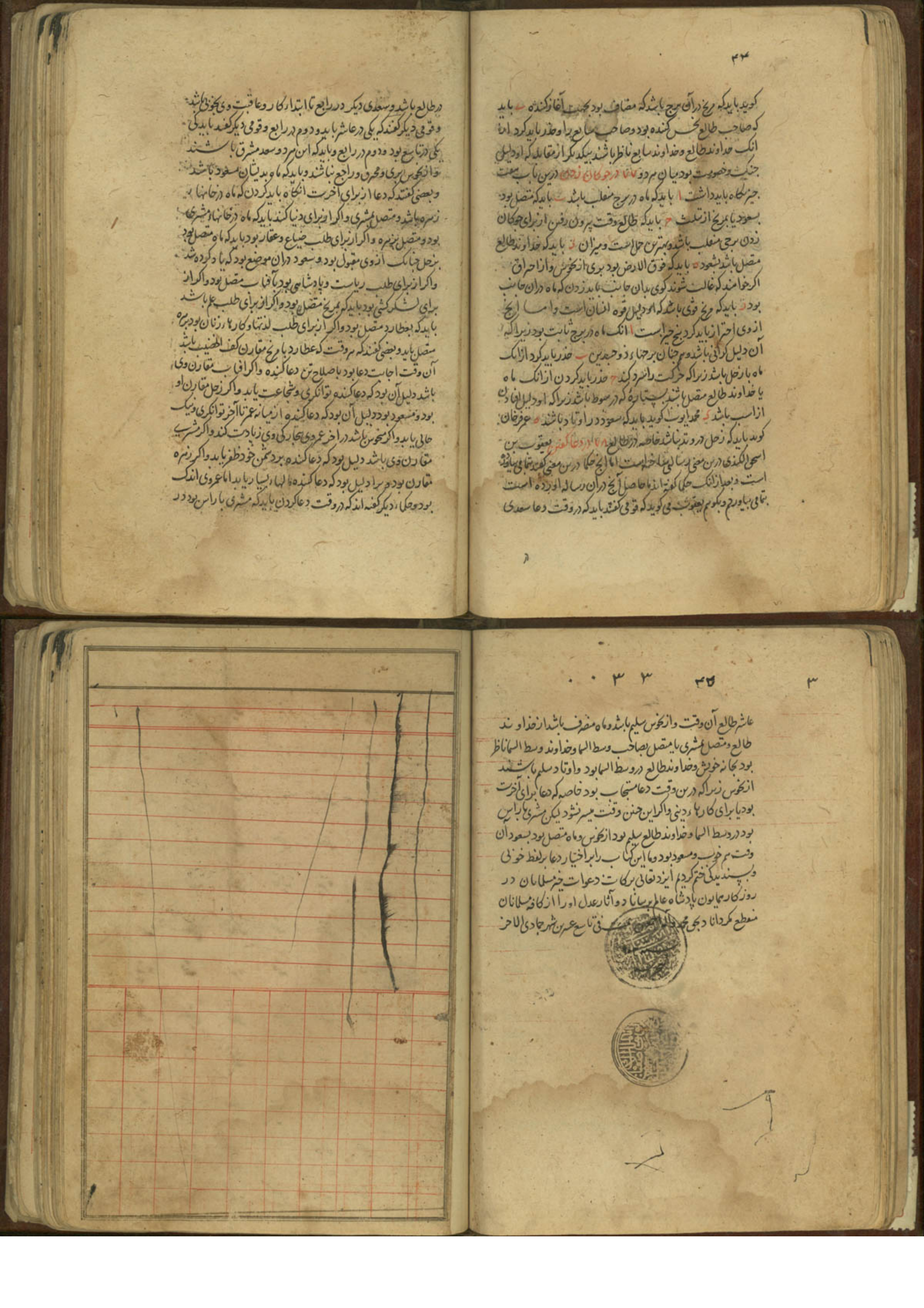
برج هوایی بود ب انک متصل بود بعطارد ج انک عطارد قوی حال بود
د اکر صید مرغان آبی خواهند کرد باید که قمر متصل باشد بستارهٔ که او
در برج آبی باشد ه اکر صید شکار کنند جوزا بهتر واکر بچرخ و شاهین کنند میزان
بهتر بود واکر بعقاب کنند دلو بهتر بود و صید کردن را بهتر آنست که طالع
برج منقلب بود ز باید که ماه در عاشر بود مسعود و مشتری در طالع و مریخ در
سابع و زحل ساقط باشد در یکی از وتدها یا در مایلی الوتد باشد و بهترین جادها
عاشر است ح اکر ماه بزهره متصل باشد سخت نیک باشد و در آن صید
نشاط افزاید ط باید که خداوند سابع ناقص باشد و منحدر باید که ماه منصرف
بود از مریخ ی محمد ایوب کوید اکر ماه در طالع بود دلیل بود بر آسانی صید
یا باید که آن کوکب که ماه بوی متصل بود و در مایل الوتد باشد که اکر در وتد باشد
آن دلیل قوه صید کند و اما آنچه از وی احتراز باید کرد شش چیز است
۱ انک ماه خالی السیر بود ب انک در آخر برج باشد ج انک ماه در جدی بود
منحوس بمریخ و مریخ در حمل و قمر در وسط السما زیرا که آن دلیل بود که شکره باز
نیابد د اکر وقت صید کردن ماه بستارهٔ راجع متصل باشد بران صید
ظفر نیابد البته ه نباید که ماه از خداوند خانه خود ساقط بود و حذر کن از انک
ماه منحوس بود بزحل که از همه بتر است ۶۷ در صید چهارپایان پنج چیز نکاه
باید داشت ۱ انک ماه در برجهاء آتشی بود ب باید که ماه متصل بود
بمریخ از تسدیس و یا از تثلیث زیرا که آن دلیل موت آن جانور بود
که بدو صید کند ج باید که ماه ناظر بود بسعدی که آن سعد در طالع باشد د

باید که در سابع نحسی بود و بهترین آن مریخست زیرا که زحل دلیل غدر و حیل آن صید باشد اگر صید کننده قصد بآن جانور بود که سنب دارد باید که ماه در عاشر بود متصل بزهره و اگر قصد وی بآن جانور بود که چنگال دارد چون خرگوش و مانند آن باید که ماه مقبول بود از مریخ و اگر قصد نخجیران کنند چون شیر و پلنگ و مانند آن باید که مریخ در طالع باشد یا در وتدی از اوتاد زیرا که اگر حش باشد امن نباشد دران کار و بهترین همه این کار آن بود که یکی از برجهای آتشی طالع بود که دلیل جراحت بود ۶۸ در صید دریا کردن درین باب هفت چیز نگاه باید داشت ا انک طالع برج ذو جسدین باشد کوشیار گوید حوت روا نبود ب باید که خداوند طالع و ماه در برجهای آبی باشد ج باید که ماه بخداوند خانه خود ناظر باشد د باید که خداوند طالع بطالع ناظر باشد ه باید که ماه زاید النور بود و باید که ماه متصل بود بزهره یا بعطارد ز بهتر آن باشد که دلیل طالع و عاشر و ساعت صید زهره بود و ماه و عطارد باشد و اما آنچه از وی حذر باید کرد دو چیز است ا انک مریخ در برج مایی بود ب انک زهره در مقارنه مریخ بود ۶۹ در تماشا بر خشک پنج چیز نگاه باید داشت ا باید که ماه در برج ذو جسدین بود ب باید که متصل بود بسعدی و بهترین زهره است که او سخت موافق باشد این معنی را و تا باز آمدن انکس را شادی بود و هیچ غم بوی نرسد ج اگر ماه از سعدی باز گشته بود هم نیک باشد د اگر ماه در برج دوم آید و زهره را بیند درین نزهتگاه کسانی باشند که بدیدار ایشان شادمانه گردد ه از بهر نزهت و تماشا در بستانها باید

که ماه در برجی خاکی بود و طالع وقت هم چنین و اگر تماشا بر شط آب بود یا بجایگاهی که دروی آب بسیار باشد باید که ماه در برجهای آبی بود و متصل بزهره و اما آنچه از وی احتراز باید کرد دو چیز است ا انک ماه با مریخ بود که آن دلیل دل مشغولی و اندوه بود ب انک ماه منحوس باشد از زحل که دلیل تنها ماندن و دل مشغولی و اندوه بود و هجر بسیار باشد ۷۰ در تماشا بر اسب درین باب پنج چیز نگاه باید داشت ا باید که طالع وقت برجی ارضی باشد ب باید که برج چهار قوایم باشد ج باید که سعدی در طالع باشد د بهترین آنست که ماه باز گشته بود از زهره و خالی السیر بود ه اگر خواهند که دور شود باید که طالع برجی منقلب بود که او بحرکت لایق تر است و اگر خواهد که بر یکی مقام کند طالع برج ثابت باید اما آنچه از وی حذر باید کرد دو چیز است و عقرب که هبوط قمر و حد نحس است ز محمد ایوب گوید کم کس بود که بنزهت بیرون شود بر طالع برج آبی و قمر در دهم بود و باران اش نگیرد اگر وقت باران بود ۷۱ در تماشا بر آب آنچ درین باب نگاه باید داشت پنج چیز است ا باید که طالع وقت برج آبی بود ب باید که زهره در طالع بود یا در دهم یا در یازدهم ج اگر ماه متصل باشد بزهره و زهره در برج ذو جسدین بود دلیل بود که اندر میان کسانی یا بیابند که بدیدن ایشان شاد گردند د باید که ماه در ثالث بود یا در خامس یا در حادی عشر ه اگر خواهند که دران تماشا دیر بمانند طالع در برج ثابت باید و ماه در وسط السما و اگر خواهند که زود برگردند باید که طالع برجی منقلب بود

و در وی سعدی باشد ۷۲ با کشتی در آب روان کردن آنچ درین باب نگاه باید داشت سه چیز است ا باید که هر دو سعد ناظر باشند بطالع و بهر دو نیر ب باید که ماه با عطارد باشد ج باید که در اول حمل باشد یا در وسط ثور یا در آخر جدی یا در دلو اگر سعود بوی ناظر نباشد ۷۳ در شراب کردن آنچ درین معنی نگاه باید داشت پنج است ا باید که ماه در حوت باشد یا در سرطان ب باید که متصل بود بزهره ج اگر بعد از اتصال بزهره بآفتاب پیوندد از تثلیث یا از تسدیس آن شراب به بسیار کس می رسد و هر کس از آن شراب نصیب یابد د اگر اتصال ماه بعطارد و زهره بوده باشد آن شراب بخرمی و لهو و طرب خورده آید ه و اگر آن شراب از برای معالجت کنند باید که ماه در برج هوایی بود و متصل بعطارد و بهتر آن بود که مشتری ناظر بود تا از آن شراب منفعتی عظیم پدید آید و اما آنچ از وی حذر باید کرد دو چیز است ا انک قمر بزحل ناظر باشد که آن شراب تبه کننده بود و غم فزاینده باشد ب انک ماه بمریخ ناظر بود نظر ناپسندیده که آنچ دلیل آن بود که آن بزیان آید یا چیزی او را تباه کند ۷۴ در وقت شراب خوردن درین باب سه چیز نگاه باید داشت ا هرگاه که ماه در ثور و در میزان و حوت و مشتری در اوتاد و ماه در میان دهم و هفتم باشد هر شراب که خورند نیک باشد ب چون ماه متصل بود بآفتاب از تثلیث خوردن نبید نیک بود ج چون ماه متصل بمشتری بود محمود بود خوردن شرابها شکر و فانید و آنچه بدین ماند و اما آنچه از آن احتراز باید دو چیز است ا چون ماه در

برج خاکی باشد و متصل بزحل بود نشاید خوردن شراب انگوری که زیان دارد ب چون ماه در برجهای آتشی بود و متصل بمریخ مکروه باشد دران وقت خوردن شراب کشمش و انگبین و مانند آن ۷۵ در مهمانی رفتن درین باب دو چیز اعتبار باید کرد ا انک ماه متصل بود بسعدی و بهتر آن باشد که تثلیث یا تسدیس وی باشد ب باید که ناظر بود بعطارد و اما آنچ از وی احتراز باید کرد دو چیز است ا انک ماه با یکی از هر دو نحس باشد یا بتربیع یا بمقابله او ب انک یکی از دو نحس در وتد باشد ۷۶ در شطرنج و نرد باختن آنچ در وی نگاه باید داشت ده چیز است ا باید که اگر ماه متصل بود به یکی از هر دو سعد انک آغاز کند او غالب آید و اگر بنحسی متصل شود مغلوب شود ب بهترین آنست که ماه منصرف باشد از عطارد و متصل بمریخ ج اگر در طالع سعدی باشد یا صاحب طالع در عاشر بود انک آغاز کند غلبه او را بود د بهترین آن بود که در سابع نحسی بود ه اگر ماه منصرف باشد از عطارد و بخداوند طالع متصل دلیل بود بر حضور کسی که آغاز کننده را تعلیم دهد و اگر خداوند طالع و خداوند سابع هر دو در وسط السما باشند هر دو برابر باشند و اگر ماه و عطارد در طالع باشند هر دو دروغ زن باشند ز قصرانی گوید دران جانب باید نشستن که شطرنج و نرد باختن که ماه در برج آن جانب باشد و اگر چنانک اتفاق افتد که در جانب قمر نشیند آن بهتر بود چنانک ماه در حمل باشد و حمل دلیل مشرق بود در جانب مغرب باید نشستن ح باید دانستن که مشرق باد شمال بود و مغرب باد جنوب ط بیجی



گوید باید که مریخ در آن برج باشد که مضاف بود بجهت آغاز کننده ب باید
که صاحب طالع نحس کننده بود و صاحب سابع را و حذر باید کرد از
انک خداوند طالع و خداوند سابع ناظر باشند بیکدیگر از مقابله که او دلیل
جنگ و خصومت بود میان هر دو ۷۷ تا در چوگان زدن درین باب سعت
چیز نگاه باید داشت ا باید که ماه در برج منقلب باشد ب باید که متصل بود
بسعود یا بمریخ از تثلیث ج باید که طالع وقت بیرون رفتن از برای چوگان
زدن برجی منقلب باشد و بهترین حمل است و میزان د باید که خداوند طالع
متصل باشد بسعود ه باید که فوق الارض بود بری از نحوس و از احتراق
اگر خواهند که غالب شوند گوی بدان جانب باید زدن که ماه دران جانب
بود ز باید که مریخ قوی باشد که او دلیل قوه انسان است و اما انچ
از وی احتراز باید کرد پنج چیز است ا انک ماه در برج ثابت بود زیراکه
آن دلیل گرانی باشد و هم چنان برجهاء ذو جسدین ب حذر باید کرد از انک
ماه با زحل باشد زیراکه حرکت را فاسد کند ج حذر باید کردن از انک ماه
یا خداوند طالع متصل باشند بستاره که در سقوط باشد زیراکه او دلیل افتادن
از اسب باشد د محمد ایوب گوید باید که سعود در اوتاد باشند ه عمر فرخان
گوید باید که زحل در وتد نباشد خاصه در طالع ۷۸ در دعا گفتن یعقوب بن
اسحق الکندی درین معنی رسالی نیکو خواست اما انچ حکما درین معنی گفته تمامی بیاورده
است و بعد از انک حکما گفته اند ما حاصل آنچ در آن رساله اورده است
تمامی بیاوریم و بگوییم یعقوب می گوید که قومی گفته باید که در وقت دعا سعدی

در طالع باشد و سعدی دیگر در رابع تا ابتدا کار و عاقبت وی نیکو باشد
و قومی دیگر گفته که یکی در عاشر باید و دوم در رابع و قومی دیگر گفته باید که
یکی در تاسع بود و دوم در رابع و باید که این هر دو سعد مشرق باشند
و از نحوس بری و محترق و راجع نباشند و باید که ماه و بدیشان مسعود باشد
و بعضی گفته که دعا از برای آخرت انگاه باید کردن که ماه در خانهاء
زهره باشد و متصل بمشتری و اگر از برای دنیا کند باید که ماه در خانهاء مشتری
بود و متصل بزهره و اگر از برای طلب ضیاع و عقار بود باید که ماه متصل بود
بزحل چنانک از وی مقبول بود و سعود دران موضع بود که یاد کرده شد
و اگر از برای طلب ریاست و پادشاهی بود با آفتاب متصل بود و اگر از
برای لشکر کشی بود باید که بمریخ متصل بود و اگر از برای طلب علم باشد
باید که بعطارد متصل بود و اگر از برای طلب لذتها و کارها زنان بود بزهره
متصل باید و بعضی گفته که هر وقت که عطارد با مریخ مقارن کف الخضیب باشد
آن وقت اجابت دعا بود باصلاح تن دعا کننده و اگر آفتاب مقارن وی
باشد دلیل آن بود که دعا کننده توانگری و شجاعت یابد و اگر زحل مقارن او
بود و مسعود بود دلیل آن بود که دعا کننده از میانه عمر تا آخر توانگری و نیک
حالی یابد و اگر منحوس باشد در آخر عمر وی تجارت وی زیادت کند و اگر مشتری
مقارن وی باشد دلیل بود که دعا کننده بر دشمن خود ظفر یابد و اگر زهره
مقارن بود هم را دلیل بود که دعا کننده لهاء دنیا را یابد اما عمر وی اندک
بود و حکماء دیگر گفته اند که در وقت دعا کردن باید که مشتری با راس بود در

عاشر طالع آن وقت و از نحوس سلیم باشد و ماه منصرف باشد از خداوند
طالع و متصل بمشتری یا متصل بصاحب وسط السما و خداوند وسط السما ناظر
بود بخانه خویش و خداوند طالع در وسط السما بود و اوتاد سلیم باشند
از نحوس زیراکه درین وقت دعا مستجاب بود خاصه که دعا برای آخرت
بود یا برای کارهاء دینی و اگر این چنین وقت میسر نشود لیکن مشتری با راس
بود در وسط السما و خداوند طالع سلیم بود از نحوس و ماه متصل بود بسعود آن
وقت هم خوب و مسعود بود و ما این کتاب را بر اختیار دعا بر لفظ خوبی
و پسندیدگی ختم کردیم ایزد تعالی برکات دعوات خیر مسلمانان در
روزگار همایون پادشاه عالم برساناد و آثار عدل او را از کافه مسلمانان
منقطع مگرداناد بحق محمد و آله [illegible] فی تاسع عشرین شهر جمادی الاخر







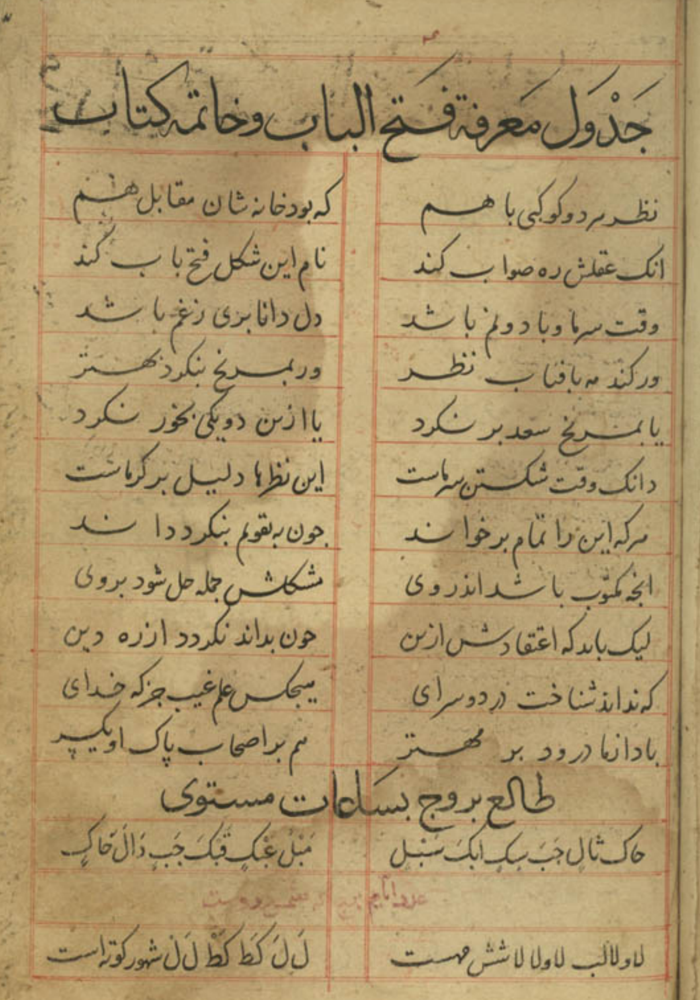
جدول معرفة احكام ايام الفرس عن قول امام جعفر علیه السلام

الفرس	الاختيارات	الفرس	الاختيارات
اورمزد	مختارست تزویج وبیع وسفر	مهر	بدست سفر وهمه کاری
بهمن	مختارست تجارت وطلب حاجات	سروش	مختارست همه کارها وحاجات
اردیبهشت	بدست خاصه دیدار پادشاه	رشن	مختارست طلب حاجات کردن
شهریور	مبارکست اما سفر رانشاید	فروردین	نیکست تزویج وسفر وابتداات
اسفندارمذ	بدست خاصه دیدار ملوک	بهرام	نیکست سفر ودیدار ملوک
خرداد	مبارکست سفر وبنا نهادن	رام	نحس است بهمه کارها وحاجات
مرداد	نیکست سفر وتزویج وبنا	باد	نیکست تزویج وسفر وتجارت
دیبادر	مبارکست بهمه کارها الا سفر	دیبدین	نیکست سفر ودیدار ملوک
اذر	نیکست سفر وجمله حاجات	دین	نیکست عقد ونکاح ودیدار اکابر
ابان	مختارست الا دیدن اکابر ودیران	ارد	حذر کردن از همه حاجات وکارها
خور	مبارکست سفر ودیدن ملوک	اشتاد	مختارست بجمله کارها وحاجت
ماه	مختارست بهمه کارها وحاجات	آسمان	نیکست طلب حاجات وسفر
تیر	نحس است وهیچ کاری رانشاید	رامیاد	نیکست بجمله کارها وحاجت
جوش	مختارست دیدن بزرگان	مارسفند	مختارست طلب کم شده وسفر
دیبمهر	مختارست سفر وطلب حاجات	انیران	نیکست بهمه کارها وحاجات



جدول معرفة اختيارات بر بودن قمر در بروج

	الحمل	الثور	الجوزا	السرطان	الاسد	السنبله	الميزان	العقرب	القوس	الجدي	الدلو	الحوت
بیعت و جلوس سلطنت	ے	گ	سے	سـ	ڪ	گ	سے	گ	ڪ	سـ	سے	سـ
بر تخت نشستن	مار	ڪ	سـ	ے	گ	سے	سـ	ے	مار	ے	مار	سے
دیدار ملوک	ڪ	گ	سے	گ	ڪ	مار	سے	گ	ڪ	گ	ے	مار
حاجت خواستن	سـ	ڪ	گ	ے	گ	سے	مار	ے	گ	سے	گ	ے
بعیش و مهمانی شدن	ے	گ	سے	گ	ے	مار	ڪ	سـ	ے	سـ	ے	مار
دیدار خواتین دیدن	سـ	ڪ	گ	سے	گ	ڪ	گ	ڪ	گ	ے	سـ	ے
نو بریدن و پوشیدن	ڪ	مار	ڪ	مار	ے	گ	سے	سـ	ڪ	مار	ے	مار
زرینه ساختن	گ	سے	مار	ے	گ	ڪ	گ	ے	گ	ے	سـ	سے
شروع کردن	ے	گ	ڪ	سـ	سے	سـ	سے	سـ	ڪ	سـ	ے	گ
زفاف کردن	سـ	ڪ	گ	سے	گ	ڪ	گ	سے	مار	سے	سـ	سے
بحمام رفتن	ڪ	سـ	سے	مار	ڪ	گ	سے	گ	ڪ	سـ	سے	گ
سر تراشیدن	سـ	ے	گ	ڪ	گ	سے	گ	سے	گ	ے	مار	ڪ
[illegible]	ے	گ	سے	گ	سے	گ	ے	سـ	ڪ	سـ	سے	مار
ختنه کردن	گ	ڪ	مار	ڪ	گ	ڪ	گ	ے	گ	ے	گ	ڪ
فرزند بکتب دادن	سے	گ	ڪ	گ	سے	گ	سے	سـ	ڪ	سـ	سے	گ
ابتدای تعلم کردن	سـ	سے	گ	سے	مار	ڪ	گ	ے	مار	ڪ	گ	ڪ
دواب سوار شدن	ڪ	گ	ڪ	مار	ڪ	گ	ڪ	سـ	ڪ	مار	ے	سـ
صید کردن	گ	ے	گ	ے	گ	ڪ	گ	ے	گ	ے	مار	ے



جدول معرفة فتح الباب وخاتمة كتاب

نظر بر دو کوکبی با هم | که بود خانه شان مقابل هم
انک عقلش ره صواب کند | نام این شکل فتح باب کند
وقت سرما و باد و نم باشد | دل دانا بری زغم باشد
ور کند مه باقتاب نظر | ور بمریخ بنگرد بهتر
یا بمریخ سعد بر نکرد | یا ازین دو یکی بخور نکرد
دانک وقت شکستن سرماست | این نظرها دلیل بر گرماست
هر که این را تمام بر خواند | چون به تقویم بنگرد داند
انچه مکتوب باشد اندر وی | مشکلش جمله حل شود بروی
لیک باید که اعتقادش ازین | چون بداند نگردد ازره دین
که نداند شناخت در دو سرای | هیچکس علم غیب جز که خدای
باد از ما درود بر مهتر | هم بر اصحاب پاک او یکسر

طالع بروج بساعات مستوی

حاک ثال جب بک ابک سنبل | مبل غبک قبک جب دال حاک

[illegible]

لاو لالب لاولا لاشش هست | ل ل کط کط ل ل شهور کوتراست

جدول اختيارات صلاح القمر

فصد و حجامت کردن

ورکنی فصد یا حجامت رای | آنشی به بود قمر را جای
گر کند سوی او درین هنگام | نظر از راه دوستی بهرام
ناظرش سعد ار نحوست پاک | لیک با این همه نباشد باک

سفر کردن

ورکنی رای اختیار سفر | ماه در برج منقلب بهتر
نیک باشد بروج خاکی نیز | لیک از و نحس و سعد کن بهتر
قمر از نحس طالع و دومش | پاک مانند هفتم و نهمش

حاجت طلبیدن

باکسی گر تو حاجتی داری | گر بدو خواهی انک برداری
باشد از مه گرفته باشد زین | برج ثابت وگرنه ذو جسدین
لیک از نحس پاک باید دور | و ز سعادت گرفته کارش نور

شکار کردن

ورت رایت تا شکار کنی | گوش تا ساعت اختیار کنی
با کمان جوی جای سعد منیر | یا یکی خانه از دو خانهٔ تیر
وگر اینجا نیابی اندر حوت | بکذری هیچ ازین چهار سپوت

بقیة جدول اختيارات صلاح القمر

درخت نشاندن

ور درختان نشانی اندر باغ | بنمایم ترا رهی چو چراغ
ماه باید ببرج ثابته در | کوکبی سعد را بماه نظر

بنده خریدن

ور همی بنده خری بنکر | تا که در برج بادهست قمر
ور نیابی بقوس یا خوشه سنبله | نحس از و دور و سعد هم گوشه

در شهر اندرون شدن

ور بشهر اندرون شوی از راه | باید اندر بروج ثابته ماه
طالع وقت با دوم مسعود | تا بود جمله کار تو محمود

عهد بستن

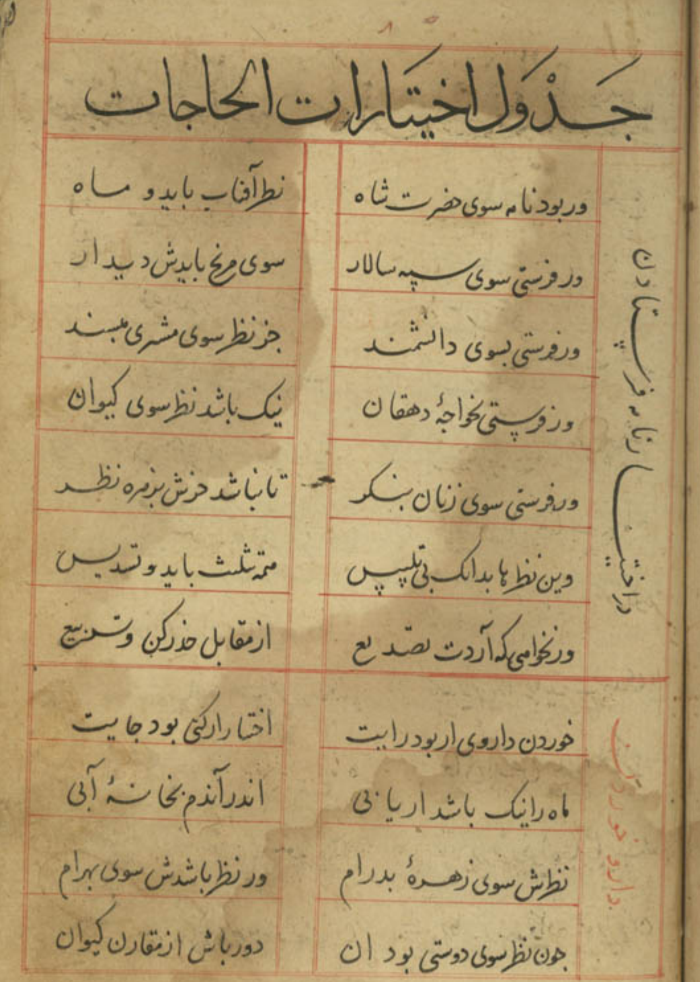
ور همی با کسی کنی عهدی | اندرین کار بایدت جهدی
تا بود در بروج ثابته ماه | خالی از نحس و فارغ از اکراه

ستور خریدن

بنگر چون خری ستور از حد | ماه در ثور خواه یا باسد
ورنه یابی برج ذو جسدین | نظر سعد داده او را زین

بقیه جدول اختیارات صلاح القمر

تزویج کردن	ور کنی رای شرکت و تزویج	رو بتقویم در نگر یا زیج
	ماه باید ببرج ذوجسدین	یافته از اتصال سعدی زین
ابتدای کتابت	ابتدای کتابت از هر باب	چون کنی اختیار هست صواب
	ماه در برج منقلب باید	ور به تیر است متصل شاید
بنا نهادن	اختیار بنا بوقتی خواه	که بود در بروج ثابته ماه
	هم بسوی ستارهٔ نظرش	که بود برج خاکی مقرش
زراعت کردن	ور بود رای تو زراعت را	بنگر اختیار ساعت را
	بطلب ماه را بخانهٔ خاک	ور به سرطان بود نباشد باک
ضیاع خریدن	ور ضیاع خریده هست رای	برج خاکی طلب قمر را جای
	ور بکیوان نظر بود نگرش	لیک باید بدوستی نظرش



جدول اختیارات الحاجات

نامه فرستادن	ور بود نامه سوی حضرت شاه	نظر آفتاب باید و ماه
	ور فرستی سوی سپه سالار	سوی مریخ بایدش دیدار
	ور فرستی بسوی دانشمند	جز نظر سوی مشتری مپسند
	ور فرستی بخواجهٔ دهقان	نیک باشد نظر سوی کیوان
	ور فرستی سوی زنان بنگر	تا نباشد جز از بزهره نظر
	وین نظرها بدانک بی تلبیس	متثلث باید و تسدیس
	ور نخواهی که آردت تصدیع	از مقابل حذر کن و تربیع
دارو خوردن	خوردن داروی ار بود رایت	اختیار ار کنی بود جایت
	ماه را نیک باشد ار یابی	اندر آن دم بخانهٔ آبی
	نظرش سوی زهرهٔ بدرام	ور نظر باشدش سوی بهرام
	چون نظر سوی دوستی بود آن	دور باش از مقارن کیوان

جدول اختیار بودن قمر در بروج و اتصال او با زحل

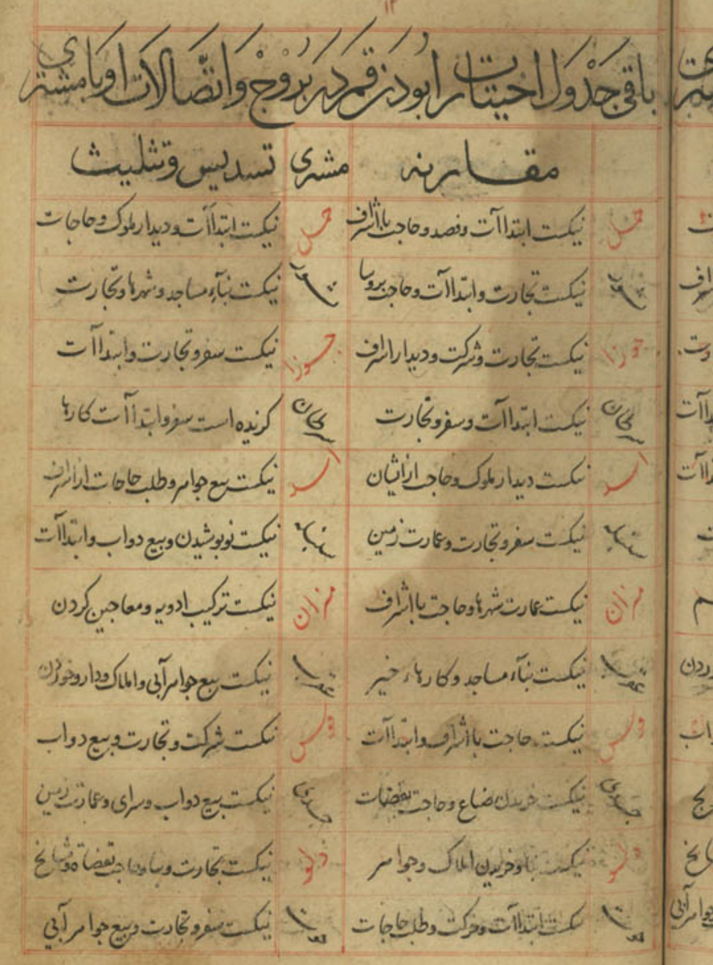
	مقارنه	زحل	تسدیس تثلیث
حمل	بد است سفر و تزویج و ابتدا آت	حمل	نیک است حاجت از ملوک و دیدار اکابر
ثور	نیک است بنا نهادن و عمارت زمین کردن	ثور	نیک است ابتدا آت عمارت و زرع زمین
جوزا	نیک است بجمله امور خاصه سفر کردن	جوزا	نیک است حاجت بعلما و مشایخ و طلب حقوق
سرطان	بد است سفر و در کشتی نشستن و تزویج	سرطان	نیک است خریدن املاک و تخم کاشتن
اسد	نیک است بنا نهادن بد است ابتدا آت	اسد	نیک است حاجت با اکابر و بنا نهادن
سنبله	باکی نبود عمارت خانه و زراعت کردن	سنبله	نیک است خریدن مواشی و عمارت زمین
میزان	باکی نبود نا بد است مسهل خوردن	میزان	نیک است دیدار قضات و گزاردن دعوا
عقرب	بد است شرب ادویه و معالجه و سفر	عقرب	نیک است جوی کندن و بیع دواب و بد است سفر
قوس	بد است بجمله امور [illegible]	قوس	نیک است خریدن مواشی و حاجت از اشراف
جدی	میانه است عمارت خانه و زراعت	جدی	نیک است خریدن چهارپایان و عمارت زمین
دلو	باکی نبود ابتدا عمارت بمشارکه مشتری	دلو	نیک است حاجت بمشایخ و ابتدا اعمال و بنا
حوت	نیک است بنا مساجد و عمارت [illegible]	حوت	نیک است جوی کندن و عمارت زمین

باقی جدول اختیار بودن قمر در بروج و اتصال او با زحل

	تربیع	زحل	مقابله
حمل	بد است خاصه سفر و تزویج و ابتدا آت	حمل	روزی بد است حذر اولیست
ثور	باکی نبود عمارت زمین حذر از حرکت	ثور	نیک است بنا بد است تزویج و سفر
جوزا	نیک است اعمال را سکوت اولیست	جوزا	بد است تجارت و سوار شدن
سرطان	بد است سفر و حرکت جوی کندن میانه بود	سرطان	بد است ابتدا آت و سفر کردن
اسد	بد است خاصه عمارت بناها کردن	اسد	فراغت و خلوت اولیست
سنبله	بد است شرکت و حاجت و حرکت	سنبله	بد است فصد و حجامت
میزان	بد است مکر تدبیر شر و فساد و غدر	میزان	بد است ابتدا آت و عطر آمیختن
عقرب	بد است تزویج و سفر و ابتدا آت	عقرب	بد است سفر و تزویج و معالجت
قوس	سکونت اولی است	قوس	بد است تزویج و ابتدا آت و فصد
جدی	بد است بجمله امور الا عمارت زمین و زرع	جدی	بد است سفر و تجارت و بنا نهادن
دلو	مکروه است ابتدا آت و طلب اعمال	دلو	بد است سفر و تجارت و بنا نهادن
حوت	بد است خاصه سفر دریا و شرکت	حوت	بد است دریا و تجارت و میانه است طلب اعمال

جدول اختیار بودن قمر در بروج و اتصالات او با مشتری

برج	تربیع	مشتری	مقابله
حمل	نیکست حاجت با اشراف و طلب معاش	حمل	نیکست سفر و نقل و حاجت با اشراف
ثور	نیکست ابتداآت و بنا و اسب خریدن	ثور	نیکست بنا نهادن و حاجت با اشراف
جوزا	نیکست تجارت و تعلیم و حاجت با وزرا	جوزا	نیکست بیع دواب شاید سفر و تجارت
سرطان	نیکست سفر و نقل و رسول فرستادن	سرطان	نیکست سفر و حرکت و حوایج و ابتداآت
اسد	نیکست بیع جواهر و چهارپایان و حاجات	اسد	نیکست بنا نهادن و حاجت و ابتداآت
سنبله	نیکست شرکت و تجارت و نوشدن و بیع دواب	سنبله	نیکست شرکت و سفر و تجارت
میزان	نیکست شرکت و تجارت و حاجت بفقها و امور دین	میزان	نیکست آمیختن عطر و بیع غنم
عقرب	شاید خریدن چهارپایان و حاجت بر هنگان	عقرب	نیکست خریدن کنیزک و دارو خوردن
قوس	نیکست بیع دواب و ابتدا در کارها و فصد	قوس	شاید فصد و حجامت و بیع دواب
جدی	نیکست عمارت زمین و خریدن چهارپایان	جدی	نیکست عمارت زمین نشاید تزویج
دلو	نیکست عمارت سرای و بیع برده و املاک	دلو	نیکست بنا و حاجت بقضاة و مشایخ
حوت	نیکست بیع جواهر آبی و شرکت و سفر	حوت	نیکست سفر و تجارت و طلب حاجات و جواهر آبی



باقی جدول اختیار بودن قمر در بروج و اتصالات او با مشتری

برج	مقارنه	مشتری	تسدیس و تثلیث
حمل	نیکست ابتداآت و فصد و حاجت با اشراف	حمل	نیکست ابتداآت و دیدار ملوک و حاجات
ثور	نیکست تجارت و ابتداآت و حاجت بروسا	ثور	نیکست بناء مساجد و شهرها و تجارت
جوزا	نیکست تجارت و شرکت و دیدار اشراف	جوزا	نیکست سفر و تجارت و ابتداآت
سرطان	نیکست ابتداآت و سفر و تجارت	سرطان	گزیده است سفر و ابتداآت کارها
اسد	نیکست دیدار ملوک و حاجت از ایشان	اسد	نیکست بیع جواهر و طلب حاجات از اشراف
سنبله	نیکست سفر و تجارت و عمارت زمین	سنبله	نیکست نو پوشیدن و بیع دواب و ابتداآت
میزان	نیکست عمارت شهرها و حاجت با اشراف	میزان	نیکست ترکیب ادویه و معاجین کردن
عقرب	نیکست بناء مساجد و کارهای خیر	عقرب	نیکست بیع جواهر آبی و املاک و دارو خوردن
قوس	نیکست حاجت با اشراف و ابتداآت	قوس	نیکست شرکت و تجارت و بیع دواب
جدی	نیکست خریدن ضیاع و حاجت بقضات	جدی	نیکست بیع دواب و سرای و عمارت زمین
دلو	نیکست بنا و خریدن املاک و جواهر	دلو	نیکست تجارت و بنا و حاجت بقضاة و مشایخ
حوت	نیکست ابتداآت و حرکت و طلب حاجات	حوت	نیکست سفر و تجارت و بیع جواهر آبی

جدول اختیار بودن قمر در بروج و اتصالات او با مریخ

برج	مقارنه	مریخ	تسدیس و تثلیث
حمل	باکی نبود ترتیب سلاح و سیاست	حمل	نیکست صید و سیاست و سواری
ثور	حذر از سفر و تزویج اولیست	ثور	نیکست ترتیب سلاح و خروج لشکر
جوزا	نیکست ترتیب سلاح و آلت حرب	جوزا	نیکست سیاست و حرب و فرو نشستن
سرطان	حذر از سفر و تحویل اولیست	سرطان	نیکست سواری و صید در آب
اسد	حذر از سفر باکی نبود کار آتش	اسد	نیکست حرب کردن و فصد و حجامت
سنبله	حذر از شرکت و تزویج و سفر	سنبله	نیکست سیاست لشکر و ترتیب سلاح
میزان	نحس است فراغت و خلوت اولی	میزان	نیکست تعبیه و خصومت و صید
عقرب	بدست دارو خوردن و سفر	عقرب	نیکست صید آبی و میانه است حرب
قوس	نیکست خریدن اسبان و عمل سلاح	قوس	نیکست صید و کار آتش کردن
جدی	نیکست امور مریخی و خصومات	جدی	نیکست عمارت زمین و حرب و صید
دلو	بدست مهمات خاصه ابتداآت	دلو	نیکست صید مار و عمل سلاح کردن
حوت	باکی نبود طلب حاجات از اشراف	حوت	نیکست عمل سلاح و بیع اسبان و صید آبی

باقی جدول اختیار بودن قمر در بروج و اتصالات او با مریخ

برج	تربیع	مریخ	مقابله
حمل	بدست خصومت و ابتداء کارها	حمل	باکی نبود صید و عمارت سلاح
ثور	بدست سفر و تزویج و ابتداآت	ثور	باکی نبود تعبیه لشکر و مکر و حیل
جوزا	باکی نبود مناظره و مجادله	جوزا	نیکست سیاست و بدست سواری
سرطان	باکی نبود صید کردن	سرطان	بدست سفر و سواری کردن
اسد	بدست دیدن ملوک و اشراف	اسد	بدست خاصه ابتداء اعمال
سنبله	بدست دیدن ملوک و شرکت و تجارت	سنبله	نیکست صید و مناظره و ترتیب سلاح
میزان	فراغت اولیست	میزان	نیکست صید و تعبیه لشکر کردن
عقرب	بدست دارو خوردن و سفر و تزویج	عقرب	بدست مهمات خاصه سفر دریا
قوس	میانه است عمل سلاح و کار آتش	قوس	باکی نبود کار آتش و آلات ترازو
جدی	مانند گذشته	جدی	نیکست ویران کردن بناء خرابی
دلو	سکونت اولیست	دلو	نیکست بنا حصنها و صید باز
حوت	بدست سفر و در کشتی نشستن	حوت	نیکست صید آبی و ترتیب اسلحه

جدول اختیارات بودن قمر در بروج واتصالات او با شمس

	مقارنه	شمس	تسدیس وتثلیث
حمل	باکی نبود سیاست لشکر واعمال پوشیده	حمل	نیکست دیدار ملوک وطلب حاجات وابتدات
ثور	بدست خاصه تزویج وسفر	ثور	نیکست عمل صناعت ودیدن اشراف
جوزا	بدست الا اعمال پوشیده	جوزا	نیکست معالجه وصید وحاجات
سرطان	بدست الاکمین حرب وگریختن	سرطان	نیکست طلب حاجات از وزرا وسفر
اسد	بدست الا سیاست وتدبیر اشرار	اسد	نیکست دیدار ملوک وابتدا کارهای بزرگ
سنبله	بدست الا شری علوم وکتب	سنبله	نیکست حاجت از وزرا وفصد کردن
میزان	بدست الا ساختن کیمیا وعطر آمیختن	میزان	نیکست صید وسواری ولهو وبیع برده
عقرب	بدست الا دفین نهادن	عقرب	نیکست معالجه داغ وبریدن
قوس	بدست الا تدبیر با مشایخ در بدی	قوس	نیکست خریدن اسبان وحاجت با اکابر
جدی	بدست الا دفن اموال	جدی	نیکست کندن زمین وبیع مواشی
دلو	بدست الا تدبیر با مشایخ ودفن اموال	دلو	نیکست بنا وحاجت بمشایخ وعلما
حوت	بدست الا تدبیر با علما واشراف	حوت	نیکست خریدن چوام وسواری وشرکت



باقی جدول اختیارات بودن قمر در بروج واتصالات او با شمس

	تربیع	شمس	مقابله
حمل	نیکست دیدار ملوک وخصومت	حمل	بدست خاصه خصومات وابتدا آت
ثور	نیکست عمل صناعت ومناظره کردن	ثور	بدست سفر وخصومت با زنان
جوزا	نیکست مناظره با ملوک وصید کردن	جوزا	بدست مناظره با ملوک وسواری
سرطان	نیکست کندن جوی وکاریز راندن	سرطان	بدست ابتدا اعمال وسفر کردن
اسد	نیکست بنا ودیدار ملوک واکابر	اسد	بدست نقل وحرکت وشرکت
سنبله	نیکست جوی کندن ومعالجه داغ وبریدن	سنبله	مکروهست تزویج وشرکت وتجارت
میزان	توقف در مهمات اولیست	میزان	بدست تزویج وسفر وخصومت
عقرب	بدست مهمات خاصه خصومت وابتدات	عقرب	بدست سفر وشرب دوا وابتدا آت
قوس	باکی نبود بیع برده ودواب	قوس	باکی نبود بیع دواب
جدی	بدست الا جوی کندن وکاریز راندن	جدی	بدست الا خرابی ابنیه وعمارت زمین
دلو	بدست الا بنا آثار شهرها کردن	دلو	مانند گذشته
حوت	فراغت وخلوت اولیست	حوت	بدست در کشتی نشستن وسفر

جدول اختیارات بودن قمر در بروج واتصالات او با زهره

	مقارنه	زهره	تسدیس وتثلیث
حمل	نیکست بیع برده وحاجت بزنان	حمل	نیکست حاجت از خواتین ونو پوشیدن وسفر
ثور	نیکست تزویج وبنا وترکیب عطر	ثور	نیکست تزویج وشرکت وابتدا اعمال
جوزا	نیکست تزویج وسفر ونو پوشیدن وابتدات	جوزا	نیکست سفر وتجارت ونو پوشیدن وتزویج
سرطان	نیکست سفر وسواری وابتدا آت	سرطان	نیکست حاجت بخواتین وابتدا آت
اسد	نیکست دیدار ملوک وطلب حاجات	اسد	نیکست حاجت بخواتین وتزویج وشرکت
سنبله	نیکست نو پوشیدن وتزویج وزینت	سنبله	نیکست تزویج وبیع برده ونو پوشیدن
میزان	نیکست بیع وتزویج وحاجت بزنان	میزان	نیکست نو پوشیدن وتزویج وسفر وحاجت بزنان
عقرب	نیکست دارو خوردن ولعب	عقرب	نیکست دارو خوردن وبیع برده
قوس	نیکست شرکت وخریدن اسبان	قوس	نیکست ساختن زیور وخریدن اسبان
جدی	نیکست دیدن اشراف وغرس اشجار	جدی	نیکست لهو وطرب وعمارت زمین
دلو	نیکست لهو وعمارت زمین وبنا	دلو	نیکست طلب حاجات وعمارت وتزویج
حوت	نیکست حاجات از اشراف ونو پوشیدن	حوت	نیکست حاجت با اشراف ونو پوشیدن ولهو وبیع دواب

باقی جدول اختیارات بودن قمر در بروج واتصالات او با زهره

	تربیع	زهره	مقابله
حمل	بدست تزویج ونیکست اکل وشرب	حمل	نیکست بیع مواشی وملبوسات
ثور	نیکست بیع املاک ومیانه است تزویج	ثور	نیکست تزویج ونقل وتحویل وسفر
جوزا	باکی نبود عمل نفیس وصلح وتزویج	جوزا	نیکست شرکت ولهو وتزویج وسفر
سرطان	نیکست سفر ونقل وکندن جوی	سرطان	نیکست سفر وبیع کنیزک وابتدا آت
اسد	نیکست عمل سلاح وکندن جوی وتزویج	اسد	نیکست حاجت بخواتین وبیع برده
سنبله	نیکست سفر ونو پوشیدن وبیع برده	سنبله	نیکست تزویج وشرکت وبیع کنیزک
میزان	نیکست ترکیب عطر وصید ودارو خوردن	میزان	نیکست لهو وبیع برده ونقل وحرکت
عقرب	نیکست بیع برده ودواب وکندن جوی	عقرب	نیکست دارو خوردن ولهو وطرب
قوس	نیکست زرینه ساختن وبیع برده ودواب	قوس	نیکست بیع مواشی وسفر وشرکت
جدی	نیکست عمل وصناعت وبیع مواشی	جدی	نیکست عمارة زمین وخریدن برده
دلو	نیکست بنا نهادن وبیع برده	دلو	مانند گذشته وبنا
حوت	نیکست سفر وشرکت ودارو خوردن	حوت	نیکست نو پوشیدن ودر کشتی نشستن



جدول اختیار ابودن قمر در بروج واتصالات او با عطارد

	مقارنه	عطارد	تسدیس وتثلیث
حمل	نیکست تعلم ومناظره محاسبه	حمل	نیکست مناظره تعلیم وصید کردن
ثور	نیکست عمل صناعت ونقش وتعلیم	ثور	نیکست تزویج وتعلیم موسیقی ونقاشی
جوزا	نیکست ابتدار تعلم وتزویج کردن	جوزا	نیکست ابتدار تعلیم وطلب علوم کردن
سرطان	نیکست سفر وتجارت وابتدآآت	سرطان	نیکست تجارت وحرکت وصید وتعلیم
اسد	نیکست صید وتعلم وحاجت بملوک	اسد	نیکست تعلم وحاجت بکتاب وبیع جواهر
سنبله	نیکست شرکت وتزویج ودارو خوردن	سنبله	نیکست تعلم وشرکت وتزویج ونو پوشیدن
میزان	نیکست معالجه وتعلیم موسیقی کردن	میزان	نیکست معالجه وبیع دواب وعمل صناعت
عقرب	نیکست دارو خوردن وصید	عقرب	نیکست دارو خوردن ومناظره ومجادله
قوس	نیکست شرکت وتجارت وبیع دواب	قوس	نیکست خریدن برده وشرکت وتجارت
جدی	نیکست حاجت بمشایخ وعمارت زمین	جدی	نیکست بیع املاک وعماره زمین وتعلیم
دلو	نیکست صید باز وابتدار تعلیم	دلو	نیکست طلب حاجات از ائمه وعلما وتعلم
حوت	نیکست حاجت از اشراف وسفر	حوت	نیکست شرکت وبیع جواهر وزیور

باقی جدول اختیار ابودن قمر در بروج واتصالات او با عطارد

	تربیع	عطارد	مقابله
حمل	نیکست صید وقصد ومناظره کردن	حمل	نیکست صید ومناظره ومحاسبه
ثور	نیکست تعلیم موسیقی میانه است دیگر حوایج	ثور	میانه است تزویج ومحاسبه
جوزا	نیکست ابتدار تعلم ومناظره ومحاسبه	جوزا	باکی نبود مناظره وابتدار تعلیم
سرطان	نیکست تجارت وحرکت وصید وتعلیم	سرطان	بدست مناظره باملوک نیکست صید آبی
اسد	نیکست تعلم وحاجت بکتاب ومحاسبه وکلا	اسد	جز ابتدار تعلیم را نشاید
سنبله	نیکست مناظره ونو پوشیدن وتعلم کردن	سنبله	باکی نبود استحمام ونو پوشیدن وتعلیم
میزان	نیکست بیع برده ودواب ولهو وطرب	میزان	نیکست اعمال لطیف ومناظره وصید
عقرب	نیکست دارو خوردن وبیع دواب	عقرب	نیکست دارو خوردن ومعالجه
قوس	نشاید جز بیع دواب کردن	قوس	نیکست تجارت وتعلیم وسفر
جدی	نیکست بیع املاک ومواشی وتعلیم	جدی	بداست ابتدآآت الا تعلیم کردن
دلو	باکی نبود بنا نهادن وبیع عبید	دلو	باکی نبود تعلیم ومناظره
حوت	بدست تجارت وسفر کردن	حوت	باکی نبود حرکت وسفر وتجارت

جدول احکام آثار العلویه

اسماء الشهور	تشرین الاول	تشرین الآخر	کانون الاول	کانون الآخر	شباط	آذار
الرعد	نیکویی زرعها	بسیاری باران وغله	بسیاری نعمت	نیکویی حال کار	نیکویی زرعها	بسیاری میوه
البرق	نکبت روسا وکمی باران	سال نیکو ونعمت ارزان	بسیاری باد وباران	فساد بعضی غله	زیادتی باران	خرمی ارزانی [illegible]
الزلزله	فتنه در میان مردم	بسیاری عقاقیر	نیکویی حال جهارپایان	نکبت مردم بزرگ	خصومت میان ملوک	وقوع علل در مردم
دایرة الشمس	خوف وترس مردم	[illegible]	خصومت میان ملوک	بسیاری میوه	کمی باران وغله	بسیاری باران ومیوه
دایرة القمر	نیکی [illegible]	بسیاری نعمت	نیکویی احوال ملوک	بسیاری عقاقیر	در اول سال [illegible]	بسیاری سرما وباران
الکسوف	کمی باران در اول سال	وبا وبیماری	بسیاری باران [illegible]	ارزانی طعام	بسیاری باران	تباهی طعامها
الخسوف	مرگ جهارپایان	سال نیکو وغله ارزان	وبا وبیماری	نیکویی احوال سال	آمدن ملخ [illegible]	خصومت میان ملوک

بقیة جدول احکام آثار العلویه

اسماء الشهور	نیسان	ایار	حزیران	تموز	آب	ایلول
الرعد	نعمت ارزان بود	بسیاری باران	بسیاری ظلم وجور	فساد بعضی ثمره	بسیاری نعمت [illegible]	بسیاری سرما وباران
البرق	بسیاری نعمت	ظهور بیماری	نیکویی زرعها	بسیاری دزدان	خشکی سال وگرما	ارزانی نعمت
الزلزله	قحط وبلیت بزرگ	ظهور دزدان	سبب مردی بزرگ	نکبت مردی بزرگ	تشویش احوال مردم	فتنه در میان مردم
دایرة الشمس	نیکویی سال	نیکی در میان مردم	فساد در انجار	هلاک شدن [illegible]	نیکویی احوال مردم	غم در میان مردم
دایرة القمر	بسیاری [illegible]	نیکویی زرعها	فتنه در میان مردم	رونق صنعت	سال نیکو ونعمت ارزان	کمی باران وغله
الکسوف	نیکویی سال	ارزانی نعمت	بسیاری عقاقیر	نقصان جوانان	ارزانی نعمت	زیادتی باران
الخسوف	خصومت میان ملوک	مرگ جهارپایان	مرگ جهارپایان	ارزانی نعمت	نیکویی زراعتها	فساد بعضی ثمره

جدول معرفة اختیارات امبنی اتصال قمر با کواکب سته



الکواکب — زحل — المشتری — المریخ — الشمس — الزهره — عطارد

دیدار بزرکان
حاجت خواستن
عهد وپیمان بستن
سواری کردن
بحمام رفتن
جامه نوپوشیدن
ناخن چیدن
خضاب کردن
خون کرفتن
داروی مسهل خوردن
عهد ومکر کردن
بخانه نو شدن
سوکند خوردن
طلب مال کردن
سفر دریا کردن

بقیة جدول معرفة اختیارات امبنی اتصال قمر با کواکب سته



الکواکب — زحل — المشتری — مریخ — شمس — زهره — عطارد

اجناس فروختن
اجناس خریدن
چهارپای حامل خریدن
چهارپای راکب خریدن
برده خریدن
ساحت فرمودن
نکاح کردن
زفاف کردن
طلب فرزند کردن
فرزند را شیر دادن
فرزند از شیر باز کرفتن
ختنه کردن
نامه کبوتر فرستادن
بنا کردن
مال دفین نهادن

جدول معرفة احکام الزلازل والرعود

البروج	زلازل [illegible]	البروج	رعود [illegible]
الحمل	دلیل کند بر تردد بزرکان واعیان	الحمل	دلیل کند بر ارزانی نعمت وغله
الثور	دلیل کند بر آفت رسیدن بزراعت	الثور	دلیل کند بر بودن زراعت
الجوزا	دلیل کند بر بیماری و رنج مردم	الجوزا	دلیل کند بر خوش دلی عوام الناس
السرطان	دلیل کند بر تردد بزرکان وپادشاهان	السرطان	دلیل کند بر بودن باران وتغیر هوا
الاسد	دلیل کند بر حرکت کردن ملوک	الاسد	دلیل کند بر قوت کار بزرکان
السنبله	دلیل کند بر آفت رسیدن بزراعت	السنبله	دلیل کند بر ارزانی نان ونعمت
المیزان	دلیل کند بر بیماری و رنج مردم	المیزان	دلیل کند بر صحت وسلامتی خلایق
العقرب	دلیل کند بر تردد لشکریان ومردم	العقرب	دلیل کند بر تردد بزرکان واعیان
القوس	دلیل کند بر کمی آب وکرانی نرخها	القوس	دلیل کند بر ارزانی نرخها وکثرت غلات
الجدی	دلیل کند بر آفت رسیدن بزراعت	الجدی	دلیل کند بر آبادانی جایها
الدلو	دلیل کند بر تردد دهاقین	الدلو	دلیل کند بر تردد دهاقین
الحوت	دلیل کند بر فتنه وقتل مردم	الحوت	دلیل کند بر ارزانی نعمت ونرخها

جدول معرفة مسیر القمر فی المنازل

المنازل	صورتها	الاحکام	المنازل	صورتها	الاحکام
شرطین	[illegible]	نیکست سواری ونوپوشیدن وسفر	غفر	[illegible]	نیکست سفر ونوپوشیدن وابتداآت
بطین	[illegible]	نیکست دیدار ملوک بدست نوبریدن	زبانا	[illegible]	بدست نوپوشیدن وسفر
ثریا	[illegible]	نیکست طلب حاجات ونوپوشیدن وسفر	اکلیل	[illegible]	بدست بجمله مهمات خاصه نوپوشیدن
دبران	[illegible]	بدست در امور خاصه سفر	قلب	[illegible]	نیکست زرع وبیع دواب وبرده
هقعه	[illegible]	نیکست دیدن ملوک ونوپوشیدن	شوله	[illegible]	بدست ابتداآت ونوپوشیدن وسفر
هنعه	[illegible]	نیکست ابتداآت وتزویج وسفر	نعائم	[illegible]	نیکست ابتداء کارها ونوپوشیدن وتزویج
ذراع	[illegible]	نیکست نوپوشیدن ودیدار اکابر وسفر	بلده	[illegible]	توقف در مهمات خاصه سفر
نثره	[illegible]	نیکست دیدار اکابر وسفر ونوپوشیدن	ذابح	[illegible]	نیکست زرع بدست نوپوشیدن وسفر
طرف	[illegible]	بدست بجمله امور خاصه نوپوشیدن	بلع	[illegible]	نیکست دیدار ملوک ونوپوشیدن وسفر وزرع
جبهه	[illegible]	جز فصد وخصومت را نشاید	سعود	[illegible]	نیکست ابتداآت ونوپوشیدن وتزویج
زبره	[illegible]	نیکست دیدن ملوک وتزویج وبنا	اخبیه	[illegible]	نیکست حصار کردن قلاع وتدبیر کرفتن آن
صرفه	[illegible]	بدست نوپوشیدن ودیدار ملوک	مقدم	[illegible]	نیکست دیدار اکابر ونوپوشیدن
عوا	[illegible]	نیکست دیدار اشراف ونوپوشیدن وسفر	مؤخر	[illegible]	نیکست دیدار ملوک ونوپوشیدن وسفر
سماک	[illegible]	توقف در مهمات اولیست	رشا	[illegible]	نیکست دیدار ملوک ونوپوشیدن وتزویج



جدول احکام سکز یلدوز

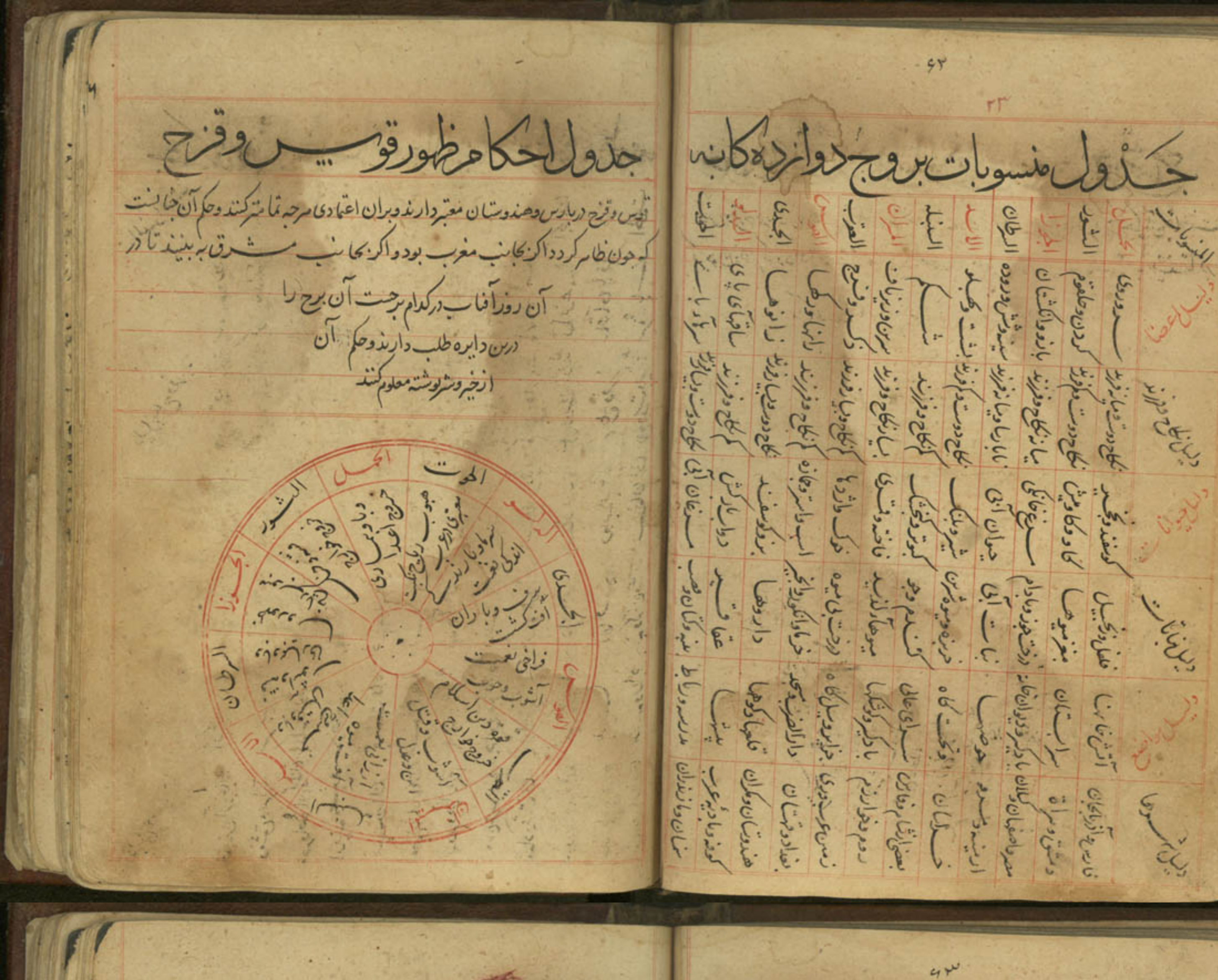
قول حکما و منجمست که کوکبی هست بر فلک بر صورت شهری هست که حکما ترک اورا سکز یلدوز خوانند و نحس است و ناخدایان اورا در تاثیر شناخته و دانسته اند و بتجربه ایشان درامده و او هر روزی از روزهای ایام ترکیه در جهتی بود از جهات عالم و ادانکه از هر جانب که روی او بود ناخدایان کشتی خود بدان جانب نرانند و از برابر او اجتناب نمایند تا از نحوست او ایمن کردند اکنون سلطان الحکما خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله اورا نیک شناخته و جدولی جهت معرفت حرکت او وضع کرده تا هر روزه جهات حرکت اورا از آن جدول معلوم کنند و آن جدول اینست

جدول احکام سکز یلدوز

حکما ترک گویند که ستاره ایست که انرا سکز یلدوز گویند همچون شهری هست دهان بازکرده که هر چه ببیند بدهان درکشد بدین سبب ترکان و اهل تمغاج اورا شوم دارند و اورا حرکتی معین کرده اند که هر روز از روزهای ترک او در جهتی باشد از جهات عالم چون کسی بکاری مشغول شود یا بسوی رود نشاید که روی و دست راست دران جهت داشته باشد و اگر سفری ضروره افتد اول پشت بران جهت باید کرد و باره رفتن و بعد از آن متوجه طرف مقصود شدن و بودن او درجهات ازین دایره معلوم کنند

جدول اختلاجات الاعضاء عن جانب الیمین

جدول اختلاجات الاعضاء عن جانب الیسار



جدول اختیارات اتصالات القمر بالکواکب

اتصاله بزحل		اتصاله بالمشتری	
سه	دیدن روسا و مشایخ و املاک خریدن	سه	دیدن علما و قضات و ایمه
ع	عمارت جوی و کاریز راندن	ع	سفر و تحویل و عمارت خانقاه
ب	بنده و چهارپای خریدن و بنا کردن	ب	سفر و طلب حقوق شرعی
ه	نحس است در همه کارها	ه	دیدن ایمه و اشراف و ابتدای کارها
ل	ترک جمله اعمال باید کرد	ل	ابتدای کارهای ثابت و محکم

اتصاله بالمریخ		اتصاله بالشمس	
سه	دیدن امرا و اتراک و اهل سلاح	سه	دیدن سلاطین و طلب حاجات
ع	عمارت گرمابه شاید کردن	ع	عرض لشکر و سیاست فرمودن
ب	فصد و حجامت و دارو خوردن	ب	طلب ملک و اعمال و ریاست
ه	فراغت اولیتر بهمه حال	ه	طلب اشغال را شاید
ل	نعل بندی و ریاضت چهارپای	ل	مشورت و دفن اموال را شاید

اتصاله بالزهره		اتصاله بعطارد	
سه	دیدن زنان و خادمان و مطربان	سه	دیدن وزرا و کتاب و اهل قلم
ع	پیرایه ساختن و عطر آمیختن را شاید	ع	تعلم خط و ادب و نامه نوشتن
ب	تزویج و زفاف و ابتداء ضیافت	ب	تجارت و شرکت و تزویج و سفر
ه	نو بریدن و پوشیدن و عمارة باغ	ه	جدل و مناظره و طلب حاجات
ل	طلب حاجات و رفع مهمات	ل	مراد خواستن از وزرا و صدور

جدول احکام الفصد بحسب روزهای ماه فارسی

روز	حکم	روز	حکم
اول	هرکه درین روز رگ زند از عرق کردن برهد	شانزدهم	هرکه درین روز فصد کند بغایت نکوهیده است
دوم	هرکه درین روز رگ زند درد چشم بدید آید	هفدهم	هرکه درین روز رگ زند از روز دیگر بهتر است
سیم	هرکه درین روز رگ زند از مفاصل بیم بود	هشتم	هرکه درین روز رگ زند بغایت خوب است
چهارم	درین روز رگ زدن نشاید الا بضروره	نوزدهم	هرکه درین روز رگ زند خوب و نکوهیده است
پنجم	هرکه درین روز رگ زند بیماری تولد کند	بیستم	هرکه درین روز فصد کند از علت جذام برهد
ششم	هرکه درین روز رگ زند بیماری و رنج تولد کند	بیست و یکم	هرکه درین روز فصد کند از نقرس و عرق النسا برهد
هفتم	هرکه درین روز رگ زند از بدیها محفوظ باشد	بیست و دوم	هرکه درین روز رگ زند روز رگ گشادن است
هشتم	هرکه درین روز رگ زند بیم مرگ مفاجات بود	بیست و سیم	هرکه درین روز رگ زند امتلا را نافع است
نهم	هرکه درین روز رگ زند عصب را تباه کند	بیست و چهارم	هرکه درین روز رگ زند خلق بد را ببرد
دهم	هرکه درین روز رگ زند بغایت خوب باشد	بیست و پنجم	هرکه درین روز رگ زند گرفتارش ابدا نرا سود دارد
یازدهم	درین روز رگ زدن نشاید الا بضرورت	بیست و ششم	هرکه درین روز رگ زند بیماری را نافع است
دوازدهم	درین روز رگ زدن احتیاط باید کرد	بیست و هفتم	هرکه درین روز رگ زند دردسر را سود دارد
سیزدهم	درین روز رگ زدن بدی مزاج ظاهر شود	بیست و هشتم	هرکه درین روز رگ زند از علت جذام برهد
چهاردهم	درین روز رگ زدن حکم و کرده را زیان دارد	بیست و نهم	هرکه درین روز رگ زند فراموشی را ببرد
پانزدهم	درین روز رگ زدن نشاید الا بضروره	سی	هرکه درین روز رگ زند نکوهیده است [illegible]



جدول حیات و ممات

چون خواهند که بدانند که بیمار به شود یا نه نام بیمار را بحساب جمل بردارند و بنگرند که از نوروز سلطانی چند گذشته است بر وی اضافت کنند و بعد از آن سی و شش سی و شش طرح کنند اگر در جدول سرخی باشد به شود والا صدقه باید داد و اگر سیاهی بود بمیر باشد.

[illegible]	دو	[illegible]	چهار
پنج	شش	هفت	هشت
[illegible]	ده	یازده	دوازده
سیزده	[illegible]	[illegible]	[illegible]
هفده	هشده	نوزده	بیست
بیست و یک	بیست و دو	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بیست و شش	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سی و دو	[illegible]	[illegible]
سی و پنج	[illegible]	سی و پنج	سی و شش

جدول دزدیده و گریخته

چون خواهند که بدانند که دزدیده و گریخته بدست آید یا نه نام گریخته بحساب برگیرند و بنگرند که از نوروز سلطانی چند گذشته است اضافت کنند و سی و شش سی و شش طرح کنند و در این جدول آرند اگر سرخی باشد دزدیده و گریخته بدست آید و اگر سیاهی باشد بدست نیاید والله اعلم

[illegible]	دو	[illegible]	چهار
پنج	شش	هفت	هشت
[illegible]	ده	یازده	دوازده
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
هفده	هشده	نوزده	بیست
بیست و یک	بیست و دو	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بیست و شش	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	سی دیگر	[illegible]
[illegible]	سی و چهار	[illegible]	سی و شش

جدول دوائره و احکام نحست از اقوال حکما

بدان اسعدک الله فی الدارین که اتفاق حکما برآنست که در اختیارات مذموم ترین ساعات نحست باشد و حکما در اکثر کتاب چون اختیار علایی وغیره یاد آورده و ذکر کرده اند و نقلست از والیس حکیم اسکندرانی که تا هر چهل ماه قمری از تباهی ایام نحست باشد و حکما اعراب این ساعات را ساعت محترقه خوانند و بدانک ابتدا آن دور نحست از اجتماع نیرین گیرند تا فد ساعات زمانیه بگذرد و آنگاه ابتداء دور ۲ باشد و بدانک این ادوار را بر هفت قسمت کرده اند و هریکی بکوکبی داده و آورا صاحب نحست گفته و ابتدا از ح گرفته و او را منحوس ترین خوانند و بعد از و ح باشد و چنین فرموده اند که هر که در ثلث اول س ابتدای کاری کند با دشمن ... در ثلث ۲ زیانش بمال رسد و در ثلث اول ح سواری و تعبیه سلاح شاید و در ثلث ۳ خون بریختن ... داشتن و در ثلث ۳ بهیچ کاری نشاید حذر اولی والله اعلم

جدول احکام آثار علویه علی کون القمر فی البروج

آثار علویه	[illegible]	افتادن صاعقه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه بحمل	اندکی میوه	[illegible]	شادی بسیار	[illegible]	کمی آب	[illegible]	فتنه	[illegible]	[illegible] سلاح
ماه بثور	[illegible]	شادی	فتنه	گرانی	زیان از ربیع	سلامتی	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه بجوزا	کثرت میوه	[illegible]	[illegible] سلاح	[illegible]	شادی	[illegible]	[illegible]	گرانی	[illegible]
ماه بسرطان	[illegible]	[illegible]	خوف	ناایمنی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ارزانی	ارزانی
ماه باسد	سلامتی	ارزانی	[illegible]	عدل	سلامتی	عدل	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه بسنبله	[illegible] میوه	ارزانی	[illegible]	فتنه	[illegible]	شادی	[illegible]	نیکوی	شادی
ماه بمیزان	[illegible]	[illegible]	ایمنی	غم	گرانی	[illegible]	ارزانی	[illegible]	[illegible]
ماه بعقرب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ارزانی	[illegible]	سلامتی	سلامتی
ماه بقوس	[illegible]	ارزانی	ارزانی	[illegible]	فتنه	[illegible]	ارزانی	[illegible]	باد و باران
ماه بجدی	ارزانی	سلامتی	[illegible]	ناایمنی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلامتی	ایمنی
ماه بدلو	فتنه	[illegible]	ایمنی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	باد و باران
ماه بحوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بقیة احکام آثار علویه علی کون القمر فی البروج

آثار علویه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه بحمل	گرانی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه بثور	[illegible]	شادی	[illegible]	گرانی	[illegible]	سلامتی	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه بجوزا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	شادی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه بسرطان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ناایمنی	[illegible]	ناایمنی	[illegible]	ارزانی	ارزانی
ماه باسد	سلامتی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلامتی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه بسنبله	[illegible]	ارزانی	[illegible]	[illegible]	شادی	[illegible]	[illegible]	نیکوی	ارزانی
ماه بمیزان	[illegible]	[illegible]	ایمنی	[illegible]	گرانی	[illegible]	ارزانی	[illegible]	[illegible]
ماه بعقرب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ارزانی	[illegible]	سلامتی	سلامتی	[illegible]
ماه بقوس	[illegible]	[illegible]	ارزانی	[illegible]	[illegible]	ارزانی	[illegible]	[illegible]	باد و باران
ماه بجدی	[illegible]	سلامتی	[illegible]	ناایمنی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلامتی	[illegible]
ماه بدلو	فتنه	[illegible]	ایمنی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	باد و باران
ماه بحوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]



٩٦ ٢٧

جدول اختيارات بودن قمر در بروج مثلثه

جون ماه درين برج بود نيكو بود ديدار امرا و حكام و اهل سلاح و صيد كردن و سوارى و سفر و نو بريدن و بوشيدن و حمام زدن نشايد عقد و عروسى و ابتدا عمارت و دخول بلد

جون ماه درين برج باشد نيكو بود عقد و تزويج و بنا نهادن و دخول بلد و زراعت كردن و ديدار خواتين و زينت و آرايش نشايد سفر و جامه نو بريدن و بوشيدن

جون ماه درين برج بود نيكو باشد ابتداء تعلم و كتابت و بيع و شرى و شركت و ديدار اهل ديوان و اطبا و منجمان نشايد فصد كردن

جون ماه درين برج بود نيكو باشد سفر كردن و جامه نو بريدن و بوشيدن و مسهل و دارو خوردن و حمام زدن نشايد كارهاى ثابت كردن

جون ماه درين برج باشد نيكو بود ديدار سلاطين و حكام و عقد بستن و فصد كردن و دخول بلد و زنور بستن و كارهاى آتشى كردن نشايد سفر و جامه نو بريدن و بوشيدن

جون ماه درين برج باشد نيكو بود ديدار خواتين و اهل طرب و نو بريدن و بوشيدن و سفر كردن و زينت ساختن اخر اين برج توقف در مهمات اولى بود

جون ماه درين برج باشد نيكو بود ديدار خواتين و اهل طرب و نو بريدن و بوشيدن و سفر كردن و زينت ساختن اخر اين برج توقف در همه مهمات اولى بود

جون ماه درين برج باشد نيكو بود دارو و مسهل خوردن و حمام رفتن و سر تراشيدن و جوى و كاريز كندن و درخت نشاندن نشايد سفر و جامه نو بريدن و بوشيدن

جون ماه درين برج باشد نيكو بود ديدار وزرا و قضاة و علما و تجار عظام و جامه نو بريدن و فصد كردن و حجامت نشايد دارو و مسهل خوردن

جون ماه درين برج باشد نيكو بود ديدار مشايخ و اهل زراعت و بيع املاك و برده و جهار با خريدن و نو بريدن و سفر نشايد و نشايد كارها ثابت كردن

جون ماه درين برج باشد نيكو بود بنا نهادن و ملك خريدن و عمارت و جوى و كاريز كردن و دخول بلد و برده خريدن نشايد شركت و نو بريدن و بوشيدن

جون ماه درين برج باشد نيكو بود ديدار سادات و قضاة و ائمه و اشراف و سفر دريا و دارو و مسهل خوردن نشايد فصد و حجامت كردن

٣٠

٣٦ مخونايه ...

جدول معرفة احكام قوس و قزح و ذو ذوابه

قول حكما و نجومست كه قوس و قزح عكس شعاع آفتابست كه بر بخار تر افتد كه از زمين بر آيد و بر هوا شود و آن وقتى بيدا گردد كه هوا بغايت صافى بود و حكم وى از آن برج طلبند كه آفتاب در و بود بيش از نيم روز مشرقى باشد و بعد از نيم روز مغربى

اتفاق حكماست كه ذو ذوابه نحس است و از جمله مربوطات فلك شمس اند و هر وقت كه ظاهر گردند در عالم فتنه ظاهر شود و حكم وى از آن برج طلبند كه آفتاب در و بود و بيش از نيم شب مشرقى بود و بعد از نيم شب مغربى و الله اعلم

نعمت فراخ گردد	[illegible]	در مغرب قحط بود	قتل پديد آيد	[illegible]	بابل خراب گردد
بدى زنان بود	ا	نعمت فراخ گردد	فتنه و آشوب بود	ا	مردم بدى كنند
ضعف عمال بود	ب	وبا پديد آيد	تنگى و فتنه باشد	ب	فساد آشكارا شود
نعمت بسيار شود	ج	ضعف ملوك باشد	قحط و تنگى غله باشد	ج	ملخ غله تباه كند
ايمنى پديد آيد	د	ضعف حكام بود	دزدان غلبه كنند	د	بدى جباران باشد
دزدان بدى كنند	ه	نعمت فراخ گردد	مردم بدى كنند	ه	وبا آشكارا شود
خلاف زهاد بود	و	وبا پديد آيد	كثرت دزدان بود	و	فتنه ظاهر گردد
قبض كارها بود	ز	نعمت ارزان شود	رعيت بدى كنند	ز	رعيت بدى كنند
امن و سكون باشد	ح	فراخى غله باشد	خونها ريخته شود	ح	عجز ملوك باشد
غله بسيار گردد	ط	نعمت بسيار گردد	آفت مردم باشد	ط	اراجيف رسد
آفت عظيم باشد	ى	قحط پديد آيد	قتل پديد آيد	ى	تغير و فتنه باشد
نكبت قضاة بود	يا	بيمارى زنان بود	كشتيها غرق شود	يا	قتل و آشوب بود

٩٧

جدول معرفة كم شدن و زياده شدن نور ماه

طلوع و غروب قمر ازين دايره معلوم شود كه شب اول كه ماه نو شود تا با استقبال رسيدن هر شب به جند ساعت فرو شود و جون از استقبال بگذرد تا به محاق رسيدن هر شب جند ساعت گذشته بود كه طلوع كند و نظر كنند ... تا هر وقت كه خواهند بدانند معلوم بايد كرد كه اين شب جندم ماهست و بدين طريق كه نموده مى شود معلوم كنند گذشته ساعت شبها شود روشن ز جرم مه در او جائى كه باشد نصف جرمش از افق ظاهر غروب هر شبش سبع است افزون از شب ماضى طلوعش همچنين ديدم ز نصف ماه تا آخر ... تا گهى بدر بود گاه هلال ماه اقبال تو اى بدر منير انور باد

٦١

جدول معرفة رجال الغيب مع جهات سكن بلد ...

جون عارف بداند كه رجال الغيب ... بدانكه سكر بلد و ز ستاره نحس

در هر روزى از ماه عزم در كدام جهت ... متوهم است و بطلميوس حكيم گفته ...

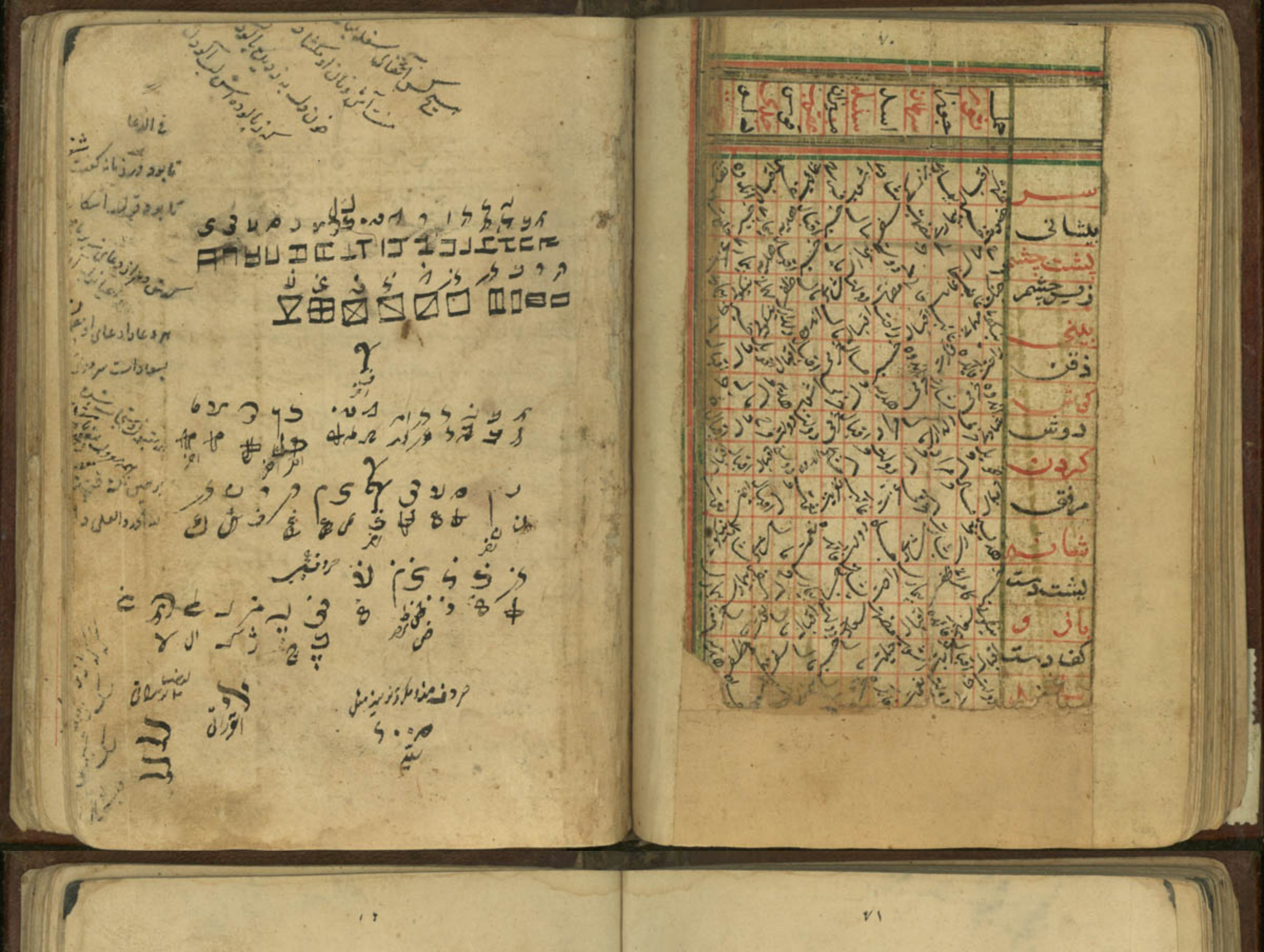
هرگاه حادثه او را روى دهد روى بدان جانب ... او مانند اشتر مست است ...

او رد بعد از سلام بر محمد و آله بگويد ... كرد كه هر جه در ذهن او در ...

السلام عليكم يا ايتها الارواح المقدسة ... كشد باين سبب سكر گويند و بعضى

السلام عليكم يا رجال الغيب اغيثونى ... سكر گويند يعنى هشت ستاره ...





قل از حل مطرز در فن معمی لغز روح روح مولف

حو در تناسب مالیعی اب بود نه وبیح نحوی مالث اسان ین رف کر صحیح
کمال دودی اوسط بدل اصوساز که ست زهره رمز اعدل ام مسیح

معتبر در مناسبات مالیفی حال فضل حدود است و حال طرفین واما واسطه که در مناسبه عددی و هندسی تالی یک نسبه می باشد و مقدم آن دیگر اتحاد در هیچ یک نسبتین نه مقدمست و نه تالی و فایده او تحصیل و تعیین دو فضلست که طرفین یک نسبه واقع می شوند چه تناسب مالیفی عباره از آن است که نسبه فصل بین الاعظمین به فضل بین الاصغرین مساوی نسبه طرف اعظم باشد بطرف اصغر پس حدود چهارگانه نسبتین متغایر باشند بالذات و اگرچه یک حدش مکرر گردد مانند دو و سه و شش و شش و سه و دوازده و هر عدد دیگر که فرض کنند واسطه تالیفی باشد میان سطر اعظم او مضروب سطر اعظم در او که کال طهوری او بود مانند سه و پنج و پانزده و پنج و نه و چهل و پنج و طریق استخراج واسطه از طرفین در این مناسبه آنست که مضروب حاصل طرفین در اصغر را قسمت کنند بر مجموع طرفین و خارج قسمه را بر اصغر افزایند مثلا اگر طرفین ۱۶ و ۴۸ باشد بزنیم مضروب دوازده در شش قسمه باید کرد بر شصت و چهار و خارج قسمه که سه بود بر شش افزود که حاصل

واسطه تالیفی بود میان شش و هژده با این صورت شش و نه و هژده و در استخراج طرف اصغر از اوسط و اعظم فضل اعظم بر اوسط را در اوسط باید زد و مقسوم حاصل ضرب بر مجموع آن فضل با اعظم را از اوسط کاستن که باقی اصغر باشد مثلا اگر فضل هشتده بر نه که هم نه است در نه زنند و حاصل را بر بیست و هفت که مجموع فضلین باشد قسمت کنند و خارج قسمت که سه خواهد بود از نه بیندازند شش باقی ماند که طرف اصغر است و در استخراج طرف اعظم از اوسط و اصغر مضروب فضل اوسط بر اصغر در اوسط را قسمت باید کرد بر اصغر الا فضل و خارج قسمت را بر اوسط افزود که حاصل طرف اعظم باشد مثلا اگر فضل نه بر شش را در نه زنند و بیست و هفت را بر شش الا فضل که سه باشد قسمت کنند خارج قسمت نه بود و چون بر نه افزایند هشتده شود که طرف اعظم است و در این نمط از تناسب مضروب مجموع طرفین در اوسط مساوی ضعف مسطح طرفین باشد مثلا در این صورت که ۷ و ۲۸ و ۱۱۲ مضروب ۳۲ در ۷ یعنی ۲۲۴ مساوی ضعف مسطح کم در ۲۸ است یعنی ۱۱۲ و الله اعلم

وجهت اقامت برهان رزین معانی محکمه المبانی گوییم نسبت بالعینه در سه عدد باشد که نسبت فضل عدد اوسط بر اصغر که ازا فضل اول نام نهیم با اصغر چون نسبت فضل عدد اعظم باشد بر اوسط که ابزا فضل ثانی گوییم با اعظم مانند ٤ ٦ ٩ که در بجا نسبت چهار با شش چون شش با نه باشد با جهل و هج و با بدال نسبت فصیل بین الاعظمین با فضل بین الاصغرین چون نسبت طرف اعظم باشد با اصغر و منسوب را مقدم گویند و منسوب الیه را تالی و در تناسب چهار عدد باید که نسبت میان دو عدد از آن مثل نسبت باشد میان دو عدد دیگر که این را اربعه متناسبه گویند پس نسبت بالعینه اگرچه در سه عدد است اما تناسب که عبارة از مساواة دو نسبت است باید که در چهار عدد محقق بود چنانک ایجا نسبت فضل اولست با عدد اصغر و نسبت فضل ثانی با عدد اعظم یا در سه عدد که وسط مکرر گردد چنانک نسبت چهار با شش چون نسبت شش است با نه و اکثر مطالب هندسی و حسابی اعنی مقداری و عددی از اربعه متناسبه حاصل شود یعنی چون متبین شود که مطلوب مقداری یا عددی با مقداری یا عددی معلوم بر نسبتی است که میان دو مقدار یا دو عدد معلوم است استخراج آن مجهول ازین سه معلوم میسر شود چنانکه در اسفار و الحساب

هیو اجارات و مثل این اتفاق می افتد و چون در اصول اقلیدس مقرر شده که هرگاه که چهار مقدار یا چهار عدد بر تناسب افتند چنانکه نسبت اول با دوم چون نسبت سوم باشد با چهارم حاصل ضرب اول یعنی مقدم نسبت اولی در چهارم یعنی تالی نسبت ثانیه و اینان را طرفین گویند مثل حاصل ضرب دوم است یعنی تالی نسبت اولی در سوم یعنی مقدم نسبت ثانیه و اینان را وسطین گویند و مرآنه نسبت دوم با اول یعنی تالی با مقدم در نسبت اولی همان بود که نسبت چهارم با سوم یعنی تالی با مقدم در نسبت ثانیه و این را خلاف نسبت گویند و نیز نسبت اول با سوم یعنی مقدم با مقدم همان بود که نسبت دوم با چهارم یعنی تالی با تالی و این را ابدال نسبت گویند و نسبت مجموع مقدم و تالی در نسبت اولی با مقدم تنها چون نسبت مجموع مقدم و تالی در نسبت ثانیه بود با مقدم تنها و این را قلب نسبت گویند و مجموع مقدم و تالی اولی با تالی تنها چون نسبت مقدم و تالی ثانیه باشد با تالی تنها و این را ترکیب نسبت گویند و نسبت مقدم با تفاوت میان او و تالی در نسبت اولی چون نسبت مقدم باشد با تفاوت میان او و تالی در نسبت ثانیه و این را تفصیل نسبت گویند و بنا بر اصل مقرر چون مجهول احد الطرفین باشد وسطین را در یکدیگر ضرب کنند و بر طرف معلوم قسمت کنند خارج قسمت طرف مطلوب باشد و اگر مجهول احد الوسطین باشد مقرر بعد طرفین را

بر وسط معلوم قسمت کنند خارج مطلوب باشد بعد ما هرگاه که جهت تناسب بالعینه دو عدد را یکی اصغر و یکی اعظم فرض کنند و خواهند که اوسط انها استخراج کنند مبین است که چون نسبت اصغر با فضل اول چون نسبت اعظم است با فضل ثانی پس نسبت مجموع اصغر و اعظم با مجموع فضلین یعنی فضل اعظم بر اصغر چون نسبت اصغر باشد با فضل اول یا خود چون نسبت اعظم باشد با فضل ثانی و درین دو جنس اربعه متناسبه اول و ثانی و ثالث معلوم اند پس وسطین را یعنی فضل اعظم بر اصغر و اصغر را در یکدیگر ضرب کنند و بر مجموع اصغر و اعظم قسمت کنند آنچه بیرون آید فضل اول باشد که چون بر اصغر افزایند اوسط گردد یا آنکه فضل اعظم بر اصغر و اعظم را در یکدیگر ضرب کنند و بر مجموع مذکور قسمت کنند آنچه بیرون آید فضل ثانی باشد که چون از اعظم کم کنند اوسط گردد و حضرت مخدوم قدس سره طریق اول اختیار فرموده اند و اگر دو عدد را یکی اعظم و دیگری اوسط اعتبار کنند و خواهند که طرف اصغر از انها استخراج نمایند معلومست که نسبت مجموع فضل ثانی و اعظم با اعظم چون نسبت مجموع فضل اولست و اصغر با اصغر چون نسبت اوسط با اصغر و این اربعه متناسبه رابع مجهول است پس وسطین را یعنی اعظم و اوسط در یکدیگر ضرب باید کرد و حاصل بر طرف معلوم یعنی بر مجموع فضل ثانی و اعظم قسمت کرد تا خارج آید اصغر والله اعلم واکبر

را حضرت مخدوم قدس سره نسبت فضل ثانی با مجموع فضل ثانی و اعظم چون نسبت فضل اول با مجموع فضل اول و اصغر یعنی اوسط کرده اند پس بعد از ضرب طرفین و قسمت حاصل بر ثانی ثالث که فضل اولست خارج آید لاجرم آن را از وسط نقصان باید کرد تا مطلوب تمام حاصل شود و اگر دو عدد را اصغر و اوسط فرض کنند و اعظم ایشان را طلبند اولا باید دانست که آن دو عدد چنان باید که فضل اوسط بر اصغر کمتر از اصغر بود زیرا که نسبت آن فضل با اصغر چون نسبت فضل ثانی است با اعظم و این فضل بعضی است از اعظم پس آن فضل نیز بعضی باشد از اصغر و این قید را که ضروری است توهم نفرموده اند و بعد ازین شریطه گوییم چون نسبت بالعینه آنست که نسبت فضل اول با اصغر چون نسبت فضل ثانیست با اعظم پس بخلاف این نسبت و قلب او نسبت اصغر با باقی ازو بعد از اسقاط فضل اوسط بر وی ازو چون نسبت اعظم باشد با اوسط که اوسط هم باقی است از اعظم بعد از اسقاط فضل او بر اوسط ازو و درین اربعه متناسبه مقدم و تالی نسبت اولی و تالی نسبت ثانیه معلوم اند پس طرفین معلوم یعنی اصغر و اوسط را در یکدیگر ضرب باید کرد و حاصل را بر وسط معلوم اعنی باقی از اصغر

بعد از اسقاط فضل اوسط بر وا زو قسمت کرد وسط مجهول یعنی اعظم بیرون آید
و خضره مجدوم هر سه ان نسبه را تحصیل کرده اند یعنی نسبه فضل اول با اصغر
الا فضل یعنی باقی بعد از اسقاط فضل از و چون نسبه فضل ثانی باشد با اوسط
پس حاصل ضرب اول در رابع را قسمت باید کرد بر ثالث انچه بیرون آید فضل
اعظم بر اوسط باشد لاجرم آنرا بر اوسط باید افزود تا مطلوب تمام گردد بکلام
بدر رود والله اعلم و انچه فرموده اند که هر عدد فرد که فرض کنند واسطه النفی باشد
میان سطر اعظم او و مضروب سطر اعظم در و بواسطه آنست که مقسوم علیه
حاصل ضرب اصغر در اوسط ایجاد اما واحد است پس احتیاج بقسمت نبود
بلکه همان حاصل ضرب طرف اعظم بود و اما آنچه فرموده اند که درین نظائر
تناسب مضروب مجموع طرفین در اوسط مساوی ضعف مسطح طرفین باشد
سبب آنست که از ضرب طرف اعظم در اوسط یک مسطح طرفین حاصل شد
با ضرب اعظم در فضل اول و این مساوی ضرب اصغر است در فضل ثانی
پس ضرب طرف اصغر در اوسط را با این ضم کنیم یک مسطح دیگر طرفین را کامل شود

تم والحمد لله

بعد حمد الله ذی انعام لا تحصی عددا لآیه والصلوة علی رسوله محمد و آله و اولیائه
در عالی مجلس پادشاه جهان پناه مملکت خورشید رای کیوان جاه سلطان
زمان یوسف بن الاخوان آمر معموره کرمان عامر معموره حرمان صاحب
قران مصاحب قرآن هدی الایام آنکه آمد روز پاس رابض ایام تشد
و آنکه سدرت جوانش جامی کردون بیر هر کجا عرش کند خلوه زمانه برده دار
هر کجا عرمش دهد فرمان قضا و فرمان مدبر در خمیر طینت آدم بقوه مانده بود
عنصر و بود نه تا اکنون مانند سی مطر خلد الله سبحانه سلطانه بحث حساب
تضعیف واحد بعد د بیوت عرصه شطرنج یعنی تضعیف و ۶۴ کره در مطارحه
افتاد که مبلغ آن اگر در خانه اول مثلا حبه گندم و در دوم دو حبه و در سوم چهار
و در چهارم هشت حبه و در پنجم ۱۶ و علی هذا تا خانه آخر که شصت و چهارم است
بنهند و کل اعدادی که در همه خانها واقع شود جمع کنند چند شود و چون در بادی الرای
اطلاع بر کمیت آن کما هی نمی شود چه اگر مثل ریگهای موضع در ربع مسکون از مرموضع
در سالی پانصد هزار خروار صد منی سیاه هزار حبه حاصل شود در هزار پانصد سال
کا بیش آن میکرد د لاجرم اکثر طباع ازین استبعادی نمایند همچنانکه مشهور است
که واضع شطرنج چون این لعب آن را بر والی آن زمان عرض کرد فرمود که جایزه
که خواهی بطلب او همین التماس کرد که در خانه اول دانه و در دوم دو و در سوم چهار
الی خانه شصت و چهار بنهند مجموع جایزه باشد و الی اشرف ابار را اشاره
کرد که این مقدار که مسئول اوست محاسبه کنند و بدو رسانند بعد از شروع

بر محاسبان ظاهر شد که از نفاعات ممالک این وفا نمی کند والی فرمود که غرامت
شطرنج خبان بهتر که عجب از این حساب القصه اشاره عالیه نافذ شد
که این فقیر صورة آنرا واضح و مشروح گرداند و چون توضیح آن بحساب مبرای
موقوف معرفه احوال منازل اعداد است که مبادی مسائل جبر و مقابله است
و حساب بحث و تراب موقوف بعضی قواعد آن واجب شد تمهید
هر دو طریق کردن بروجهی که نفع آن عام و فایده آن تام باشد با بعضی
نکتها دهی و فکرها عمیق که در کتب قوم مسطور نیست و باین الحاق شد
تا شامل آن حضرت بالسنه طالبان جاری و منتشر گردد و بالله التوفیق
هر عدد که آنرا بعده احاد خویش تضعیف کنند یعنی در نفس خود ضرب کنند
حاصل ضرب را مال گویند و آن عدد را شی و چون شی را در مال ضرب
کنند حاصل را کعب و شی در کعب مال مال و شی در مال مال کعب مال کعب
و در مال کعب کعب کعب و هکذا تصیر کعب مالین ثم کل مال کعبا الی غیر
النهایه پس دو را چون دو بار بگیرند که چهار تربیع او چه تضعیفش چهار را
مال گویند و دو را شی و چون دو را در چهار ضرب کنند هشت را
کعب گویند و ۱۶ را مال مال و ۳۲ را مال کعب و ۶۴ را کعب کعب
و ۱۲۸ را مال مال کعب و ۲۵۶ را مال کعب کعب و ۵۱۲ را کعب کعب کعب
و ۱۰۲۴ را مال مال کعب کعب و ۲۰۴۸ را مال کعب کعب کعب

و ۴۰۹۶ را کعب کعب کعب کعب و علی هذا یک ضرب کعبی بدو
منحل می شود و بدو ضرب دیگر مالی با کعبی می شود پس بهر سه ضرب
یک لفظ کعب زیاده میشود مثلا مرتبه نهم کعب کعب کعب باشد
و ۱۰ مال مال کعب کعب یعنی یک لفظ کعب با دو مال شد کانه که
شی را در کعبی زده که مال مال شد و حاصل را در کعاب مانده و ۱۱
مال کعب کعب کعب یعنی یک مال با کعبی شد و ۱۲ کعب کعب کعب کعب یعنی
این مال دیگر نیز با کعب شد پس چون نام مرتبه خواهند بهر سه از آن کعبی گویند
و اگر بر سه تقسیم نباید اگر دو باقی ماند لفظ مالی اضافه کنند و اگر یکی باقی ماند
یک سه از آن با این یکی اعتبار کنند و عوض آن کعب دو لفظ مال اضافه
کنند چنانکه در مرتبه دهم و سیزدهم و شانزدهم و امثال آن و در عکس
این معنی یعنی چون از اسم می طلبند مثلا گویند مال مال کعب کعب کعب
بهر لفظ کعبی سه و بهر مالی دو اعتبار کنند و گویند مرتبه سیزدهم است
و برین قیاس کن چون سه را سه بار بگیرند ۹ مال آن شی باشد
و ۲۷ کعب و ۸۱ مال مال و ۲۴۳ مال کعب و ۷۲۹ کعب کعب
و بدانکه مراد از مال کعب آنست که مال را در کعب ضرب کنند
نه آنکه کعب را مالش بگیرند و همچنین کعب کعب آنست که کعب را در
کعب ضرب کنند نه آنکه کعب کعب را کعب کنند بلکه مراد از اضافه

این اعاظ بعضی بعضی ضرب آن اجناس است یعنی از بعضی ممکن که در ضرب کسور د
مثلا ثلث در ربع ثلث ربع است و همچنین هر جا که در مضروب با مضروب فیه
نسبتی با خود نیست حاصل ضرب آنست که مضروب را مضروب فیه اضافه
کنند بدانکه درین مقدمات خانه ۶۴ که تضعیف ۶۳ دو باشد
چون تقسیم آن بر سه مستقیم می آید لفظ کعب باید گفت یعنی ضرب ۸ در خود
۶۴ گردد چه ضرب ۸ در عددی یکبار مساوی ضرب ۲ است در آن
سه بار و کعب خود مرتبه سوم است پس ضرب او در و ۳۰ گرده ۶۰
مرتبه دیگر شود چنانکه ضرب شی در و ۶۰ گرده و ۳ لفظ کعب با آن کعب
مضاف کرده و ظاهر شد که مرتبه هشتم را یعنی تضعیف هشتم ...
که همه بر نسبه اضعاف‌اند چون ابتدا از دو است و دور اشیاء اعتبار
کرده بسر مجاز اگر ابتدا از سه باشد و از اشیاء اعتبار
کنند همه بر نسبه ثلثه امثال باشند و علی هذا که از مال کعب کعب است
چون در نفس خود ضرب کنند حاصل مال کعب کعب کعب است
و این مرتبه شانزدهم ثلث باشد ... کعبی ... مالی ... چنانکه گفته
برای آنکه تضعیف ۸ وسط است بلکه مرتبه ۸ مطلقا وسط است در
نسبه میان ... و مرتبه ۱۶ ... مساوی مسطح ... باشد
و همچنین مرتبه ۱۶ را چون در نفس خود ضرب کنند مرتبه ۳۲ تضعیف خانه

۳۳ حاصل شود یعنی ... مال و ... کعب و ... مال که ... عدد ... باشد
دو کعب می شود پس مرتبه ۳۳ مال و ده کعب باشد و چون مرتبه
۳۲ را در نفس خود ضرب کنند دو مال و ده کعب شود یعنی
مرتبه ۶۴ که خانه ۶۴ است که نیست پس مرتبه ۶۳ اعنی خانه ۶۴
که مطلوبست قبل این باشد یعنی ... لفظ کعب که یک ضرب
کعبی از آن با دو مال منحل ... باشد لاجرم بعد از این سه نوع ضرب
تضعیفی باید کرد یعنی حاصل ضرب سوم را تضعیف کنند تضعیف ۶۳
اعنی خانه ۶۴ حاصل شود و این است شرح و توضیح و بیان برائت
حضرت مخدوم العلما و الفضلا و المحققین مولانا شرف الحق والملة والدین
علی الیزدی برد الله مضجعه در سلک نظم در غایت احصار و نهایت ایجاز
آورده ... تضعیف یکی نو بود هشتم بار
و ... دار سه ضرب ... کار و چون ... است و همه
بر نسبه ضعفی اند کل الاعداد و الآحاد مراتب زوج الزوج باشند که تضعیف ...
... بعد اخری ... پس هر عدد ... مستمل باشد بر جمیع
ما تحت ... بزیادتی واحد پس عدد خانه ۶۴ مستمل باشد بر اعداد
خانه‌ها ... واحد ... یا ... واحد لاجرم ...
در جمع ... برداشت ... و ... یاد ...

است علی این مسئله و برهان بر آن بر وجه اتقان کسی را که ذهن سلیم و
طبع مستقیم باشد و در حساب و هندسه صاحب وقوف باشد
... آن باشد که مال کعب کعب ۲ را استخراج کند که
مرتبه ۱۲ است و در نفس خود ضرب کند و باز حاصل را در نفس
خود ضرب کند و باز این حاصل را در نفس خود ضرب کند و چون
عدد ... می شود ... متعذر ... بضرورت ...
تحت ... در عمل ضرب ایراد باید کرد و من الله العون والهدایه
و آنکس را که وقوف از اصول حساب و براهین آن نباشد
محتاج باشد که یکی را تضعیف کند ۶۳ بار در ۶۴ سطر ...
تراب ... رباعیه ... را در خانها ... معاین و مشاهده
ببیند پس مناسب چنان افتاد که اول ... تضعیف ایراد افتد
و تضعیف که آن نیز احتیاج افتاده و ... قسمت ... معتادی
معهود ... که مصطلحات عرفیه است ... تا هم هر کس ...
پس تضعیف و تضعیف و ضرب و قسمت که امهات اعمال حسابیه‌اند
معلوم باید کرد ... عدد را بر سه مرتبه نهاده‌اند آحاد یعنی تا ۹ و عشرات
یعنی ۱۰ و تضاعیف آن تا ۹۰ و مئات ۱۰۰ و تضاعیف آن تا ۹۰۰

و بعد از آن همین سه مرتبه مکرر می باید مقید بمیز هزار یعنی آحاد الوف و
عشرات الوف و مئات الوف و این دور دوم است و همچنین دور سوم
مقید بهزار هزار و چهارم بسه لفظ هزار و علی هذا القیاس الی غیر النهایه
و این اعتبار محض است چه متوان که مراتب دو باشد و بعوض آنکه لفظ هزار
مکرر میشود لفظ صد مکرر شدی یعنی بعوض ده هزار صد صد گفتندی و هزار هزار
صد صد صد دو دور ثلاثی سه دور ثنایی باشد و یک مرتبه آحاد نیز اکتفا
می شود که لفظ ده مکرر ماندی ... که از ۱ تا ۹ وضع کرده اند میشود که مثلا با
... بعوض ده مکرر شود و ۶۴ را نام ۱۰۰ و ۵۱۲ را نام هزار
بودی اگر مراتب سه اعتبار شدی و بعد از آنکه در طباع راسخ گردد اما عادة
... که ادوار ثلاثی باشد مثل شی و مال و کعب مناسب
جهات ثلث ... ضلع ده طول در ده عرض مسطح صد در ۱۰ عمق
۱۰۰۰ مکعب ضلع و مسطح و مکعب در مقابل شی و مال و کعب پس مراتب عدد
... مناسب ... آحاد و عشرات و مئات و صور اعداد تا ۹ وضع
کرده‌اند برین وضع ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ هر رقم که در ابتدا سطر از دست
راست واقع شود در مرتبه آحاد باشد یعنی یکی یکی محسوب باشد و هر چه در
در دوم مرتبه یعنی یکی آحاد دو واحد شود در مرتبه عشرات باشد و یکی بده
محسوب باشد و در سوم مئات که یکی بصد محسوب بود پس این صورة

٢٥٦ دویست و پنجاه و شش باشد و این ٥١٢ پانصد و دوازده
و بعد ازین در دوم باشد یعنی رقم چهارم آحاد دور دوم باشد و یکی یک هزار
محسوب باشد و پنجم عشرات دور دوم و یکی ده هزار و ششم مئات دور دوم
و یکی صد هزار محسوب افتد پس این ١٣١٠٧٢ صد و سی و یک هزار و هفتاد و دو باشد
و چون در مئات دور اول عددی نیست آنجا صفری باید نهاد تا دیگر ارقام
بعد ازو در مرتبه خود افتد و اگر صفر نبود ... ده هزار و صد و هفتاد و دو باشد
پس هزار و یک چنین نویسند ١٠٠١ که اگر صفرها نباشد یازده باشد و چون
ارقام بسیار شود بر آحاد هر دوری نقطه برای علامت هر دور بنشند
تا آحاد و عشرات و مئات هر دوری زود بدست آید و بعد ازین نقطه
با اول دور دوم لفظ هزار الحاق با آن کنند پس این صورت ٢٩٦
تا ٩٦٢ نه ٩ ٢ نه چهار هزار هزار و دویست و نود و چهار هزار
و هفتصد و ... و دویست و نود و شش این عدد خانه ...
است و از هر رقم که بگیرند تا آحاد دور اول رود توان دانست
فصل و چون جمله اعدادی را ضعف کنند هر رقم را بصورة خود
قطع نظر از آن که در کدام مرتبه است بلکه یکی یکی محسوب باشد ضعف
کنند اگر آن رقم کم از پنج باشد ضعف او در زیر او برابر او نهند
و اگر کم از پنج نباشد ضعف او را که ده باشد یا زیاده هر اسه دو رقم باشد

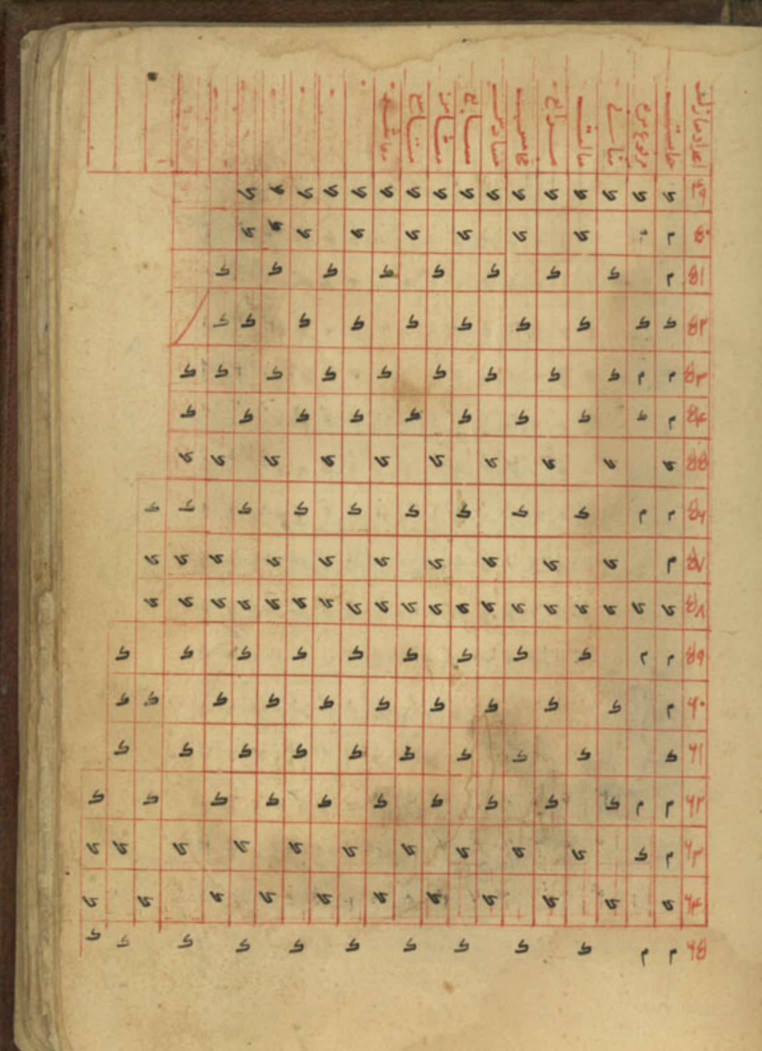
با جادی با عشرهٔ بر صورت ٥٠ تا ١٢ تا ١٠١ تا ١٩١ تا ١٨١ پس آحاد
آن در زیر آن رقم برابر او نهند و بجهة عشره یکی بر مضعف آن که در جانب
... این رقم است افزایند و اگر آنجا صفر افتد یک بجای آن صفر نهند
و رقمی که صفر باشد زیر او هم صفر باید نهاد تا مرتبه محفوظ ماند
پس تضعیف یک ٦٤ بار یعنی تضعیف ... دو ٦٣ بار یعنی ضرب ٢ در خود
که مال ٤ شود و ضرب ٢ در مال ٤ که کعب ٨ شود و در کعب که مال مال باشد
... که ضعف یا نصف بود کعب کعب کعب کعب دو
... صورت بود

						اعداد	اسماء				
					١	١					
					٢	٢	کعب				
					٤	٣	مال				
					٨	٤	کعب				
				١	٦	٥	مال	مال			
				٣	٢	٦	مال	کعب			
				٦	٤	٧	کعب	کعب			
			١	٢	٨	٨	مال	مال	کعب		
			٢	٥	٦	٩	مال	کعب	کعب		
			٥	١	٢	١٠	کعب	کعب	کعب		
		١	٠	٢	٤	١١	مال	مال	کعب	کعب	
		٢	٠	٤	٨	١٢	مال	کعب	کعب	کعب	
		٤	٠	٩	٦	١٣	کعب	کعب	کعب	کعب	
		٨	١	٩	٢	١٤	مال	مال	کعب	کعب	کعب
	١	٦	٣	٨	٤	١٥	مال	کعب	کعب	کعب	کعب
	٣	٢	٧	٦	٨	١٦	کعب	کعب	کعب	کعب	کعب

العدد		اسماء
٦٥٥٣٦	١٧	ک ک ک ک م م
١٣١٠٧٢	١٨	ک ک ک ک ک م
٢٦٢١٤٤	١٩	ک ک ک ک ک ک
٥٢٤٢٨٨	٢٠	ک ک ک ک ک م م
١٠٤٨٥٧٦	٢١	ک ک ک ک ک ک م
٢٠٩٧١٥٢	٢٢	ک ک ک ک ک ک ک
٤١٩٤٣٠٤	٢٣	ک ک ک ک ک ک م م
٨٣٨٨٦٠٨	٢٤	ک ک ک ک ک ک ک م
١٦٧٧٧٢١٦	٢٥	ک ک ک ک ک ک ک ک
٣٣٥٥٤٤٣٢	٢٦	ک ک ک ک ک ک ک م م
٦٧١٠٨٨٦٤	٢٧	ک ک ک ک ک ک ک ک م
١٣٤٢١٧٧٢٨	٢٨	ک ک ک ک ک ک ک ک ک
٢٦٨٤٣٥٤٥٦	٢٩	ک ک ک ک ک ک ک ک م م
٥٣٦٨٧٠٩١٢	٣٠	ک ک ک ک ک ک ک ک ک م
١٠٧٣٧٤١٨٢٤	٣١	ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک
٢١٤٧٤٨٣٦٤٨	٣٢	ک ک ک ک ک ک ک ک م م

	اسماء
٣٣	م ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک
٣٤	ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک
٣٥	م م ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک
٣٦	م ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک
٣٧	ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک
٣٨	م م ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک
٣٩	م ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک
٤٠	ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک
٤١	م م ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک
٤٢	م ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک
٤٣	ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک
٤٤	م م ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک
٤٥	م ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک
٤٦	ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک
٤٧	م م ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک
٤٨	م ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک

					۴	۲	۹	۴	۹	۶	۷	۲	۹	۶	۳۳
					۸	۵	۸	۹	۹	۳	۴	۵	۹	۲	۳۴
				۱	۷	۱	۷	۹	۸	۶	۹	۱	۸	۴	۳۵
				۳	۴	۳	۵	۹	۷	۳	۸	۳	۶	۸	۳۶
				۶	۸	۷	۱	۹	۴	۷	۶	۷	۳	۶	۳۷
			۱	۳	۷	۴	۳	۸	۹	۵	۳	۴	۷	۲	۳۸
			۲	۷	۴	۸	۷	۷	۹	۰	۶	۹	۴	۴	۳۹
			۵	۴	۹	۷	۵	۵	۸	۱	۳	۸	۸	۸	۴۰
		۱	۰	۹	۹	۵	۱	۱	۶	۲	۷	۷	۷	۶	۴۱
		۲	۱	۹	۹	۰	۲	۳	۲	۵	۵	۵	۵	۲	۴۲
		۴	۳	۹	۸	۰	۴	۶	۵	۱	۱	۱	۰	۴	۴۳
		۸	۷	۹	۶	۰	۹	۳	۰	۲	۲	۲	۰	۸	۴۴
	۱	۷	۵	۹	۲	۱	۸	۶	۰	۴	۴	۴	۱	۶	۴۵
	۳	۵	۱	۸	۴	۳	۷	۲	۰	۸	۸	۸	۳	۲	۴۶
	۶	۰	۳	۶	۸	۷	۴	۴	۱	۷	۷	۶	۶	۴	۴۷
۱	۴	۰	۷	۳	۷	۴	۸	۸	۳	۵	۵	۳	۲	۸	۴۸



					۲	۸	۱	۴	۷	۴	۹	۷	۶	۷	۱	۰	۶	۵	۶	۴۹
					۵	۶	۲	۹	۴	۹	۹	۵	۳	۴	۲	۱	۳	۱	۲	۵۰
				۱	۱	۲	۵	۸	۹	۹	۹	۰	۶	۸	۴	۲	۶	۲	۴	۵۱
				۲	۲	۵	۱	۷	۹	۹	۸	۱	۳	۶	۸	۵	۲	۴	۸	۵۲
				۴	۵	۰	۳	۵	۹	۹	۶	۲	۷	۳	۷	۰	۴	۹	۶	۵۳
				۹	۰	۰	۷	۱	۹	۹	۲	۵	۴	۷	۴	۰	۹	۹	۲	۵۴
			۱	۸	۰	۱	۴	۳	۹	۸	۵	۰	۹	۴	۸	۱	۹	۸	۴	۵۵
			۳	۶	۰	۲	۸	۷	۹	۷	۰	۱	۸	۹	۶	۳	۹	۶	۸	۵۶
			۷	۲	۰	۵	۷	۵	۹	۴	۰	۳	۷	۹	۲	۷	۹	۳	۶	۵۷
		۱	۴	۴	۱	۱	۵	۱	۸	۸	۰	۷	۵	۸	۵	۵	۸	۷	۲	۵۸
		۲	۸	۸	۲	۳	۰	۳	۷	۶	۱	۵	۱	۷	۱	۱	۷	۴	۴	۵۹
		۵	۷	۶	۴	۶	۰	۷	۵	۲	۳	۰	۳	۴	۲	۳	۴	۸	۸	۶۰
	۱	۱	۵	۲	۹	۲	۱	۵	۰	۴	۶	۰	۶	۸	۴	۶	۹	۷	۶	۶۱
	۲	۳	۰	۵	۸	۴	۳	۰	۰	۹	۲	[illegible]	۳	۶	۹	۳	۹	۵	۲	۶۲
	۴	۶	۱	۱	۶	۸	۴	۰	۱	۸	۴	۲	۷	۳	۸	۷	۹	۰	۴	۶۳
	۹	۲	۲	۳	۳	۷	۲	۰	۳	۶	۸	۵	۴	۷	۷	۵	۸	۰	۸	۶۴
۱	۸	۴	۴	۶	۷	۴	۴	۰	۷	۳	۷	۰	۹	۵	۵	۱	۶	۱	۶	۶۵
	۴/۹	۲	۲	۳	۳	۲/۷	۴	۰	۳	۱/۶	۳/۸	۰/۵	۴	۲/۷	۲/۷	۰/۵	۳/۸	۰	۳/۱۸	

و چون یه ۶ در خانه ۶۵ است بنا بر انکه خانه اول از ان یک است
پس آنرا تضعیف باید کرد تا تضعیف ۶۳ اعنی خانه ۶۴ که اخرین اعداد است
معلوم گردد کای که از ان ضابطه اخف که مضمون رباعیه سرقه است
استنباط کرده باشند و کیفیه عمل بان ضابطه بعد ازین گفته می شود
وطریقه تضعیف آنست که هر رقم که زوج باشد نصف او در تحت
او بنهند وانچه فرد باشد نصف او را آنچه صحیح باشد در تحت او بنهند
و از برای نصف منکسر عدد پنج اضافه ماتحت رقم دست راست کنند
چون هر یک دست حب ده دست راست است ولهذا در تضعیف
چون از ده زیاده شد رقم می نهند و از برای ده یکی
دست چپ می اورند پس نیمه یک در دست چپ پنج دست راست
باشد پس درین صورت شش را تضعیف کردیم وسه در تحت
او نهادیم باز یک را تضعیف کردیم نیم شد بجهت ان پنج اضافه دست راست
کردیم ۸ شد تحت ۶ بار شش را سه در تحت نهادیم و از برای همه یک ۵
اضافه آن کردیم ۸ شد و در تحت یک صفر ماند بار ۵ را تضعیف کردیم
۲ در تحت او نهادیم و بجهت پنج پنج بجای صفر نهادیم بار پنج دیگر ۲ در تحت
نهادیم و ۵ اضافه ۲ مساوی شد و علی هذا تا آخر سطر تمامی سطر ۶۴ که در عمل
تضعیف ... بود باز پس آمد ... ضرب این منازل

مجهوله بعضی را در بعضی ضابطه آنست که عدد منزلتین جمع کنند مثلا کعب را ضرب
مرتبه یج درمرتبه ل کدام مرتبه باشد گوییم منزله ۴۳ باشد بهمان دلیل
که گفته شد که مرتبه ستی در ماخذ و دست ضرب اینها اضافه بعضی است بعضی
یعنی دوازدهم ستم بهمان که در اسما اینها کعب کعب کعب کعب چهار بار
در مال کعب کعب کعب کعب کعب ستی از مال کعب کعب باشد دو بار
و جنبه این برهان آنست که نسبه واحد با حدی المنزلتین چون نسبه منزله
دیگر خواهد بود مرابه با مجموع منزلتین پس ضرب و سطین مساوی طرفین باشد
پس منزله ستم در نفس خود منزله سانزدهم باشد زیرا که نسبه واحد منزله
ستم چون نسبه منزله هشتم است منزله شانزدهم چنانکه اهل حساب اسامی
تقریر یافت و ضرب منزله سانزدهم در نفس خود سی و دوم باشد
و ضرب سی و دوم در خود منزله سو د از آن دو که عدد دهی اعشار شده
و یک که خانه اولست لاجرم این منزله را مضیف باید کرد تا عدد
خانه آخرین که ۶۴ یک است حاصل آید و ما عدد هر خانه تشخیص اصول
میسر است و آن بلم گردن کمی است از مال شی یعنی حاصل ضرب
سوم بعدد عدد هر خانه بعنه احتیاج [illegible] اما تحت [illegible] و زیاده
تمر این است برهان جمیع اطراف حساب مجهولات که مبادی مسائل جبر
و مقابله است و اما حساب آن از طرف مفتوحات است که

عدد نوزده که ۴۵۲ است و منزله ستم ۳ است در نفس خود ضرب
کنند و ضرب را طرق بسیار است و اینجا دو طریقه که مشهور است ایراد می‌کنیم
اول جدولی است که عدد مضروب بنهند و آحاد مضروب فیه را مقابل آخر مراتب
مضروب در زیر نهند برین صورت پس آخر مراتب مضروب را در کل واحد از
مراتب مضروب فیه ضرب کنند و آحاد حاصل ضرب در بالا مقابل آن
مرتبه مضروب فیها بنهند و عشرات حاصل اگر باشد بر دست چپ بنهند
و اگر در دست چپ رقمی باشد اضافه آن کنند پس ۲ در ۲ ضرب کنند
و ۴ را مقابل ۲ مضروب فیه در فوق بنهند باز دو را در ۵ ضرب کنند
و تحت ۱۰ آن یکی اضافه کم کنند و باز ۲ در ۶ ضرب کنند و آحاد
حاصل ضرب را یعنی ۲ مقابل ۶ مضروب فیه بنهند و برای عشرات که
یکی بر صفر بنهند و بعد از ضرب آخر مراتب مضروب در همه مراتب مضروب
فیه نقل کنند مضروب فیه را یک درجه چنانکه ۲ آحاد مضروب فیه
در محاذات ۵ آید که عشرات مضروبست پس ۵ در کل واحد از آن ضرب
کنند اول در ۲ و تحت ۱۰ یکی اضافه جدول یسار کنند بالا آن و ۵ در ۵
و تحت ۵ ۲ آحاد [illegible] تحت محاذی ۵ مضروب فیه بالا ۲ و ۲ بنهند
و عشرات را که ۲ است ۳ بر یسار آحاد آورند باز ۶ در نفس خود
۵ ۳ حاصل هم را به یسار آورند بعد از آن یک درجه دیگر نقل کنند که در مثال

اول مضروب فیه مقابل اول مضروب می‌رسد که نهایه نقل است پس ۶ را
در کل واحد از آن بزنند و همین سبیل آحاد حاصل در جدول مضروب فیه و عشرات
بر یسار آن برین صورت پس معاملات را یعنی آنها که در فوق یکدیگر در یک
جدول واقع اند با هم جمع کنند و چون به ۱۰ رسد یکی بر یسار او افزایند
حدس شود ۶ ۳ ۴ ۵ ۶ که مرتبه ۴۶ است یعنی مال کعب کعب کعب
طریقه ۲ مشبکه است و آن چنان باشد که بعدد ارقام مضروب
جداول بکشند در طول و باید که صفر نیز رقمی اعتبار کنند و در عرض بعدد ارقام
مضروب فیه برسم مشبک برین صورت و مضروب را بالا بنهند و مضروب
فیه بر یسار یا یمین و هر بیت را بخطوط ورایی دو مثلث کنند چنانکه خطوط
موربه پیدا شود پس هر یک از مفردات ارقام مضروب در هر یک از مفردات
ارقام مضروب فیه ضرب کنند و حاصل را در آن مربع که مرد و جدول ایشان
بهم ملاقی شوند بنهند آحاد حاصل در مثلث تحتانی عشرات در مثلث فوقانی
و هر آینه جدولی که در سر آن صفر باشد خالی ماند و اگر در حاصل هر
صفری باشد آن مثلث خالی ماند و چون کل واحد از مفردات [illegible] مضروب
در کل واحد از مفردات عدد مضروب فیه ضرب کنند برین صورت
برای تحصیل حاصل ابتدا از مثلث تحتانی یمنی کنند فوقی که آنجا باشد در آحاد
حاصل ضرب بنهند باز آنچه در سطر ورایی بالا آن مثلث باشد که ۳

سبیل بر هر مثلث باشد و درین مثال ۳ در جمیع آن سطر واقع است در عشرات
نهند و آنچه در سطر بالاتر است در مات و در اینجا ۲ و ۳ و ۵ و ۳ و ۲
واقع است و مجموع ۱۵ است ۵ را در مات حاصل نهند و تحت
یکی اضافه سطر بالای کنند که مشتمل است بر ۱ و ۲ و ۱ و ۹ را در الوف
حاصل نهند پس در سطر ورایی بالاتر ۱ و ۱ و ۲ نهاده ۵ ۶ در عشرات
الوف نهند و برین قیاس اگر عددی را در غیر نفس خود ضرب کنند و چون
حاصل ضرب ۶ ۵ ۴ در نفس خود را که آن ۶ ۳ ۴ ۵ ۶ است و مال
مال کعب کعب کعبست منزله ۱۶ را در نفس خود ضرب کنند با عدد الطرفین
برین صورت شود و چون جمله آنچه در سطر ورایی باشد جمع کنند همین که بده برسد
یکی را بسطر بالا برند بوجهی که مضاعف باشد مثل اینکه بخط متصل کرد آید یا نمره
با نقطه برو نهند یا در مثلثی که رقمی آنجا باشد بنهند زیرا که در ضرب در یک
مثلث دو رقم نمی‌باشد مثلا از سطر پنج سه بار ده بالا رفته و از ۶
نخس و از ۷ یکی و از ۸ هیچ و از ۹ یکی پس مثلث فوقانی بسیاری کم گردد
که آخر مراتب حاصل است و طریقه دیگر که جیبیه طریقه مشبکه با این جمع است
جمع است پس ۶ را که آخر مراتب مضروب است در کل واحد از ارقام
مضروب فیه که [illegible] برین صورت شود و بعد از نقل و ضرب ما قبل آخر
مضروب که ۵ است در کل واحد از مضروب فیه و جمع این حواصل با حاصل اول

و بعد از نقل ثانیا و ضرب ماقبل آخر که نه ٥ است برین صورت
و بعد از نقل ثالث و ضرب بر منهج مذکور اعاحس باشد
و بعد از نقل رابع که اینجا اول مراتب مضروب فیه بمحاذاه اول مراتب مضروب
می‌رسد برین صورت می‌گردد

	٦	٥	٥	٣	٦
٦	٣/٦	٣/	٣/	١/٨	٣/٦
٥	٣/	٢/٥	٢/٥	١/٥	٣/
٥	٣/	٢/٥	٢/٥	١/٥	٣/
٣	١/٨	١/٥	١/٥	/٩	١/٨
٦	٣/٦	٣/	٣/	١/٨	٣/٦

٤٢٩٤٩٦٧٢٩٦

و اینجا کل واحد از مفردات مضروب
در کل واحد از مفردات مضروب فیه
ضرب شد پس عمل تمام باشد و
موافق آن آمد که شبکه عمل شد بعد
و در سطر حاصل اول ٦ بنهند و باز
٨ و ٨ و ٣ جمع کنیم ١٩ شود ٩
در یسار ٦ بنهند و یکی را بتالی اضافه
سطر تسبیع کنند نوعی که معمار باشد مثل ٤٢٩٤٩٦٧٢٩٦
و رای بانسطه یا عمر آن و این مرحله ٣٢ باشد یا کعب کعب کعب
کعب کعب کعب کعب کعب یعنی خانه ٣٢ و چون آن اعداد را در نفس خود
ضرب کنند حاصل ضرب منزله که ٦٤ باشد یعنی خانه را که مقصود
که ٦٤ است که تضعیف می‌باید کرد با خانه که ٦٤ حاصل شود و یکی
از او کم می‌باید کرد با مجموع خانها شود و طریقه شبکه اسهل است

بران اقتصار کرده شد و این طریقه دیگر بعکس مستبصر حواله است و صحیح

	٤	٢	٩	٤	٩	٦	٧	٢	٩	٦
٤	١/٦	/٨	٣/٦	١/٦	٣/٦	٢/٤	٢/٨	/٨	٣/٦	٢/٤
٢	/٨	/٤	١/٨	/٨	١/٨	١/٢	١/٤	/٤	١/٨	١/٢
٩	٣/٦	١/٨	٨/١	٣/٦	٨/١	٥/٤	٦/٣	١/٨	٨/١	٥/٤
٤	١/٦	/٨	٣/٦	١/٦	٣/٦	٢/٤	٢/٨	/٨	٣/٦	٢/٤
٩	٣/٦	١/٨	٨/١	٣/٦	٨/١	٥/٤	٦/٣	١/٨	٨/١	٥/٤
٦	٢/٤	١/٢	٥/٤	٢/٤	٥/٤	٣/٦	٤/٢	١/٢	٥/٤	٣/٦
٧	٢/٨	١/٤	٦/٣	٢/٨	٦/٣	٤/٢	٤/٩	١/٤	٦/٣	٤/٢
٢	/٨	/٤	١/٨	/٨	١/٨	١/٢	١/٤	/٤	١/٨	١/٢
٩	٣/٦	١/٨	٨/١	٣/٦	٨/١	٥/٤	٦/٣	١/٨	٨/١	٥/٤
٦	٢/٤	١/٢	٥/٤	٢/٤	٥/٤	٣/٦	٤/٢	١/٢	٥/٤	٣/٦

١٨٤٤٦٧٤٤٠٧٣٧٠٩٥٥١٦١٦

و این حاصل ضرب همان است که تضعیف ٦٤ حاصل شده بود و بدل
٦ در یکی [illegible] باشد تا جمیع مجموع مربعات باشد اینجا که فرموده
در جمع یکی زیاد ثالث برداره و رقم او عشرات دور مبهم است معتقد
پس نقطه‌ها از بر آحاد هر دوری ابتدا اله دور دوم نقطه زده برای
یک یک نقطه الف و این مبلغ عدد حبات بوت عشرات است و چون

خواهیم که بدانیم چند من است من را حب اعتبار ٥٠٠٠٠ گرفته شده و لا
مشاحه فی الاصطلاح کل ان یصطلح علی ما یشا مبلغ را بر ٥٠٠٠٠ قسمت باید کرد
خارج قسمت عدد امنان باشد و چون عددی را بر عددی قسمت کنند عدد
اول را مقسوم و ثانی را مقسوم علیه گویند و آنچه مرتبت از مقسوم علیه رسد
یعنی نصیب او از مقسوم او را خارج قسمه گویند طریقه قسمت چنان است
که بفهمد مفردات مقسوم جدا جدا فرو کشیم و آن مفردات را بر اوایل جدول
بنهند و مقسوم علیه را که عدد جمله آن مرآیه از عدد مقسوم کمتر خواهد بود
در اواخر جدا اول بنهند بر آن وجه که آخر مفردات مقسوم علیه محاذی آخر مفردات
مقسوم باشد بشرط آنکه مفرد آخر مقسوم علیه زاید بر مفرد آخر مقسوم نباشد
و اگر متساوی باشند ماقبل این بر ماقبل آن زاید نباشد و اگر ماقبل متساوی
باشند ماقبل ماقبل بر نظیر خود زاید نباشد که آنگاه بهر وجه از این آخر
مقسوم علیه یک درجه بر دست راست باید نهاد مثلا مقسوم
٨٢٣ کم باشد مقسوم علیه ٩٣ [illegible] و بعد از وضع اعظم
عددی باید طلبید که در کل واحد از مفردات مقسوم علیه که بزنند انتها
از رقم آخر و حاصل ضرب را از رقم محاذی مضروب فیه در مقسوم نقص
از آن و از عشرات آن اگر عشرات باشد کم توان کرد و مراد با عظم
آنست که زاید بر آن را حاصل ضربش از محاذی و عشرات زیاده باشد

و این عدد را در فوق جدول مقابل آحاد مقسوم علیه باید نهاد و چون او را در کل
واحد از مفردات مقسوم علیه ضرب کنند و حاصل را از مقابلات که در مقسوم
باشد کم کنند مقسوم علیه را یک مرتبه با دست راست نقل کنند و اعظم
عددی دیگر بطلبند که در کل واحد از مفردات مقسوم علیه ضرب کنند
و حاصل از مقابلات بعد از ضربها اول که از مقسوم مانده کم توان کرد
و این عدد دوم را بر دست راست عدد اول یک درجه بنهند که محاذی
محاذی اول مفردات مقسوم علیه افتد و اگر هیچ عدد نباشد حتی واحد
[illegible] آن نهد و صفری اینجا بنهند و مقسوم علیه را یک درجه دیگر نقل کنند
و عددی دیگر که از جانب راست در مقسوم عدد اول باشد بطلبند
و اگر مثلا نباشد صفری دیگر بنهند و نقل کنند و اگر باشد همان عمل کنند
که با عدد سابق تا آنگاه که آحاد مقسوم علیه منتقل بمحاذاه آحاد مقسوم رسد
باید که از مقسوم هیچ نماند و اگر ماند کمتر از مقسوم علیه ماند و الا عمل خطا
باشد و آن ارقام که فوق جدول اول ثبت کرده خارج قسمه باشد مثلا
تضعیف ٦٤ را بر تضعیف ٣٢ قسمت کنند برین صورت

مقسوم را بر اوایل جدول نهاده شد
و مقسوم علیه در اواخر و چون آخر
مفردات مقسوم علیه از آخر مفردات مقسوم زاید

٤	٢	٩	٤	٩	٦	٧	٢	٩	٦
	٦	٦	٣	١					
	٣		٢	٨					
	٦	٥	٥	٣	٦				
		٦	٥	٥	٣	٦			

در اول امر مقسوم علیه را کشیده جهت یا جانب یمین نقل شد که اگر محاذی نهند
هیچ نیست که در ۶ زنند و حاصل آنرا از ۳ کم کنند کنون عددی بطلبند که
در ۶ زنند و حاصل ضرب را از محاذی و ما علی الیسار که ۲۴ است
کم توان کرد و اعظم آن ۳ است لکن چون ۳ را دیگر در ۵ زنند
از محاذی مضروب فیه که ۹ است کم نمی توان کرد پس اعظم اعداد ممکن الوضع
۲ باشد و آن را در جدول مقابل آحاد مقسوم علیه نهاده شد و در کل واحد از
مفردات مقسوم علیه زده شد و از مقابل مضروب فیه کم کرده شد یا از
مقابل و عشرات و حاصلا اگر حاصل ضرب آحاد معطا است و از مقابل
مضروب فیه زیاده نیست از آن بروند و اگر زیاد است یا خود در
مقابل هیچ نیست از عشرات مقابل یکی با اینجا آرند که بده محسوب
باشد و از مجموع بروند و اگر عشرات معطا است از عشرات مقابل بروند
و اگر سوا آن از مئات مقابل یکی با اینجا آرند که اینجا ده محسوب خواهد بود
و اگر در مئات نباشد از الوف که اینجا بعد محسوب باشد و باید که
چون از مرتبه دوم با مرتبه یکی آورند در هر مرتبه که تخلی از آن بوده باشد
۹ بگذارند و یکی بگذارند و اگر آحاد و عشرات هر دو است آحاد
از مقابل و عشرات از عشرات مقابل بر نهج مذکور کم کنند و این
را عمل تفریق گویند و عمل جمع چنان است که مراتب دو عدد که

که با هم جمع کنند در جدول مقابل نهند و هر یک را با مقابل خود جمع کنند
و مجموع در تحت نهند و اگر مجموع از ده زیاده گردد یکی را اضافه الخ در
تحت خط است کنند چنانکه در تضعیف پس در این قسمت ۶ را که ۳ را
ضرب کردیم ۲۴ شد عشرات از عشرات محاذی که صورت ۳
است کم کردیم و آحاد که ۴ است از محاذی که ۱۲ است می توان
آن ۲ که در عشرات مانده بود با اینجا آورده شد ۱۲ گشت و
۴ از آن تفریق شد ۸ ماند باز ۳ را در ۵ زده شد حاصل عشرات
معطا است از عشرات محاذی مضروب فیه که ۱۶ است رفت و در
دیگر زده و حاصل از عشرات محاذی که ۹ است رفت و در ۳
زده آحاد حاصل از محاذی که ۹ است و عشرات از عشرات که ۳
است رفت ۳ ماند و در ۶ زد و آحاد حاصل با مقابل مقاصه
شد و عشرات که ۳ است که آن نمی توان پس از مئات که ۳ است
یکی گرفت و اینجا آورده آن شد ۳ از آن رفت و ۸ نهاد پس وقت شد
که مفردات مقسوم علیه را یک درجه با جانب یمین آورده بدین صورت

و اینجا در یمین ۶ اول ۶ دیگر
نمی توان که در ۶ آخر مفردات
مضروب فیه زنند و حاصل کم

					۶	۵			
۴	۲	۹	۴	۹	۶	۷	۲	۹	۶
۱	۹	۶	۳	۱	۵				
—	۳	۳	۲	۸	۲				
			۷	۳					
			۵	۱					
	۶	۵	۵	۳	۶				
		۶	۵	۵	۳	۶			
			۶	۵	۵	۳	۶		

ممکن ۶ کم شود که از مقسوم ماند لکن در ۵ که زنند ۵ کم شود و ۳ در
عشرات مقابل مضروب فیه هیچ نیست پس ۶ سوا آن نهاده ۹ آحاد
و در ۶ زد ۳ که در عشرات مقابل است رفت و باز در ۵ زده شد
و ۲ در عشرات ما کم گشت و ۵ از آحاد می توان یکی با اینجا آورد
شد و ۵ از آن رفت و ۷ نهاده ما در ۳ دیگر و آحاد از آحاد
و عشرات از عشرات ۳ ۵ گشت و در ۳ زد و در آحاد هیچ ماند
از عشرات رفت و آ دیگر با آحاد آورد اینجا آ شد و اینجا
ماند و اینجا ۵ نهند و در ۶ آحاد مقسوم علیه زد و از ۵ عشرات رفت

و نوبه نقل شد بار دیگر بدین صورت
اعظم عددی که حاصل او در ۶ از
۳ زاید ۵ است
نهاده شد و در کل واحد از مفردات
مقسوم علیه ضرب کرد و از محاذی و ما یاد
آن رفت بدین صورت

۳	۵	۱	۲	۷	۲	۹	۶
	۲	۹	۷	۲			
		۳	۶	۹			
			۵				
۶	۵	۵	۳	۶			

و نوبت نقل شد بار سوم بدین صورت
پس اعظم عددی که ضرب او در ۶ از
۲۳ زاید ۳ است و در کل عدد

۲	۳	۵	۹	۲	۹	۶
	۵	۹	۴	۳	۱	
	۴		۳	۲		
	۳					
	۶	۵	۵	۳	۶	

از مفردات مقسوم علیه ضرب می توان کرد که از محاذی و ما علی الیسار نقصان کنند
در ۶ زده شد و از ۳۲ رفت ۵ ماند و در ۵ و از ۵۵ رفت ۲ در
عشرات ماند و در ۵ دیگر آحاد از مقابل رفت و از ۲ مئات یکی
به عشرات آورده و ۹ از ۱۲ رفت و در ۶ زد و آحاد از آحاد و عشرات
از عشرات رفت عمل کامل تمام شد بدین صورت ۶ و اعظم عددی
۶ است که در کل واحد از مفردات مقسوم علیه ضرب شد و از محاذی
یا از و ما علی الیسار نقصان شد و باقی از مقسوم هیچ نماند و خارج قسمت
نصف عدد مقسوم علیه آمد برای آنکه عدد ۲۳ مربع عدد تضعیف
است چنانکه در ضرب منازل بعضی در بعضی مبین گشت و بعد ما الخ
امکان توضیح در بیان عمل قسمت کرده شد اکنون یا اشاره
که تضعیف ۶۴ است بعد از نقصان آ از بر ۵۰۰۰ که عدد حبات
صفحه شطرنج است تنصیف کنیم بدین صورت

					۳	۶	۸	۹	۳	۴	۸	۸	۱	۴	۷	۴	۴	۷	۴	۱
۱	۸	۴	۴	۶	۷	۴	۴	۰	۷	۳	۷	۰	۹	۵	۵	۱	۶	۱	۵	
	۳			۱	۲			۲		۲		۴								
	۵	.	.	.	.	.	۵	.	.	.	.	۵	.	.	.	.				
		۵	.	.	.	.	.	۵	.	.	.	.	۵	.	.	.	.			
			۵	.	.	.	.	.	۵	.	.	.	.	۵	.	.	.	.		
				۵	.	.	.	.	.	۵	.	.	.	.	۵	.	.	.	.	
					۵	.	.	.	.	.	۵	.	.	.	.					
						۵	.	.	.	.										

وماند باقی قسمت ارمقسوم که ١٦١ و کمتر بسیار مقسوم علیه پس طرف
صحت عمل باشد ابجه با لا جدول آمد عدد امثال است وابجه باقی ماند
کسر من است پس نسبه باید داد به مقسوم علیه و این قسمه ان سیم والصح
نکرده بر بن صورت واینجا ۱۵۱٥ باقی ماند و وب است مقسوم علیه
پس خارج قسمت وب جزوی باشد از ۵ ۳ جزو یعنی کمتر از ۸ درم
از ۵ که ۲ درم وچون خارج قسمت که عدد امثال است بسیار است
آخر ابر مقداری و یکی قسمه باید کرد که هر مقداری اشاری نام کنند و آن اعداد
هجاء هر ادبرار من لست که با تصعر ار جواز باشد جز و این صد منفی بر بن صورت

	٧	٩	٦	٨	٧	٣	٧							
١	٩	١	٤	٧	٤	١	٨/٣	٨/٣	٤	٣	٩/٤	٨/٣	٦/١	٣

وباقی از قسمه ماند ۱۹۱ کم ۱۱۲ کم
وان از مقسوم علیه کمی است
پس نسبه باید داد سلس بوسا
وعدد بالا جدول خارج قسمه عدد امثال است وچون عدد امثال بر بیع مراد ما واضع
ارمواضع ربع مسکون قسمه کنند بر بن صورت وباقی ماند ۳۳۹۷ کمتر از
مقسوم علیه ونسبه آن نه ملش است هر با هر موضعی را ۱۴۷ کم اشیاب
بر سد اگر بر سال هیچ اشیا اد آمد درمدت و بست ونود هیچ ساله
هر دی کرده و الله هو الموفق

م

بسم الله الرحمن الرحیم بعد از حمد پروردگاری که اصناف الطاف بی غایه وانواع
اصطناع بی نهایتش وسائل آمال اوهام عقلا وادکیا واذهانها اصلا در حیز حصر و احصا
نیاید ودرود بر نامداری که هم در شمار آفرینش وهم در حساب دانش و بینش اول
ما خلق الله را لحصر جزدات رسالت آیات او تصور نمودن بهیچ وجه فرض نکرده و
نشاید صلی الله علیه وسلم نموده میشود که نوزده صورت از هیئت واوضاع اصابع
بدایع انسانی بازاء عقود اعداد وضع کرده شده چنانکه یکی از آن تا ده هزار را ضبط
توان نمود وضابطه آن چنانست که از اصابع خمسه یعنی خنصر و بنصر و وسطی جهت
عقود تسعه احاد معین رفته وسبابه وابهام از برای عقود تسعه عشرات مقرر شده
واز اصابع چپ نیز سبابه وابهام بضبط عقود تسعه مآت مخصوص گشته و خنصر
وبنصر ووسطی بعقد عقود نه کانه آحاد الوف اختصاص یافته پس صور عقود آحاد از
یکی تا نه وصور عقود احاد الوف از یکهزار تا نه هزار یکسان بود مثلا وضع راس
انمله وسطی بر کف از جانب یمین پنج باشد چنانچه معلوم خواهد شد واز جانب یسار
پنجهزار وهمچنین عقود عشرات وعقود مآت متفق الصور باشند وتفرقه و تمیز
به یمین ویسار کرده شود صور دیگر که در دست راست مثلا دلالت بر نود کند
در دست چپ نهصد شمرند وچون این مقدمات ممهد گشت صورت نوزده گانه
مذکور بتفصیل بیان کرده شود انشاء الله تعالی از برای واحد خنصر دست راست را

فرو باید گرفت وجهة اثنان بنصر را با خنصر ضم کردن وجهة ثلثه وسطی را نیز چنانچه
در عد اشیا بین الناس معهود ومتعارفست لیکن درین سه عقد باید که رؤس
انامل نیک نزدیک اصول اصابع باشد وجهة اربعه خنصر را رفع باید کرد و بنصر
ووسطی را معقود گذاشتن وبرای خمسه بنصر را نیز رفع کردن وجهة
سته وسطی را رفع کرده بنصر فقط را فرو باید گرفت چنانچه سر انمله اش بر وسط
کف باشد وبرای سبعه آن را هم برداشته خنصر تنها را عقد باید کرد چنانچه سر انگشت
نیک مایل باشد بجانب رسغ وجهة ثمانیه با بنصر همان باید کرد وبرای
تسعه با وسطی نیز ودرین عقود ثلثه اخیر باید که رؤس انامل بر طرف باشد
تا عقود ثلثه اول مشتبه نگردد واز برای عشره سر ناخن سبابه یعنی را بر
مفصل انمله ابهام باید نهاد چنانچه فرجه میان آن دو انگشت حلقه
مدور مشابه باشد واز برای عشرین طرف عقده زیرین سبابه که بالای وسطی است
بر پشت ناخن ابهام باید نهاد وچنانچه مداری انمله ابهام را در میان
اصول سبابه ووسطی گیرند اما وسطی را در دلالت عشرین
مدخل نباشد چه اوضاع او از برای عقود احاد متغیر ومتبدل کرده واتصال
ناخن ابهام بطرف عقده زیرین سبابه مجال خود دلالت بر عشرین کند واز
برای ثلثین ابهام را قایم داشته سر انمله سبابه بر طرف ناخن او باید نهاد

چنانچه وضع سبابه با ابهام شبیه باشد بهیات قوس ووتر را کرجهت سهولت
عقد ابهام را خمی باشد هم دلالت بر مقصود کند والتباس واقع نشود واز برای اربعین
باطن انمله ابهام را بر ظهر عقده زیرین سبابه باید نهاد چنانچه میان ابهام و کف
هیچ فرجه نماند وجهة خمسین سبابه را قایم ومنتصب داشته ابهام را تمام خم
باید کرد و بر کف نهاد محاذی سبابه واز برای ستین ابهام را خم داده باطن عقده
دوم سبابه را بر پشت ناخن او باید نهاد چنانچه پشت ناخن ابهام تمام مکشوف
باشد ودر شصت رماة معهود است واز برای هفتاد ابهام را قایم داشته باطن
عقده اول یاد وم سبابه را بر طرف ناخن او باید نهاد چنانچه پشت ناخن
ابهام تمام مکشوف باشد واز برای هشتاد ابهام منتصب گذاشته طرف
انمله سبابه را بر پشت مفصل انمله او باید نهاد واز برای نود سر ناخن سبابه را
بر مفصل عقده دوم ابهام باید نهاد چنانچه در عقد عشره بر مفصل انمله
می نهاد وچون این صورت واوضاع هشت گانه که در عقد خنصر و بنصر
ووسطی ذکر کرده شد ونه که در عقد سبابه وابهام شرح داده آمد استحضار
کرده میشود واز عقد مآت سابق وپیش گشت که انچه در دست
راست دلالت بر عقدی از عقود احاد کند در دست چپ دلالت
بر همان کند از عقود احاد الوف واخذ در بیان البهلول عقدی

از عقود عشرات در ایساید ال بود بر همان عقد از عقود مات از یکی تا نه هر ا
و نهصد و نود و دو و نه بدان صور هستند که ضبط توان کرد جهة عقد ده
هزار طرف انمله ابهام را متصل باید کرد بطرف تمام انمله سبابه و بعضی از
عقده دوم را و چنانچه سر ناخن سبابه با سر ناخن ابهام برابر باشد و طرهی
وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین
والحمد لله رب العالمین

... الفتاح ... مشتمل ...

... فی صنعة الاسطرلاب اصول الکرم الحمادی ... جاح ... ابو علی

من کتب العبد الضعیف المحتاج الی ...

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

احمد الله الذی جعل فی السماء بروجا وجعل فیها سراجا وقمرا منیرا
وحقق اعمال احکامها باحکام اعمال الاسطرلابات فتحا للعباد وتیسیرا
واصلی علی محمد رسوله المبعوث بالحق بشیرا ونذیرا وعلی آله الذین
کشفوا عن مسالک البریة بسواطع انوار الهدایة اغطیة الغوایة ونوروها
تنویرا واسلم علیه وعلیهم اجمعین تسلیما دائما کثیرا اما بعد فیقول
الامام الهمام افضل الانام مقتدا الکرام سلالة العظام تاج الاعالی
مطلع المعالی لو الفتح الکمال اوصل الله المتعالی الیه مأموله العالی
لما رزقت علم الاسطرلاب بفضل الله الملک الوهاب اهتممت ان
ارزق ضوابط صناعته لما رأیت من قباحة التذلل بین یدی اشرار
وشناعته فرزقنی الله تعالی ما کنت ارجوه بابلغ آثار واحسن
وجه ثم احببت ان لا تضیع اعمال القرائح فی اعمال الصنایع فانشأت
کتابا مستبدعا فی علم الاسطرلاب مسمی بتحفة الاحباب والله
اسأل ان لا یحاسبنی یوم یقوم الحساب بان ضیعت فیه اوقاتی
وان نفت راجیا من الله حسن الثواب
علی انی راض بان احمل الهوی واخلص منه لا علی ولا لی
ورحم الله امرء دعا لی بالمغفرة والمرضات فی صالح الاوقات فان

الحسنات یذهبن السیئات والله تعالی اعز مأمول واکرم مسؤول
وهو حسبی ونعم الوکیل
الحمد لله الذی اکرمنا بعلم الاسطرلاب اذ علمنا
واکمل الصلوة والسلام علی الرسول سید الانام
محمد وآله العظام وصحبه واهله الکرام
اعلم ان الاسطرلاب آلة شریفة یونانیة استخرجها الحکماء
لاحکام لا تحصی منها معرفة اجزاء الکواکب من السیارات والثابتات
والجنوبیات والشمالیات ومنها معرفة درجات الطوالع ودقایقها
ومنها معرفة ساعات المستویة والمعوجة جمیعا ومنها معرفة
عروض البلدان واطوالها وبذلک عرف سمت القبلة وهو الغرض
الصحیح ومنها معرفة اوقات الصلوات وبذلک عرف وقت صلوة
العصر ایضا وهذا هو اعظم اغراض الصالح والمطمع من الله تعالی
الفوز والنجاح وسیجی بیانهما ان شاء الله تعالی وزعمت
الفلاسفة انه لاحکام کیت وکیت حتی انهوها الی استخراج
ما فی الضمیر وما حب الخبء المنقضة البالیة وغیرهما ثم الدلیل علی
انه آلة یونانیة شیئان الاول تسمیته اسطرلابا وهذه الکلمة
یونانیة فانهم یقولون للمیزان اسطر وللشمس لاب فمعناه

ميزان الشمس والثاني أن هذا الخبر مستفيض بين الناس دون أنه منزل

قال عفا الله عنه: ما لاولي العيب الكمال عفا ... رب الأنام عن جميع ما سلفا

لا عدو ان كان صحيحا ما ذكر ... وان اسطرلاب وحي قد أثر

جاء به جبريل من رب العلى ... معجزة ادريس ما لكل علي

وما رووا ان ذاك يونانية ... فذاك حجة وبرهان نبي

لكنه ليس ينافي كونه ... معجزة اذا اردت عونه

فانهم قالوا بان ما نزل ... ما كان الا كرويا في العمل

وانما اراد اهل يونان ... تيسير ذا الامر وتسهيل الشان

فتفكروا فصنعوا صفيحه ... عريضة عميقة فسيحه

قلت: اراد ان بعضا من الناس يزعمون انه من معجزات ادريس عليه الصلاة والسلام وليس ببعيد لانه آلة عجيبة غريبة معقولة موافقة للنصوص الواردة في اثبات البروج وجريان الشمس الى حيث لها استقرار او الى حيث لا استقرار لها على اختلاف القراءتين في قوله تعالى والشمس تجري لمستقر لها وولوج الليل في النهار وولوج النهار في الليل مطابقة لما نرى من سير الفلك ودورانه من بين ايدينا ومن خلفنا وعن ايماننا وعن شمائلنا وغير ذلك كما كان الفلك من معجزات نوح النبي عليه السلام واذا كان علم النجوم والرمل معجزة مع ان اعتقاد صحتهما في زماننا كفر او معصية الله فنقول هذا العلم معجزة مع ان اعتقاد صحته لا خطر فيه اولى واحذر والله اعلم لكن ما روي انه آلة يونانية هو الصحيح والاسلم لما بينا ولان ترك الخبر المشهور

بخبر الواحد زيغ عن سواء السبيل دون العكس المشهور فعلى هذا ينبغي ان لا يلتفت الى القول بانه منزل وورد لا محالة انما الافرق. لا يا امكننا القول من الخبرين بجزء ثالث وهو قولهم ان المنزل من السماء على ادريس النبي عليه كان كرويا مدورا مثل شكل السماء مستوي الاضلاع كلها فعلمت الحكماء انهم لو تركوه وشكله لامتنع الناس عن العمل به ولضاع هذا العمل لانه يكاد يخرج عن القوة البشرية فتفكروا وجعلوه صفيحة مدورة لها عمق وفيها معنى ذلك قوله لكنه ليس ينافي الاثبات ولا نجعله مذهبا لانه خبر الواحد فينبغي من ذلك سبيلا وهو انا لا نصدقهم ولا نكذبهم كما هو مذهبنا في التورية التي بيد اهل الكتاب في زماننا وانما جعلوا لها عمقا لوضع الصفائح والعنكبوت فيها وسمى هذه الصفيحة أمّا وعمقها حجرة واقسام ظهرها اجزاء الارتفاع واقسام وجهها اجزاء الحجرة وفائدة اجزاء الحجرة ان يعرف بها الساعات المستوية واطوال البلدان ومطالع الغرائب وغيرها مما يطول ذكره

قال عفا الله

دايره الوجه الى تمام ستين ... وما على الظهر الى حد اجتبس

وذا لان جزء الارتفاع ... ليس يجوز ذاك بالاجماع

ولا عليك ان تعيد فافهما ... وهذه صورة كل منهما

قلت: اراد ان على كلي وجهي ام الاسطرلاب اما دايره وجهها فيه الصفائح



والعنكبوت دايره مقسومة وهو الاولى فثلاثمائه وستون قسما متساويا وفي كل ربع تسعون وابتداؤه من اول خط وسط السماء الى اليمين واما دايره ظهرها وهو الذي عليه العضاده فكذلك الا انه لا احتياج الى ما وراء التسعين لانهم اجمعوا على ان اجزاء الارتفاع

لا يجوز التسعين اي لا يتجاوزه ولا يتعداه وسنده ان الكوكب يطلع من المشرق ويسير الى المغرب فجملة سيره هذا نصف سير الفلك كله لانا لا نحكم بسير تمام الفلك حتى نعود الى المشرق كما كان واذا كان للفلك كان نصف البروج فوق الارض ونصفها تحتها لا محالة وكل برج ثلاثون درجة فكان نصف الفلك مائة وثمانين درجة ثم لا شك ان غاية ارتفاع كل كوكب عند مروره على خط وسط السماء فقسمنا المائة والثمانين قسمين متساويين فحصلت غاية ارتفاع الكواكب تسعين درجة فهذا هذا سند الاجماع لكن لا يعز ان تعاد الدرجات مرة ثانية وعليه الاكثرون واعادتها في الاربعين الآخرين قليل بل يثبتون في احدهما ظلال الاصابع وفي الآخر [illegible] صفحة الاسطرلاب لكني اثبت فيه ظلال الاقدام كما مضى وفائدة اعادة الدرجات في الربع الثاني ان يوجد الارتفاع من كلا الطرفين فان اتفقا درجا ودقائقا فالعمل صحيح والا فلا وابتداء اقسام من خط الاستوا وابتداء الظلال من خط نصف الليل

قال عفا الله

والعنكبوت صفحة مدوره ... كذا روى استاذنا وصوره

فالجدي والسرطان في اختباره ... كلاهما جاء على مداره

عليه اسماء البروج كلها ... واورد القسمة في محلها

قلت: اراد العنكبوت صفحة يطرح فيها ما دار منطقة البروج

والثوابت والمرمات وفتحه منطقة البروج نصف بعد مدار الجدي والسرطان
ويسمى ياتي ما ان شا الله تعالى ملايغ كون دايره داخلها باي بعد كان
بعد ان يكون دايره خارجها بمقدار تلك الفتحة ثم نقسم هذه الدايره اثنى عشر
قسما متساويه والمراد تساويها بالنسبه الى القطب ولذلك عمل ياتي بعد
انشا الله تعالى وانما نقل ان في ذلك العمل لاجل منطقة البروج لان اهل
العرض في العنكبوت منطقة البروج ولان قوله عليه اسما البروج يدل على ذلك
قال عفا الله عنه منطقة البروج في احكامها • لا تتاتى بسوى اقسامها
كل من الاقسام ياتي فاسدا • الا اذا راعيت شرطا واحدا
وذلك ان يجعله في الاستلزام • كما هو المعهود بين القوم
فالربع منها اقسم ثلاثا • واجعل اوائلها بحذاء الاول
وخط حيثما اصبت موضعه • في القوس من الخطوط الاربعه
وهكذا افعل بالثاني بعده • والدرجات مثل هذا عنده
اراد ان كيفية تقسيم المنطقة ان يجعل العنكبوت في الاستلزام اولا
لوح مستو مدور وتقسم دايره ثلاثمائة وستين قسما متساويه لكن المقصود
حاصل باقسام ربع واحد اذا خططت خطي المشرق والمغرب وخطي نصف
النهار والليل ومن المراوات بالخطوط الاربعه ثم اجعل مري الجدي
مقابله الثاني وانظر الى الخطوط الاربعه فحيثما اصاب المنطقه فذلك مفصل

ذوات الجسدين من هي الجوزا والسنبلة والقوس والحوت ثم اجعل مقابله
الستين فحيثما اصابها الخطوط الاربعه فذلك مفصل البروج الثابته وهي
الثور والاسد والعقرب والدلو وبهذا تم الامر لان البروج المنقلبه ظهرت
مفاصلها بالخطوط الاربعه التي هي على وجه العنكبوت وعلامة صحة تقسيمها
ان يكون فتحتا القوس والجدي سواء وفتحا العقرب والدلو سواء وفتحا
الميزان والحوت سواء وفتحا السنبلة والحمل سواء وفتحا الاسد والثور سواء
وفتحا السرطان والجوزا سواء ثم ان كان الاسطرلاب كبيرا جدا وهو الاكثر
الاغلب فاجعل مري الجدي مقابله ست درجات وافصل درجات ذوات
الجسدين ثم مقابله اثنى عشره درجه ثم وثم الى ان ينتهي وان كان كاملا وهو
الاصغر فمقابله درجه ثم درجتين ثم وثم الى آخره وان كان كذا فكذا اوعلى
هذا القياس والضمير في قوله عنده للاستاذ وهذا العمل هو الصحيح المعول عليه
واذا اردت ان تعرف مفاصل البروج ودرجاتها بغير ما ذكرت فالطريق
ان تدير على قرطاس او لوح المدارات الثلاث والمنطقه ثم اقسم مدار
الجدي ثلاثمائة وستين قسما متساويه ثم خط خطوطها الى القطب
من المنطقه قد انفصلت بروجها واجزاوها واذا اردت التنصيف
فخط الاول واترك الثاني وهكذا الى الاخر وفي السدس خط السادس
وعلى هذا هكذا



وهذا القضا مما لا يشك في صحته والتعويل عليه وان كان
بديعا ولغرابته اراهم يحيلون قسمه المنطقه الى جدول مطالع البروج فكانهم
يسروا الامر على الطلبه وهذان العملان لا يحملان خطا حتى لو وقع تفاوت
من مذهب العملين ومن جدول المطالع فالعبره لهما دون جدول المطالع بعدها
احسن على الوجه الذي ذكرنا لان ذلك الجدول ماخوذ من مذهب العملين ويجي
جدول المطالع ان شا الله تعالى والله اعلم قال عفا الله عنه

وفيه ايضا نصف دايرات فيها المرى بعض ثابتات
لحد ما بودل مسطور تحتها زوايد وهذه صورتها



قوله اراد
ان في العنكبوت
نصف دوايرة سمي نطاق
واحد منها دايره
الثوابت في منطقتها وعلى كل
تسمى مري كوكب كذلك وللدوايد حد معلوم لا يجوز ان يكون حدها حتى لو بلغ
ارتفاع مري يد الجوزا مثلا مقنطرة الثلاثين ولم يكن ارتفاع يد الجوزا



مدار الحمل والميزان سمى بذلك لان الشمس اذا سامتته اعتدل الليل والنهار
في النواحي كلها وميدان العملان من اصعب اعمال هذه الصنعة ولابد من معرفة
الجيب والميل الثاني فيهما معمول الجيب قانون يدح الدرج وجود مقادير
الغنى كلها والجيب الاعظم نصف قطر الدائرة اى اجزاء فرض عشر ان الاسمل

العدد	الجيب			التفاضل			العدد	الجيب			التفاضل			العدد	الجيب			التفاضل		
	درج	دقائق	ثواني	درج	دقائق	ثواني		درج	دقائق	ثواني	درج	دقائق	ثواني		درج	دقائق	ثواني	درج	دقائق	ثواني
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قلت وكيفية العمل به ان ننظر الى القوس فان كانت تسعين درجة او اقل
ادخلناها كما هي وان كانت اكثر من تسعين درجة او اقل من مائة و
ثمانين القيناها من مائة وثمانين واستعملنا ما بقي وان كانت
اكثر من مائة وثمانين واقل من ثمانين وسبعين القينا منها مائة
وثمانين واستعملنا ما بقي وان كانت اكثر من مائتين وسبعين
القيناها من ثلثمائة وستين واستعملنا ما بقي ثم ادخلناها في
الجدول واخذنا ما بازائها من الجيب بتعديل الدقائق ومعنى تعديل
الدقائق انه كان معنا دقائق ضربناها في التفاضل وذلك الحاصل الذي
اخذناه وزدناه عليه مرفوعه وكذا ان كان معنا ثوان والدقائق
في الدقائق ثوان وفي الثواني ثوالث كما عرفت مثال ذلك
قوس تمام الميل الاعظم سو كه فادخلنا درجات القوس في الجدول
واخذنا ما بازائها نه مح سو والتفاضل كه ح فضربنا الدقائق التي معنا
وهي كه في ل ب دقيقة فصار ٦٢ ل ثانية مرفوعها ١ كه واذا ضربنا
هذه الدقائق التي معنا في ح وهي ثواني التفاضل فصار ٧ ل ثالثة
مرفوعها ا يه جمعنا الملتقى ومعا كو يه وزدنا على الجيب المأخوذ
فصار نه نج يب يه ثوالث هذا جيب هذه القوس على التحقيق
وان كان الجيب معلوما واردنا قوسه طلبنا مثل الجيب الذي

بالشهري الجيلي في زيجه في باب بعد الكواكب من معدل النهار ان كان
عرض الكوكب والميل الثاني لدرجته في جهة واحدة جمعنا هما وان
كانا مختلفين نقصنا الاقل من الاكثر وعرفنا جهة ما بقي ثم نضرب جيبه
في جيب تمام الميل كله ونقسمه على جيب تمام الميل الثاني المأخوذ في
ما حصل فهو جيب بعد الكوكب عن معدل النهار وجهته الجهة التي عرفنا
فهذا البعد في الكواكب كالميل الاول في الشمس حيث كان على الاطلاق
الى هذا لفظه قلت المراد بكاف التشبيه في النظم الجهة اى ان كان
عرض الكوكب كالميل الثاني في الجهة وجب شوكه جيب
تمام الميل كله لان الميل كله ج ل ب كما عرفت وقوله في جيب ذا
اشارة الى ما بلغ او ما بقي وقوله على جيب تمام الميل اذا اشارة
الى الميل الثاني المأخوذ وقوله معقوسه اى قوس ما خرج فلابد ان
ما خرج جيبا وقوله في جهة البالغ اى في صورة الاولى والباقي اى في
الصورة الثانية هذا اشارة الى قالوا وجهته الجهة التي عرفنا وقوله اعمل اى
اعلم بالفعل اشارة الى ان ما يخرج هو درج بما فضل يضربه في ستين
ويقسم على العدد الاول اعني جيب تمام الميل الثاني المأخوذ يخرج الدقائق
وكذا الثواني والثوالث الى حيث نشاء مثاله وكل ركبة الدجاجة
طولها ا ل ب بالتقريب عرضها يح م والميل الثاني لدرجتها ا ن لكان

العرض شماليا والميل جنوبيا القيناالميل من العرض فبقي ى ح وجهته شمالية
جيبه ى ط ب الحرب يح شب كو نا ثواني تمام الميل الثاني المأخوذ ع ح
جيبه ع مانو قسمنا المبلغ عليه فخرج يد ط نه بالتقريب وهو جيب بعدها
عن المعدل وقوسه ح كد هذا بعدها عن دائرة معدل النهار الى جانب الشمال
لكون الجهة كانت شمالية وعلى هذا قياس سائر الكواكب من الثوابت
والسيارات جميعا والله اعلم قال عفا الله عنه

وان اردت ادرج الممر ∴ وكان فيه قلق المضطر
ما ضرب تمام حسب عرض الكوكب ∴ في حسب بعده من المنقلب
واقسم على حسب تمام البعد ∴ عما معدل النهار فاعمد
ثم قال يك البعد على الترتيب ∴ فزد عليه قوس هذا الحسب
والنقص لغيره فقوس الحاصل ∴ ممره في خط الاستواء

قوله اراد ان درجة ممر الكواكب صعب ولابد للصانع منه فلذلك
وضعه لتعلق الاضطرار قال الجعميني درجة ممر الكوكب درجة من
فلك البروج تبتدئ بها دائرة نصف النهار مع مرور الكوكب بها فان كان الكوكب
على احدى نقطتي الانقلابين او كان لا عرض له فدرجته اعني مكانه
من فلك البروج هي درجة ممره وان كان ذا عرض على غير نقطتي
الانقلابين فلا وذلك لان الكوكب اذا كان فيما بين اول السرطان



حينا او ما هو اقرب الى الله مما هو اقل منه واخذنا قوسه باداه ثم الجيب
الجيب الماخوذ من الجيب الذي معنا وجنسنا الباقي وهو ستار
في ستين ثم ما حصل قسمناه على مجنس التفاضل فما خرج من القسمة
زدناه على القوس ثم ما حصل فهو قوس ذلك الجيب مثاله ولكن
ملكن الجيب الماخوذ آنفا معلوما ونريد قوسه وطلبنا اقرب
عدد اليه مما هو اقل منه فوجدنا نح مو واخذنا قوسه وهي ... فالتفاضل
من الجيب الذي معنا وهي ... فضربنا مجنسه وهو ... في ستين
فصار ... ثوالث قسمنا ما على ... وهو مجنسه ثوالث
التفاضل فخرج من القسمة ... دقائق سوا او ولم يبق شي فزدناها
على القوس الماخوذ فصارت ... وانما حركت الدقائق من
قسم الثوالث على الثوالث لان الثوالث هذه ثوالث الدقائق حتى
لو كانت ثوالث الدرج لخرجت درجات فانتقش هذه الضوابط فانها
اصول هذه العلوم واساسها واذا عرفت الجيب فاعرف الميل
الثاني معول الميل الاول والثاني فالميل الاول
الجزوي قطعة قوس من دائرة تمر بقطبي معدل النهار ما بين فلك البروج
ومعدل النهار والميل الثاني الجزوي قطعة قوس من دائرة تمر بقطبي
فلك البروج ما بين معدل النهار وفلك البروج والميل الكلي في الميلين

قطعة قوس من دائرة تمر باقطاب الدائرتين ما بين فلك البروج
ومعدل النهار هذا تعريفها عندهم وسمي الميل الاول ان شاء الله
واما جدول الميل الثاني فهذا

[illegible]	[illegible]	اجزا البرج
[illegible]	[illegible]	درج
[illegible]	[illegible]	دقائق
[illegible]	[illegible]	ثوالث
[illegible]	[illegible]	اجزا البرج

وكيفية العمل به في الوجهين ما مر لا فرق بينه وبينه الله يوج وكذا في جدول
المطالع وسيأتي من بعد ان شاء الله تعالى والله اعلم واذ قد عرفت
هذا الاوزان فاعلم ان القوس قطعة من الدائرة المحيط فان نقصت
تلك القطعة عن ستين جزوا بالاجزاء التي بها المحيط ثلثمائة وستون
جزوا فتفضل الستين عليها يسمى تمام تلك القوس كذا في الجعمني
حينا الى المقصود قال الشيخ الامام كوشيار بن لبان

الى آخر العرض حتى وصل الى دائرة نصف النهار بعد درجته ان كان شمالي العرض
وقبلها ان كان جنوبي العرض وان كان في النصف الاخير من فلك البروج
فعلى الخلاف لان قطب البروج يكون شرقيا عند كون النصف الاول على
نصف النهار فتكون الدائرة المارة به وبدرجة الكوكب مائلة الى المشرق
ويسمى له الكوكب الشمالي العرض اولا ثم الى درجته فتكون الكوكب البعد
عن درجة عن نصف النهار فيصل اليه بعدها وقبلها ان كان جنوبي العرض لهذا
بعينه وما بين درجة الكوكب ودرجة ممره يسمى اختلاف الممر هذا كلام فلت
انما اعرف قطب البروج صورة طول الكواكب اذا عرفت هذا فاعرف
طريق كيفية العمل به قال كوشيار الجبلي في زيجه باب درجة ممر الكوكب
نصف النهار ان لم يكن للكوكب عرض فدرجة ممره هي درجة طوله وان كان
له عرض ضربنا جيب تمام العرض في جيب بعد الدرجة من المنقلب القريب
منها سعدا او متاخرا وقسمه على جيب تمام بعد الكوكب عن معدل النهار
ثم ما حصل فهو جيب البعد المعدل من المنقلب فتقوسه ونزيده على اول
المنقلب ان كان بعد الكوكب على التوالي او ننقصه منه ان كان البعد
على خلاف التوالي ثم ما حصل فهو مطالع درجة الممر من اول الحمل بمطالع
خط الاستوا فنقوسه في المطالع ثم ما كان فهو الدرجة التي تتوسط
السماء مع الكواكب الى هذا لفظه قلت اراد بالمنقلب الصيفي و
الشتوي

وان الشتوي لا غير وتمامه ص و ذ ع وقوله في النظم فاضرب تمام عرض حيث
الكوكب يعني جيب تمام عرضه لان تمام الجيب لا يوجد السه لان الجيب لا يتجاوز
الستين وكيف يكون له تمام مثاله فلك تمام عرض ركبة الدجاجة كو يه جيبه
نو له نا بعد درجتها من الجلي سا ٢ جيبه نح لح ما حصل من الضرب ...
روابع تمام بعدها عن معدل النهار ... جيبه ... قسمنا ما عليه فخرج من القسمة
... جيبا قوسه لد نا وهي قوس البعد المعدل من الجلي ولما كان
بعدها من المنقلب الشتوي على الترتيب اعني على التوالي زدنا هذه القوس على ما ...
وستين جزوا فصار شد نا وهو مطالع درجة الممر من ... جدول مطالع
الاستوا فحصل ... وهو درجة الممر لهذا الكوكب والله اعلم قلت هذا
كما قالوا في الطلاقة نظرا فانا نعرف كوكبا في اخر الحوت وهو الضلع المقدم من قيطس
فعرضه الى الجنوب ... ودرجة ممره ... لكنها على مقتضى ما قالوا ... لا غاية
الى الباب ان يكون الجيب الخارج ... ومعلوم ان قوسه ... فلو زدناها
على ... لان البعد على التوالي فعلت الامر فاسدا فالراي عندي ان ننقص
من مثله وهو قوس الجيب الخارج عن المنقلب الآخر ليتعلق الامر ويصح واتفاقا ان
الانور من الفرقدين وهو من صورة الدب الاصغر الذي يقال له بنات النعش الصغرى
طوله ... على ما اثبته بطلميوس في المجسطي وعرضه الى الشمال ...
فما وجدت ايا يكون بعده عن معدل النهار ... وكذا ووجدت درجة ممره
...
السدس



الا فرض العرض وبالعمل عا ما قالوا درجه ممره د بدبه وذلك عندي غلط واذا علم

واما جدول المطالع بخط الاستواء وسمى الفلك المستقيم فهذا

قال عمر اسله

والبعد من ب نحو ه اول نخط خطا على وجه عرض

نحدد من الخط الى د احسب خذا لسطحا نا في ممر الكوكب

فصل اذا اردنا متى اردنا تركيب السطحا اسحوحنا بعد الكوكب

عن معدل النهار فنصح الفرجار بقدر البعد من اقسام دايره ا ح د

ونضع احد راسي الفرجار على نقطه ب والاخر حيث يبلغ من قوس

ب ح ان كان البعد شماليا او من قوس ا ب ان كان جنوبيا فنعلم عليه

علامه ونخط من العلامه الى نقطه خطا مستقيما على وجه عرض في

خطوط المقنطرات فنكسر الفرجار بقدر ما بين ه وهذا الخط

المستقيم القاطع على خط ه د ثم نضع احدى رجلي الفرجار على مركز

العنكبوت والاخرى حيث بلغت من خط د ح ممره فنعلم عليه علامه

فهذه العلامه هي حد سطحه ذلك الكوكب محققا والله اعلم قال عمر اسله

وللمقنطرات انفا حد ؞ وليس للطالب منه بد

تخط في دايره مبين ؞ ثم خطوطها الى القطبين

فتلاقي خطي القطبين ؞ وخط في مركز في الاسن

بها مدارات عرفن طرا ؞ واذ حررت فهل حرا

واذ فعلت فادرص فرضا ؞ وسطر ش ص عرضا

وكنها حيث سعيتها ؞ فتلك اجزاء المقنطرات

وبعدها بين مركز القطب كما ؞ اتى ومذ اقول بعض الحكما

وقد ذهبت سيراه الحنفاء ؞ ومذ هذه هو كما

فصل قال بعض الحكماء اذا اراد احدنا ان يدير دواير المقنطرات

فلا بد وان يدير المدارات الثلاث فليدر دايره كيف شاء وليقسم كل ربع

بستين قسما متساويه ولتكن في النقط الاول ا وفي الثاني ب وفي الثالث ج

وفي الرابع د والموضوع الى نقطه ا قطب الجنوب ونقطه ج قطب الشمال

ونقطه د نصف نهار الجدي والميزان ونقطه ب نصف للنهار ثم نخرج

حطي الميلين اعني ميل الشمس مره الى الجنوب ومره الى الشمال وجملة الميل …
ابدا في العروض كلها على ما وجدا ابو ريحان الخوارزمي بالحلقة الشمسية التي
طول عضادتها ستة اذرع وذكر اجسادا عملة بهذه الصنعة ان جملة الميل
الاعظم كد اربع وعشرون درجة لا غير ودستما بلابد خط العظيمين
وخط … على نقطة ه … مركز الصفائح والمدارات الثلاث فخط
خطوط اد على نقطة د و اب على نقطة ط و ام على نقطة د … نقطة
من المركز فهو مدار الجدي ونقطة ط من المركز فهو مدار الحمل والميزان ونقطة
د من المركز فهو مدار السرطان ثم اذا اردت دوائر المقنطرات فافرض
قوسي جز و ابر عرض البلد فخط خطا ان على نقطة ش وخطا اس على نقطة
ص … منتصف ما بين ش ص قطر مقنطرة المشرق والمغرب و … بعد
محيطها من مركز الصفيحة على خط وتد الارض وانفا قوسا فع و …
اجزاء المقنطرات بحسب صنعة الاسطرلاب احادا او مثنى او ثلاث
او خماس او سداس او تساع او عشار الى غير ذلك فخط خطا اع اف
على نقطة ق م منتصف ما بين ق م قطر المقنطرات الثانية و ه ق بعد محيطها
من مركز الصفيحة وهكذا سائر المقنطرات كما مضى ومعنى قوله واو جزء
فعلم جزءا انه لا ثانيه لخط … كما ترى ومعنى قوله وكيفما حسب سميتها
وذلك اجزاء المقنطرات … بالخط … كل درجة

فالاسطرلاب كامل وان فصلت كل درجتين فالاسطرلاب نصفي
وان كل ثلثه فسدسي وان كل تسع فتسعي وان كل عشر فعشري الى غير ذلك

قال عفا الله عنه

ودكنها فتحه اوليساتها • تسع العروض مع ساعاتها
فاقسم ثلثمائة وستين • مدار جدي كل ربع تسعين
وانقص من استواء ساعاته • وزده في السرطان كيف باته

ط اراد ان فتحة مقنطرة الافق لا تاتي الا بمعرفة الساعات ولا
سبيل الى معرفة الساعات الا بعد معرفة العروض فاقسم ربع مدار الجدي
تسعين قسما متساوية وانظر الى ساعات نصف النهار فان كانت ثمانيا
فانقص من خط الاستواء الجدي ثلاثين درجة وذلك لانك لو نقصت
من الاستواء شيئا لكانت ساعات نصف النهار ستا في السنة كلها كما في
ارض لا عرض لها فنقص لساعتين ثلاثين درجة لان كل ساعة خمس عشرة
درجة … وتمثيل ذلك في السرطان اعني تزيد على خط استواء
السرطان لان … درجاته لا من درجات مدار الجدي وطريقه
ان تخرج مستقيما من الجدي الى القطب والى السرطان فخذ
الفتحة بعدد ارتفاعه من الاستواء وزد ما عليه وانقط ثم اخرج
لمقنطرة الافق فتحة لو وضعتها احد راسي البركار على خط وسط
السماء

اي … الاخر على المعطين بنقطة الاشتراك في الجدي
ونقطة الازدياد في السرطان وفي الحمل والميزان لا تزيد ولا
تنقص بل تمر بها على نقطة خط الاستواء ومدار … الى عرض كان

قال عفا الله عنه

وان يكن زيادة او نقص • فهاك ما انا به مختص •
فتحة العروض حسبما انتهى • من قطبي العالم فهو المنتهى •

ط اراد ان فتحة مقنطرة الافق ضابط اخرى وهي ان ياخذ فتحة العرض
اراد ان … من درجات هذه الدائرة وضع احدى البركار على قطب الشمال
وانقط براسه الاخر حيث بلغ ولا تكسر الفتحة وضع احدى راسيه على قطب
الجنوب وانقط براسه الاخر حيث بلغ وخط ما بين النقطتين كما مر
وباقي العمل معلوم وهذا احسن واعلم انه لا مدخل للاطوال في
المقنطرات لان العرض اذا اتفق لا يغير منها اختلاف الطول
فغاية ما في الباب ان يكون غروب الشمس في احدهما طلوعها
في الاخر وذلك لا يغير بعد اتفاقهما ساعات وعرضا وارتفاعا
وانما يعرف العروض بان يوجد ارتفاع الشمس مع نقطتي الحمل
والميزان فما بقي الى التسعين عرض وقد يمكن ان يعرف بازدياد ساعاتها
في … وكانت بجدول المدار والاحاجة الى بيان كيفية العمل به … وهذا

جدول مطالع البروج في الاقاليم

العدد	٢	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ي	يا
	درج دق	درج دق	درج دق	درج دق	درج دق	درج دق	درج دق	درج دق	درج دق	درج دق	درج دق	درج دق
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بقية جدول مطالع البروج في الاقاليم

[illegible]
[illegible]

وكمية المطالع ان جزء الى اول السرطان كم زمان تطلع [illegible]

فلنوخذ ما وراء ذلك من الدرج والدقايق الى درجة قف ٢ وكل

خمسة عشر زمانا ساعة وكل زمان اربع دقايق وكل خمس عشرة

دقيقة زمان دقيقة ساعة وكل دقيقة زمان اربع ثوان ساعة

فما بلغ فذلك ساعات نصف النهار في الوضع مثاله وذلك

ان اردت ان اعرف ساعات خوارزم وعرضها مب اثنان

واربعون درجة وعشر دقايق فنظرت الى اول السرطان فاذا

هو يطلع سو مه ا ستة وستين درجة واربع واربعين دقيقة

وخمس وثلاثين ثانية فاخذت فضل ما بين ذلك وبين درجة

وهو قنح يز كه مائة وثلاث عشر زمانا وسبع عشرة دقيقة وخمس

وعشرون ثانية فقسمت هذا المبلغ على خمسة عشر فوجدت

ساعات نصف النهار فيها سبعا وثلاثا وثلثين دقيقة

وخمس ثوان واربعين ثالثة ثم ضعفت المبلغ لاعرف

ساعات تمام النهار فاذا بلغ خمس عشرة وست دقايق واثنا

عشرة ثانية وعشرون ثالثة هذا على مقتضى الزيج الرشيدي

فان قيل لم ينبغي ان يوخذ الفضل الى درجة قلت لانه

تقرر في العقول ان نصف النهار في السرطان انما [illegible] عند

بلوغ [illegible] محيطه الميزان الى خط الافق في العروض كلها ولن يبلغ

كذلك الا بلوغ مرى الجدى الى درجة قف ٢ فاذا [illegible] كذلك لم يكن

بد من الاخذ الى درجة قف وكذا اذا اردت ان تعرف ساعات

الشتوية فانظر الى اول الجدى كم زمان يطلع ثم يوخذ الفضل

الى درجة [illegible] ما بينا واذا اردت ان تعرف ساعات اي جزء

شئت من البروج فخذ ما بين مطالعه ومطالع نظيره فذلك ساعات

تمام نهار ذلك الجزء والله اعلم مال

[illegible] وما الساعات بها اعوجاج فلا اي بيانه احتياج

فاقسم من الافق الى خط الوتد ستا وفي كل المدار العدد

ثم اطلب مراكزا في البدن وهكذا افعل بكل النصف

[illegible] اراد ان ضابطه الساعات المعوجة ان تقسم المدارات

الثلاث جميعا من دايرة الافق الى خط وتد الارض ستة

اقسام متساوية ثم اطلب لكل مركزا وهكذا النصف الباقي

[illegible] وانما سميت معوجة لاعوجاجها للليل والنهار في العرض

كما انها اثنتا عشرة سواء طال النهار او قصر [illegible]

[illegible] فما له عرض او في السنة كلها فيما لا عرض له لا

والله اعلم [illegible] غفر الله له

[illegible]

مسئلة اراد ان يعرف ظل الارتفاع والاقدام فليخط بدبعه مخصصه بالمؤلف
عصمه الله تعالى ومن ازيخط خطين متساويين ثم يزيد ربع داير مثلا
سهما ولا يكسر العسه وانقط بها على هذا الخط الذي هو فوق الدايره
مرات كما شاء ثم اقسم ما بين كل قسمه سبعة للاقدام واثني عشر للاصابع
ثم اخرج خطوطا من مركز الدايره الى كل من هذه الاقسام ليسهل للاقدام
على الظلال كما مضى في فوائد الظلال ثم لا يخفى مثل معرفة عمق الابار
وغيرها لكن معظم الفوائد انه يعرف بها وقت صلوة العصر فعلى قول
ابي حنيفه وتابعيه زد اربعا وعشرين اصبعا او اربع عشره قدما
على ظل اول الزوال وضع احد راسي العضاده عليه ويرفع حتى يقع
شعاع الشمس على ثقبتي اللبنتين فذلك وقت العصر وعند ابي يوسف
ومحمد ومحمد ادريس الشافعي وغيرهم زد اثني عشر اصبعا
او سبع اقدام لوقت العصر والله اعلم بالصواب

تم كتاب تحفة الاصحاب   مستدعا في علم الاسطرلاب
والحمد لله على الاتمام   ذي الطول والجلال والاكرام
مصليا على الرضي المختار   محمد وآله الابرار

هذا آخر ما جمعه والترجمه ولم ازل اعتني بشانه حتى اختمته فجاء
بحمد الله تعالى متررا في العقول حريا بالقبول فعليكم يا معشر

الاحباب والاخوان ان يدعوا الله تعالى لي بالمغفرة والرضوان
فانه ما سمعت كبد الصبا الان احيانكم حسن الثنا وعاضيت
اعماري واوقاتي الاطائها منكم صوالح ادعيتكم بعد وفاتي اللهم
انك تعلم سري فاغفر لي ذنوبي فاهل ضرورتي وتعلم حاجتي فاعطني
سؤالي وتعلم ما في نفسي اللهم اغفر لمصنفه ولكاتبه ولمن قرا
ودعا عليهما انك سميع الدعاء جزيل العطاء والحمد لله رب العالمين

مبارک

افسر مهر تو بر تارک مبارک باد   دیدم آن صورت زیبا و چنین است بلا شک
کام دولت نامت دل زان گرفته در بر   رمز شرف نفهمی جز عارفی هنرور
بجوی دولت از سر چشمه کام   گدایم باز کرد و یافتم نام
یکی باد و گر گشت نام تو شد   شرف یافت گز جان غلام تو شد
بآب دیده چو نامش سوال کردم   مباد و بوسه کوی من اشک و گوهر است
کلاه مهر بر تارک نهای ماه   که آن نقش مبارک هست دلخواه
ما را رسید تا عیان آنچه از چشم   وز سر گذشت و بر که ما داده سر تو بین
بگو نه قلم عشق نقش نازکی او   کشیده ایم هرا یوان دل مبارک باد
برما چو برآشفت نگار از سر کین   کردیم شرف او وداع دل و دین
با کرم دیدم هر یکی نکو   مقبلی را بس مبارک نام جو

عیار مهر تو در بوته مصیبت هلاکی   مباد ناقص تو گشت جان فقاش چه باک
یادم آشفته بر سر کویش   اشک خونین ز حسرت رویش
یادم آشفته اشک و اشکم ست   خون آن دل که رفته است از دست
برما گر چه هست بی ترتیب   نیک نیکم غمزه جور رقیب
گر ما کوبی تو بوستان راستست   لیک از آنکس بین که زلف آراستست

مبشر

مرادا ای تو ای ماه منور   با حسن صورتی باد امیتر
منشور وصال تو چو مهر یکی ز بخت   حرفی که جدایی فگند باد از دور
مهر گفتم دل و دین گفت مشنو   در اول لفظ آغاز شکایت
چو در ماه ببینی حال شب نهان   ببوسش رخ از شرم او جاودان

مشعال

آن که در قدر آن قرین ذره شد در غیره و بشر   هست در چشم من از حور شید تابان خوبتر
صبح ثنای او چو مه در مثال من   خورشید در شک می برد از حسن حال من
از عین ماه کوبی سر بر زده ثریا   چون میشود ز فالش لولو و رسته بیدا
گشتند حس عمر کام و گرفتم فالی   که بروی شه ز نوا فزوده ملاحت حالی
دل جو والشمس را بیان میکرد   روی آن ماه در مثال آورد
در مثل قد تو با سرو چو تشبیه کنم   لیک وحشت نکنم تا که تو حسه کنم

